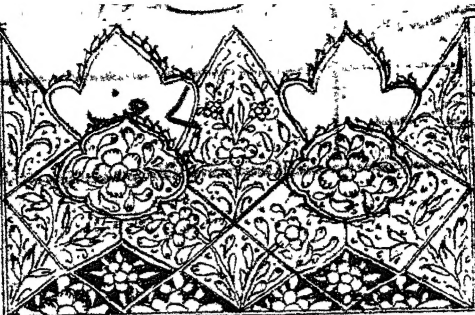


قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ تَعَالَى وَرَبُّكَ الْقَرْنُ تَرْسِلَا



بِأَمْرِ خَلِيفَتِهِ الْإِمَامِ الْكَاشِغَرِيِّ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد بید و ثنای بیعد خضر فادری و حکیمی را سزد که
بقدرت کامله و حکمت بالغه قرآن مجید و فرقان جمید
را بر ما فرو فرستاد و شکر و ستایش کریم و رحیمی را
شاید که بنعمت ایمان و خلعت عرفان باطن و ظاهر ما را
منور و مظهرین گردانید و صد هزار صلوة صلوٰنا میا و تحفۀ
تحتیات را کیات بر مرقد منور و مشهد معطر خلاصه کائنات
و زبدۀ مخلوقات موصوف بصفی رحمة للعالمین و شفیع
المذنبین اعنی محمد مصطفی و برالاطهار و اخیار او که قریب
بارگاه یقین و ره نمایان دین مبین اند صلوات الله و سلامه

علیه علیهم اجمعین باد اما بعد چنین گوید اقل خلق الله واضع
عباد الله المذنب المحتاج الى عفوقه الباری بن ابرهیم مصطفی
القاری که سر را باب تحقیق اصحاب تدقیق واضح و هوید که بعد از
معرفت الله افضل طاعات و اکمل عبادات نماز است و ان صحیح نیست
الایخوئین قرآن و از درست نیست مگر بعد از معرفت غایب و صفات
حروف و قواعد مقرر و تجویدی و این داعی حقیقی که مؤلف این
رساله است مدت مدید و عهده بیدار که اوقات خود را صرف قراءت
نموده و از استادان که در بلاد عرب و عجم بوده قرآن شنیده و
بر ایشان خوانده و درین زمان چون مدار قراءت و تلاوت
بیشتر اوقات بر قرائت عاصم است بنا برین همگی همت خود را بر آن
داشت که اینچنین قرائت عاصم و اختلافات راویان اوست از
اول قرآن تا آخر قرآن سوره بسوره درین مختصر مذکور گرداند
و یازده از ادب تصحیح قرآن نیز بیان نماید و از باقی چیزی ذکر
نکند و اگر مذکور شود بنا بر توضیح و تبیین قرائت عاصم خواهد
بود و تالیف این رساله در زمان امن و امان پادشاه جهجاه
ملایک سپاه ظل اله مصدرت قدرت الهی مورد کرامت نا
منافی کو هم معدن شاهنشاهی فیض خاتم ظل الهی غرة ناصیه

صبح هدایت قره باصره افتاب لایت انتخاب مجموعه قضا و قدر
مقدمه جیوش فتح و ظفر معمار کارخانه ملک و ملت محمد سرپرده
دین و دولت مفتاح کنوز عدالت و داد گستری مصباح رونق
ایالت و رعیت پروری نور حدیقه مصطفوی و نور حدیقه
مرتضوی السلطان المعظم و الخاقان المکرم و مظهر انوار الجود
والکرم و مظهر انوار العدل و الاحسان بین الامم خلاصه الماء و
الطین خلیفه الله فی الارضین الذی ضم الی مثل هذه السلطنة
مکارم اخلاق الانسانیة و محاسن فضایل النفسانیة اعظم اولاد
سید المرسلین و اکرم احفاد ائمة المعصومین صلوات الله
علیهم اجمعین معین السلطنة و العدل و الدنیا و الدین الموفق
من عند الله الملك الربانی ابو الفتح ابو المنصور السلطان شاه
عباس الشانی خلد الله ملکه و سلطانه صورت و وقوع یافت
امید که ثواب نفع ان روزگار فرخنده اثار همایون اعلا حضرت
عاید گردد و دشمنان این دودمان خلافت نشان که ذریه
طیبه رحمة للعالمین و شفیع المذنبین اند همیشه محذول و منکوب
بوده باشند و سلاهای سیار و قرنهای بیشمار سایه مرحمت و
عالی ان عالیقدر بر سر مؤمنان و شیعیان حیدر و کرام

مستمر و مستدام باد اللهم اجعل القصص تابع اعلامه والفخ
طالع احكامه و رقاب العدة قرة حسامه مادار الملك على السماء
و غار السمك في الماء بمحمد و اله الاقباء و در سنة سبع و ستين
بعد الاف كهجا و رث مكره معظمه زادها الله شرفا و عظيما و روى
داده و بدان سعادت عظم و عطية كبرى مستعد و مفوض
كردينه بود در حين مراجعت بين الحرمين الشريفين اتفاق افتاد
افتتاح درج و محترم الطي و اختتام درج و مكر و رسالت پناهى وقع
كرديد و مسمى بخفته القراء كرد ايند و مرتب ساخت بر مقدمه و
دوازده باب خاتمه و بالله العزة و التوفيق مقدمه در بيان فضيلت
ثلاثون قرآن و ادب تعليم ان و بيان آنچه بحسب شرع در صحت قرآن
معتبر است بدانكه در حديث صحيح وارد شده كه هر كس قرآن را از دفن
كنند خطاب شود بر زمين كه اى زمين اين بنده را عذاب كنى زمين
گويد خداوند اكسى كه كلام تو در سينه او باشد چگونه توانم او را عذاب
كرد و در حديث ديكر از حضرت پيغمبر صلى الله عليه و اله منقول است
كه اهل القرآن اهل الله و خاصته يعنى اهل قرآن اهل خدا و خاصا
وى اند و نيز از آن حضرت منقول است كه بخوانيد قرآن را كه
قرآن در روز قيامت خواننده خود را شفا مىكند و ايضا فرمود

که هر که را قرآن در روز قیامت شفاعت کند او ناجی و رستگار
خواهد بود و نیز فرموده که افضل عبادات امت من خواندن
قرآن است و حضرت امام زین العابدین ع فرمود بخوانید
قرآن را از مصحف که روشنائی چشم زیاده میشود و عذاب
از پدر و مادر او بر میدارند اگر از اصل عذاب باشند و حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام در اول تفسیری که منسوب بان
حضرت است فرموده اند که پدر و مادر از خود از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و اله نقل کرده اند که آن حضرت فرمود
اند که کسی که بخواند قرآن را و عمل کند با آنچه در قرآنست در روز
قیامت پدر و مادر او را حله بپوشانند از نور که دنیا و آخرت
در دنیا است بقیامت کمترین رشتن او بر نیاید و ناجی بر سر او
هند از نور که روشنی آن تاج مثل روشنی افتاب است باشد
در خانه های دنیا و حمله قرآن مخصوص اند بر رحمت خدا و نزدیک
اند بجنی هر که ایشان را دوست دارد خدا را دوست داشته باشد
و هر که ایشان را دشمن دارد خدا را دشمن داشته باشد و خدا
تعالی دفع میکند از شنوندگان قرآن بلائی دنیا را و از خوانندگان
قرآن بلائی آخرت را و اجر میدهد خدا به تعالی بعد و هر حرفی

ده حسنه اما چون قرآن با فصیح لغات نازل شده که از لغت
عربست هرگاه خواننده قرآن رعایت صحت قرائت کرده باشد
مجاور و مشاب خواهد بود و هرگاه از استاد کامل صاحب سلیقه
قرآن را فراموش کرده باشد و در حال خواندن پیروی قواعد بخود و رعایت
تثبیل نموده باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده که وَتِلْكَ
الْقُرْآنُ تَنْزِيلٌ مُّوَجِّهٌ يُّادُّ قِيَّاسَ حُرُوفِهِ وَتَوَابِعِ حُرُوفِهِ وَتَوَابِعِ
حَقِيقَةِ دَعَايِ كَثِيرٍ التَّقْصِيرُ مُؤَلَّفٌ اِنْ سَالِمَ بَدْوٍ وَنَوْعٌ تَلَاوُفٌ قُرْآنٌ
نَمُوْدٌ مَرْتَدٌ كَمَا كَدَامُ طَرِيقٍ بِصَوَابٍ قَرِيبٍ بَاشَدُ تَابَانِ مَدَامُ
نَمَايَدُ تَادِرُ وَفَقِي كَذَا الطَّافُ يَزِيدَانِي وَعَنَايَاتِ سَمْعًا مَجَاوِزًا
مَكَّةَ مَعْظَمَهَا زَادَهَا اللَّهُ شَرَفًا وَتَعْظِيمًا رُوزِي شَدُوْ غَالِبٌ وَقَاتُ
دِرْخْدَمَتِ عِلْمَاءِ كَرَامٍ وَفَضْلَائِ عِظَامٍ كَدِرْدَانِ مَقَامِ فَرْدُ
اِحْتِرَامِ تَوْطُنِ دَاشْتَنْدِ بَهْرِ مَسِيرِ تَارُوزِي وَنَزَلِ عَالِي حَضَرِ تَرْبِيعِ
مُتَرَاتِقِ قَدْسِي طِينَتِ مَلِكِي خَصْلَتِ نَبِيِّ الْعِزِّ وَالاِحْتِرَامِ مَحَلِّ
مَسَائِلِ الْحُلِّ وَالْحَرَامِ جَامِعِ الْعَقُولِ وَالْمَنْقُولِ حَاوِيِ الْقُرُوعِ
وَالْاَصُولِ زِيَادَةِ اَصْحَابِ لِفَضْلِ وَالْكَمَالِ وَدَوْدَةِ اَرْبَابِ الْعِزِّ
وَالْجَلَالِ مُسْتَجْمَعِ كَمَالَاتِ صُورِي وَمَعْنَوِي مُسْتَرْشِدِ سَعَادَتِي
وَدِينِي اَلْوَيْلُ بَتَايِيدِ رَبَّانِي مَوْلَانَا مُحَمَّدٌ بَاخْتِرَاسَانِي صَانِدِ اللَّهِ

تعالی من حوادث ثانی الزمانی همگی جمع بودند و گفتگو از غنی
و خواندن قرآن بخوی که مشتمل بر غنی باشد بمیان آمد فقیر گفت
که داعی بد و طریق تلاوت قرآن مینمایم و نمیدانم که کدام طریق
در عهد و بهتر باشد پس غنیمت دانسته هر دو طریق را در آن
مجلس عالی رتبه در حضور علماء عالی مرتبه قرائت نمودم فرمودند
که هیچکدام ازین دوروش غنی نیست اما عا لیه حضرت فشارالبیه
فرمودند که این طریق بهتر است که هیچ وجهی پیش از او حرکتی که
مشتمل بر ترجیع مطرب باشد ندارد و از آن محل دیگر داعی اکثر
اوقات بهمان طریق قرائت مینماید و چون بنا بر التماس
جمعی از خوانان ازا هل ایمان این رساله در قرائت عاصم
در حرمین تالیف نموده بود و بعد از چند سال دیگر از مکه
معظمه مراجعت بجانب ایران واقع شد و در دار السلطنه
اصفهان بخدمت کثیر البرکة آن سرور فتر اهل عرفان
و بجهت الزمان اعنی مولانا مشارالبیه مشرف شده عرض
نمود که بدین طریق رساله در قرائت عاصم تالیف کرده
میخواهد که بنظر خیر اثر بی نظیر اصلاح پذیر برسد و آنچه لازم شرع
انور و طریقۀ ائمه اطهار است در باب قرائت تحریر فرمایند تا درین

رساله درج کرده بسبب آن مرتب و مطبوع نظر و قلوب خاص و عام
کرد پس حسب التماس این فقیران محمد و ملا نام ملاحظه
این رساله نموده فقرات بابرکات از نتایج افکار و بکاران فرخنده
اثار بود خود مرقوم قلم میبست سیم فرموده بودند ندایست که آنچه
در شرع معتبر است در قرائت قرآن آنچه واجبست مراعات
آن شرعاً مراعات عراست حتی تشدید بقول مشهور بین العلماء
و از جمله آنچه مراعات آن لازمست مراعات مد متصل را شمرده اند
نه منفصل و از آن جمله است اخراج حروف از خارج منقوله بتواتر
پس مثل ضاد که مخرج او از اول حافه لسان است و مایل آن از اضراس
اگر اخراج شود از مخرج طاء که مابین طرف لسان و طرف دینی
از ثنا یا است قرائت باطل خواهد بود و ظاهر اینجا باینست که مراعات
صفات مقرر در عربیه چون جهر و همس و استعلا و اطباق
و نظائر آن شرعاً واجب نیست بلکه از جمله مستحسناتست مگر
آنکه غیر حرف بدون آن نشود و همچنین ترتیل بمعنی تبیین
حروف بی مبالغه یا حفظ و قوت و ادای حروف زیاده از اقل
واجب از جمله مستحسناتست و وقف و عدم وقف مادام که قضا
بر نظم حاصل باشد واجب یا قبیح نیست بمعنی شرعی و آنچه قرء

انرا واجب یا قبیح گفتند معنی شرعی قصد نکردند چنانچه
تصریح بان از محققان ایشان منقولست پس وقوف در مواضع
وقف چون وقف بر تمام پس حسن پس جایز تفصیلا که مقرر است
تر در قراء از مقوله مستحسن است انتهی کلام اعلام مقامه
باب اول در بیان مخارج و لوازم آن بدانکه پیش از
معرفت مخارج دانستن اقسام دندانها از جمله لوازم است تا هر
حرفی که مخرج او داخل در آن دندان داشته باشد به سهولت و سلاسه
تمام آید و بدانکه اقسام دندانها چهار است اول شایا که جمع
ثنيه است و آن چهار دندان است از پیش دوازده بالا و دوازده پائین
دو نیم رباعیات که جمع رباعیات است و آن نیز چهار دندان است
دوازده بالا و دوازده پائین از چهار جانب شایا یا سیمانیب
که جمع ناست که انرا دندان نیش گویند و آن نیز چهار
دندانست دوازده بالا و دوازده پائین از چهار طرف رباعیات
چهاره را خراس که جمع خراس است و آن بر سه قسم است
اول ضوا ح که جمع ضا ح است که در وقت خند نمایان
میکرد و این چهار دندانست دوازده بالا و دوازده اسفل از چهار جانب
انیاب دو نیم طوا ح که جمع طوا ح است که انرا دندان آسیا گویند

چون غذا بان نرود میشود ازین جهت طواحن کویند و ان دوازده
دندانست شش از بالا و شش از پائین از چهار جانب ضواحت
از هر جانب سه سیم نواجده که جمع ناجداست که از اذندان
عقل کویند که قریب بر بیست سالگی تاسی سالگی میرون آید
و ان چهار دندانست دوازده بالا و دوازده پائین از چهار جانب
طواحن چون از میان اقسام دندانها که از جمله اوزنست خارج
شد شروع میشود در بیان مخارج بدانکه مخارج جمع مخرج است
و مخرج مکانی را کویند که حرف از ان تولید کند و حروف لجهی
بر وجه اصح بیست و نه است و بنا بر قول اصح مخارج حروف هفده
است اول ابتداء حلق است از جانب قصبه شش و ان مخرج
همزه و هاست دوم میان حلق است و ان مخرج عین و حاء
مهملتین است سیم آخر حلق است و ان مخرج غین و خاء
مهملتین است و ان شش حرف را حلقی کویند چهار در اول
بیخ زبانست با آنچه برابر است از حنک علی و ان مخرج
قافست پنجم نیز بیخ زبانست لیکن بعد از مخرج قاف باشد
فاصله با آنچه برابر است از کام بالا و ان مخرج کافست و ان
دو حرف را لهای کویند و لهاث ان گوشت پارچه ایست که

از بیخ زبان بجانب حلق او یزانت که بفارسی از امل و ز کو
امّا قافرا غاصی کویند و کاف را عکدی و غاصه اول
لغات را کویند که بجانب حلق است و عکده اخر لغات را می نامند
که بجانب هن است ششم میان زبانست با آنچه برابر است
کام بالا و ان مخرج جیم و شین نقطه دار و یای غیر مدّیست و این سه
حرف را شجری کویند و شجره اینجاست که کشادگی هن است هفتم اول
کناره زبانست که از احافه کویند از جانب چپ یا راست با آنچه
برابر است از دندانهای اضر اس و ان مخرج ضاد معجمه است و این
حرف را ضری و حافنی گفته اند و حافه کناره زبان را کویند و بعضی
شجری میدانند هشتم اخر پیلوی زبانست با آنچه برابر است
از بیخ دندانهای بالا و ان مخرج لام است نهم سر زبان
نزدیک مخرج لام با آنچه برابر است از بیخ دندانهای
بالا و ان مخرج نون است دهم سر زبان است بعد از
مخرج نون باندک فاصله با آنچه محاذی و لیست از بیخ
دندانهای بالا و ان مخرج راوی نقطه است و این سه حرف را
لثوی گفته اند و بعضی لثوی و ذلقی میدانند و لثه گوشت بن
دندان را کویند و ذلق و قیزی هر چیزی را می نامند یا نیز هر سر زبان

بابیخ دندانهای شایای علیاوان مخرج طاء بی نقطه و ذال
بی نقطه و ثاء مشنات فوقانی است و این سر حرف را نطعی گویند و قطع
سقف دهن و شکنهای کام بالا است و آن در هر نیز سر زبان است
با سر و دندان پیش بالاوان مخرج ذال و طاء معجمتین و ثاء
مشکله است و این سر حرف را ذلقی گفته اند و بعضی ذلقی
و لثوی میدانند معنی ذلق و لث مذکور شد سر حرف هر سر
زبانست با سر و دندان شایای سفلی و ان مخرج سین ممله
و صاد ممله و زای معجمه است و این سر حرف را اسلی خوانند و اسله
باریکی سر زبانست چهارم سر و دندان پیش بالا است با
شکم لب پائین و ان مخرج فاست پانزدهم میان د و لبست و ان
مخرج و او غیر مدی و باء موحد و میم است اما با از تری لثیخیم
و میم از خشک لب و در و اولب نیک مقبوض نکرده و این حرف را
شفوی گویند شانزدهم هوای فضایی هز است و ان مخرج الف
و او مدی و یاء مدی است و این سر حرف را هوایی و جوی
خوانند هفدهم خیشوم است یعنی سوراخ بینی که غنّه از او
بیرون آید و ان مخرج نون و میم است در حال الخفاء با غنّه یا ادغام
با غنّه مراد از غنّه او از لبست که در درماغ پیچیده شود بدانکه ادغام

[illegible]

که متصف بصفته چهارند فوزه اند آب ج د ذ ر ن رض
ط طاع غ غ ق ل م ن وی لف شدید د لغت سختی را گویند
چون حروفی که صفت شدید دارند در مخرج خود سخت میشوند
از انجمله این حروف را شدید گفته اند و حروفی که متصف بصفته
شدیده اند مجتمع اند در ترکیب جد قط بکت و باقی حروف
هم صفت رخوه دارند و رخوه در لغت سستی را گویند چون
حروفی که متصف بصفته رخوه اند بسستی از مخرج خود
ادامی شوند از انجمله این حروف را رخوه گفته اند و حروفی که متصف
بصفته رخوه اند بیست و یک حرفند ث ح خ ذ ر ن س ش
ص ض طاع غ غ ف ل م ن و همی الف و اکثر از علمای
قرائت پنج حرف را از شدید و رخوه اخراج کرده اند زیرا که
نه چنان در مخرج خود سخت میشوند که از شدید باشند
و نه چنان سست میشوند که از رخوه باشند پس ایشان را میا
شدیده و رخوه نامیده اند و در وقتی که خواهند بیان صفت
حروف کنند نه نسبت بر شدید میدهند و نه بر رخوه
ایشان را مابین شدید و رخوه می شمارند و آن پنج حرف مجتمع
انده در ترکیب که نوع که عبادش از لام و میم و نون و و او عین است

استعلا در لغت طلب بلند می کرد ز است چون حروفی که صفت
استعلا دارند زبان در محل تکلم بایشان میل بکام بالا میکند
از انجمله این حروف را مستعلیه نامیده اند و حروفی که متصف
بصفت استعلا اند مجتمع اند در ترکیب خاص ضغط و ط و باقی
حروف هم صفت استفال دارند استفال در لغت طلب پستی
کردنست چون حروفی که صفت استفال دارند زبان در محل
تکلم بایشان میل بکام پائین میکند از انجمله این حروف را مستفلیه
مینامند و حروفی که متصف بصفت استفال اند بیست و دو
حرف اند **ب ت ث ج ح د ذ ز س ش ع ف ک ل م ن و ه ی**
الف طباق در لغت طبق کردن و پوشانیدنست چون حروفی
که صفت طباق دارند زبان در محل تکلم بایشان کام بالا را می
پوشانند از انجمله مطبقة نامیده اند و حروفی که صفت
اطباق دارند مجتمع اند در ترکیب صض ط ظ و غیر اینچه
حروف هم صفت انفتاح دارند انفتاح در لغت کشود
وجد شدن است چون حروفی که صفت انفتاح دارند
زبان در محل تکلم بایشان از کام بالا جدا میشود از انجمله
منفحة نامیده اند و حروفی که متصف بصفت انفتاح اند

بیست و پنج حرفند اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ع غ
ف ق ک ل م ن و ه ی ا ل ف ا ن ز ل و ق د ل غ ت ت ی ر ی و س ب ک ی
و کناره هر چیزی را نیز زلق گویند چون حروفی که صفت از لاف
دارند بر سبک از محج خود را می‌شوند از این جهت مزلقه
گفته اند و حروفی که صفت از لاف دارند مجتمع اند در ترکیب
فرمان این غیر این شش حرف هم صفت اصمتات دارند اصمتات
در لغت کرانی و منع است یعنی منع است صیغته رباعی مجرّد و
خماسی مجرّد که هر حرف و حروف مصمت و هیچ یک از حروف
مزلقه در او نباشد و از آنست که اهل لغت عسجد و عسجدوس را
عجم گفته اند و چون حروفی که صفت اصمتات دارند کران و
سنکین از محج خود را می‌شوند از این جهت این حرف و فرامصمت
گفته اند و حروفی که متصف ب صفت اصمتات اند بیست و سه
حرفند اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ض ط ظ ع غ ق ک
و ه ی ا ل ف ا ن ز ل و ق د ل غ ت ت ی ر ی و س ب ک ی
در صفات ذکر شده اما استادان این فن الف را خارج کرده اند
و گفته اند الف تابع ما قبل خود است و صفاتی که ضدیت با
صفات ما تقدم ندارند شش تا اول صغیر و ثانی قلقله سیم

تفشی چهارم این پنج اخلاف ششم است طاله صغیر در لغت
هست کردن است که مراد صغیر کجشک باشد و مقصد اینجا صو
ضعیفی است که از بیخ دندانها بیرون آید و آن مخصوص صاد و سین
و ز است قلقله در لغت جنیدن و حرکت دادن است و مراد اینجا
حرکت حروفی است در مخرج که متصف بصف ققله باشند و
مجمع اند در ترکیب قطب جد تفشی در لغت افشا کردن و منتشر
کردن است و مراد اینجا منتشر و پراکنده کردن است در
مخرج خود که متصف باین صفتست و آن خاصه شین است پس
این در لغت بمعنی نرمی است و مقصد اینجا نرمی را کردن حروف
است از مخرج خود که متصف باین صفت باشند و آن مخصوص و او
و یاء ساکنین مسبوق بفتحی است اخلاف در لغت منحرف شدن و
کردن است و مراد اینجا منحرف شدن و برگشتن حروفی است از
مخرج خود که متصف باین صفت باشد و آن خاصه لام و راست
است طاله در لغت طلبه رازی کردن است و مراد اینجا دراز شدن
حرفی است از مخرج خود که متصف باین صفت باشد و آن خاصه ضاد
و پس چنانکه گفته اند بر تیره راز میشود در مخرج خود که مخرج لام
میرسد بدانکه هر حرفی از حروف الهجی را پنج صفت است و بعضی را

زیاده بر پنج نیز هست چنانکه مذکور میگردد همنه رایج صفت
جهر شدت استفال انفتاح اصمات با و آتش صفت جهر
شدت استفال انفتاح انزلاق قلقله تا رایج صفت همنه شدت
استفال اصمات تا رایج صفت است همنه خود استفال انفتاح
اصمات جیم و آتش صفت جهر شدت استفال انفتاح اصمات
قلقله تا رایج صفت همنه خود استفال انفتاح اصمات
خا رایج صفت است همنه خود استعلا انفتاح اصمات دال
شش صفت است جهر شدت استفال انفتاح اصمات قلقله
ذال رایج صفت است جهر خود استفال انفتاح اصمات زار
شش صفت جهر بین الشدة والرخاوة استفال انفتاح انزلاق
اخراف زار و آتش صفت است جهر خود استفال انفتاح اصمات
صغیر سین و آتش صفت همنه خود استفال انفتاح اصمات
صغیر شین و آتش صفت همنه خود استفال انفتاح اصمات
تفشی صاد و آتش صفت همنه خود استعلا طباق اصمات
صغیر ضاد و آتش صفت است جهر خود استعلا اصمات
استطالہ طباق ط و آتش صفت جهر شدت استعلا طباق
اصمات قلقله ظا رایج صفت جهر خود استعلا طباق

اصمات عین راینج صفتست جهر بین الشدة والرخاوة استفال
انفخاح اصمات غین راینج صفتست جهر بخوه استعلا انفخاح
اصمات فاولینج صفتست همس بخوه استفال انفخاح اتزلاق
قاف راشش صفتست جهر شدت استعلا انفخاح اصمات قلقله
کاف راینج صفتست همس شدت استفال انفخاح اصمات لام
شش صفتست جهر بین الشدة والرخاوة استفال انفخاح اتزلاق
اخراف میم راینج صفتست جهر بین الشدة والرخاوة استفال
انفخاح اتزلاق نون راینج صفتست جهر بین الشدة والرخاوة
استفال انفخاح اتزلاق واوراشش صفتست جهر بخوه استعلا
انفخاح اصمات لین هاراینج صفتست همس بخو استفال
انفخاح اصمات یاراشش صفتست جهر بخوه استفال انفخاح
اصمات لین الف راینج صفتست جهر بخوه استفال انفخاح
اصمات با اسماء در بیان حروف مرققة ومفحمة بدانکه حرف
مستفله هر وقتی خوانند یعنی هر بار یک باید کفت و تفخیم هیچ
یک نباید کرد مگر لام لفظ جلاله که الله واللهم است هرگاه
بعد از فتحه یا ضم واقع شود جمیع قراءت تفخیم کرده اند مثل
ان الله ورسوله الله واللهم و اگر بعد از کسره واقع شود هم

قراء ترقیق کرده مثل بسم الله و بوالله و مکروا مفتوح یا مضموم مثل
رَحْمَةً وَرِزْقًا یا راساکن ماقبل مفتوح یا ماقبل مضموم خواه
د و اصل ساکن باشد یا در حال وقف ساکن کرده مثل المرء و یفقه
و الفری و یغیر یا راساکن ماقبل ساکن مفتوح یا مضموم مثل البحر و
الیسر که درین صور مذکوره علماء قرائت تفخیم کرده اند و اگر راء
مکسور باشد مثل رِزق یا ساکن باشد و ماقبل مکسور مثل فرعون
یا راساکن باشد و ماقبل و ایاء ساکن باشد اعم از آنکه ماقبل یا مفتوح
باشد یا مکسور باشد مثل خیر و قدیر درین چند حالت همه قراء را
و اترقیق کرده اند و مکروا ساکن ماقبل مکسور که کسر غیر اصل باشد
مثل ارجع و ارجعوا یا کسره منفصل باشد مثل الذی اتقوا فلم اتباوا
یا بنی اربک معنایا و اء ساکنه ماقبل مکسوری که کسر او اصل
باشد ما بعد از و ابی واسطه در کلمه که راست حرف استعلا واقع
شده باشد و آنچه حروف استعلا سبعة در کلمه و اکده ماقبل بکسره
اصل واقع شده در قرآن مجید سبعة صاد و طا و قاف صاد
در سه موضع اَصَادَ لکن حاد ب الله در سوره توبه و مرصادا
لِلطَّاعِينَ در سوره عم و لب المرصاد در سوره الفجر و طادر
این موضع فی قرطاس فلسوف در سوره انعام و قاف در موضع

من کل فرق در سوره توبه و فکان کل فرق در سوره شعرا و درین
صور مذکوره همه قراء تفخیم کرده اند الا در کل فرق که خلاف
نرسیده بعضی بتفخیم خوانده اند بنا بر اصل قاعده که بعد از ر حروف
استعلا واقع شده و جمعی ترقیق کرده اند بنا برین که راد در میان
دو کسره واقع شده و حروف مستعلیه همه مخفم اند و ترقیق گفتن
هیچ یک را جایز نیست و آنچه متصرف بصفه طباقت تفخیم
بیشتر باید کرد و بدانکه الف در تفخیم و ترقیق تابع ماقبل خود است
پس اگر بعد از یکی از حروف استعلا واقع شده باشد مثل و عملوا
الصالحات الف نیز مخفم میگردد یعنی تفخیم در حروف استعلا زیاد
باید کرد تا جهت الف نیز تفخیم بجای آورده باشد و اگر بعد از حروف استعلا
واقع شده باشد مثل مالک یوم الدین الف نیز ترقیق میشود یعنی
ترقیق در حروف استعلا بیشتر باید بجای آورد تا جهت الف نیز ترقیق
کرده باشد و اگر بعد از راء مفتوحه باشد مثل رازق یا بعد از لام
جلاله واقع شده باشد بشرطی که ماقبل مفتوح یا مضموم باشد
مثل ان الله و وجه الله و اللهم درین حال نیز الف مخفم خواهد
بود و حروف مجهوره بشدیده را شدت بجای باید آورد
خصوصا قاف که اگر چه شدت بجای نیاوردند غین شود

و کاف را که شدت بجای نیاوردند کاف فارسی شود و حروف مطبقة
را الطباق بجای باید آورد و خصوصاً صاد و ط که اگر اطلاق نکند صا
بسیار و ط با تبديل شود و ناچار است از بقاء صفت ط باقی طامثل
احتت و ببطت و فرطه و قرط و در ابقای صفت استعلاقه
در کلمه ان تخلفکم من ماء مهین در سوره و المرسلات و در زفا
از خلاف کرده اند هر دو وجه را اختیار نموده اند و زها ب و لی
یعنی ترك اولی است یعنی ترك کند صفت استعلاقه ادرین
کلمه و حروف صغیر را صغیر بجای باید آورد تا بحال از مخرج خود ادا
شوند و حروف قلقله را قلقله بجای باید آورد گاهی که ساکن
باشند و اگر سکون و وقفی باشد قلقله زیاده باید کرد مثل یقولون
و من باق و بطهرون و الاسباط و ربوة و الاسباب البنجدین و زج
هیچ وید خلون و بنش الیهاد و حروف انحراف صلاحیت تکرار
دارند خصوصاً ای که می شود باشد مثل الرحمن الرحیم و تکرار
لحم است پس ناچار است حنا از نمودن اذان و لام را نیز نگوید و کند
باب چهارم در بیان احکام فون ساکن و تنوین بدانکه فون ساکن
و تنوین هرگاه بحروف چهارسند محکوم بچهار حکم که در ظاهر
وارد عام و قلبی اخفا اظهار کرده نیست مراد اینجا ظاهر کردن فون

ساکن و تنوین است نزد حروف حلق و حروف حلق شش است ع ح غ خ مثل بنون و من امن و عذاب الیم و ینہون و ان هذا
و قوم ہاد و انعمت و من عمل و حکیم علیم و انخر و من حکیم
تحمید و فسینغضون و ان یکز غنیا و اجر غیر بمنون و المتخفئة
و من خسفنا و مقیم خالدين و اظہار نزد این حروف بھ بعد مخرج
ایشانست مخرج نون ادغام پنهان کردن بشیء در شیء دیگر است
و مقصد اینجا پنهان کردن نون ساکن و تنوین است نزد حروف
یرملون و حروف یرملون شش است ی د م ل و ن در لام و را
بی غنہ و در باقی با غنہ و غنہ اوازی را گویند کہ در دماغ پیچیدہ
شود مثل مزیشاء و یومئذ یصدعون و من ربہام و عقود رجیم
و من ماء مہین و من لدنہ و هدی للمتقین و من وال وغشاة
و طہم و من ناصرب و حطۃ تغفر لکم و ادغام نزد این حروف بواسطہ
قرب مخرج ایشانست مخرج نون و عدم غنہ در لام و را بچند شدہ
قریب ایشانست و اگر نون ساکن با و او یا یا و در یک کلمہ جمع شوند و
در قرآن عظیم در چہار کلمہ است و او در دو موضع یکی قنوان
و دیگری صنوان و یا نیز در دو موضع یکی الدنیا و دیگری بنیا
اظہار باید بخور زیرا کہ اگر ادغام کنند عشتبہ مضاعف ثوق قلب

بدل کردنست و مراد اینجا بدل کردن ایندن نون ساکن و تنوین است
بیم نزد با مثل انبئهم و کمن بآء و سمیع بصیر و در این هنگام که
نون ساکن و تنوین منقلب بهمیم کردند اخفاء با غنة بجای باید
آورد زیرا که میم مواخی نون است در غنة و صفت جهر و استفال
و انفتاح و انزلاق و ایضا مشا و ک باست در مخرج و جهر و استفال
و انفتاح و انزلاق و بعضی از استادان گفته اند که چون نون و باد
یکدیگر واقع شده اند و بعد و قرب مخرج تا بحدی ندادند که اظهرا
و ادغام تواند بود از آنست که بدل بهمیم کرده اند اخفای پوشانیدن
مقصد اینجا پوشانیدن نون ساکن و تنوین است نزد حروف اخفاء
و آن ت ث ج ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک مثل انت و
ومن تحتها وجنات تجري وعلى الحنث العظيم ومن ثمرة وقولا
ثقبلا وانجينا ومن جنات وغسقا جزاء انداد و من رابره
و کاسا دهاقا و اندرتهم و من ذرية و کيلا ذرية و انزل و من
زكياتها ركة زيتون و تنسون و من سندس و خالصه سائفة
و ينشر و من شاء و صبرا و شكورا و انصرا و من صلصال و غجا
صر صرا و منضود و منضعف و کلا ضربنا و يقطار و من طين و
صعيدا طيبا و انظروا و من ظهير و ظلا ضليلا و انفسكم و من فضل

وَبِیَوْثَا قَاهِیْنِ وَانْقَدْ كَرْمِیْنِ قَالَ وَرِزْقَا قَالُوا وَمَنْ مَعَكُمْ مِنْ كُنْ
وَمَلَكَا كَبِیْرًا وَخَفَا یَنْفُونِ سَاكِنٌ وَتَنْوِیْنِ نَزْدَ اِیْنِ حُرُوفٍ بِمَقْلَدِ
قَرِیْبٍ بَعْدَ اِیْشَانِ بَاشْدِ پَسْ هَرْ چِرَاقَرِیْبٍ بَاشْدِ خَفِ بُودِ وَازِ هَنْ
اِنْ نُونِ دَا نَزْدِ اِیْنِ حُرُوفِ خَفَا كَنْدِ كَنْدِ هَمْچُونِ حُرُوفِ حَلُوفِ
بَعْدِ مَخْرَجِ دَا نَنْدِ كِرَاطْ هَا وَا بَاشْدِ وَنَهْ هَمْچُونِ حُرُوفِ یَرْ مَلُونِ قَرِیْبِ
مَخْرَجِ دَا نَنْدِ كِرَاطْ غَا مَ بَاشْدِ پَسْ مِیَانِ اِظْهَارِ وَا دِ غَا مَ بَاشْدِ
دِرْ حَالِ خَفَا غَنْدِ لَا زَرْ بَاشْدِ وَهَمْچِیْكِ اَزْ قِرَاءَتِ رَءِ غَنْدِ نَكْرَدَهْ
بَدَا نَكْرَدِ مِیْمِ مَشْدَدِ وَنُونِ مَشْدَدِ هَرْ جَا وَا قَعِ شَوْنْدِ غَنْدِ بَا یَدِ كِرَدِ
مِثْلُ اَنْ اَللّٰهُ وَالجَنَّةُ وَالنَّاسُ وَعَمَّ وَلَمَّا وَتَمَّا وَمِیْمِ سَاكِنِ هَرْ كَا
بِجُرُوفِ هَجَا رَسْدِ مَحْكُومِ بَسْمِ حَكْمِ مِیْكُرْدِ دِنْزِدِ بَا بِنَا بِرِ قَوْلِ اصْحَ
اِخْفَاءِ بَا غَنْدِ مِثْلِ اَنْبِئْهُمْ بِاسْمَائِهِمْ وَقُلُوْا بَكْمُ بِهِ وَبَنَزْ مِیْمِ وَا غَا مَ
مِثْلِیْنِ مِثْلِ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَنَزْدِ بَاقِیِ حُرُوفِ بَا ظْ هَا
اِمَا ذَرْ پِشِ وَا وَا فَا اَشْدِ وَا ظْ هَا اَسْتِ مِثْلِ عَلِیْ قُلُوْا هُمَا وَا عَلِیْ
سَمْعُهُمْ وَا بَا وُ هُمْ فَرَمَ غَا فِلُونِ بَابِ پِیْچَرِ دَرْ بَیَانِ اَنْعَا بَدَا كِهْ
اِدْ غَا مَ بُرْدِ وَنَوْعِ بُودِ كَبِیْرِ وَصَغِیْرِ اِدْ غَا مَ كَبِیْرِ اَنْسْتِ كِهْ هَرْ یَكِ اَزْ
مَتَا ثَلِیْنِ یَا مَقْدَارِ بَیْنِ یَا مَتَجَا فِیْنِ كِهْ مِیْكِدِ یَكِرْ یَرْ سَنْدِ
هَمْدِ وَمُتَحَرِّكِ بَاشْدِ اَوَّلِ سَاكِنِ كَنْدِ وَدَرْ ثَانِیِ اِدْ غَا مَ كَنْدِ

واین در قراءت ثانی عمر و یعقوب است و عاصم ازین جمله در رد و کلاماً
کنند یکی در کلمه ما سکنی در سوره کهف که اصل او ما مکنی بود
نون اول ساکن کردند و در دو ادغام کردند و بیک نوز شد
نوشته میشود و موضع دیگر لا تا مئذ در سوره یوسف و در لا تا مئذ
اشما لازم است و اشما درین موضع بهم آوردن بهم است بعد
از اسکان و بنا بر اشما ادغام لا تا مئذ ناقص باشد و اصل این
کلمه لا تا مئذ بوده نون اول ساکن کردند و در دو قسم ادغام کردند
و صوره کتابه بیک نون مشاء نوشته میشود ادغام صغیر
است که اول از مثلین یا متقاربین یا متجانسین ساکن باشند
در دو قسم ادغام کنند و این بر دو قسم است یکی متفق علیه دیگری
مختلف فیه اما متفق علیه ادغام دو مثل است که اول ساکن
باشد خواه در یک کلمه باشند مانند دید رکع الموت و یوحه
و خواه در دو کلمه مثل فاضرب به واضرب بعصا ک الحجر
و بحت نجاتهم و فی قلوبنا هم مرض الا انک اول حرف مد باشد
که درین هنگام ادغام نباید کرد زیرا که در حرف مد یک الف
مد طبیعی از دست ادغام و مد ضدهم اند مثل فی یوسف
و قالوا هم اما اگر اول حرف لین باشد نیز ادغام باید کرد

مثل عصوا وکانوا ویا لینی در قرآن عظیم بیاء نرسیده و
از جمله متفق علیه است ادغام ذال از در ذال و طام مثل آذ
ذهب و اذ ظلموا و ذال قد در ذال و تا مانند قد دخلوا و قد
تبین اگر چه در اکثر کتب معتبره ذکر ذال قد شده اما مراد اعم
است نه احض تا آنکه ذال عبده تم و حصده تم و کلت و مانند
اینها داخل باشد و تاء تانید ساکنه در ذال و طام مثل کانت
تایتهم و اجبت دعوتکم و قالت طائفة و طادرتا مثل
احطت و بسطت و فرطت در اصطلاح قراء این ادغام مجاز است
گویند و ادغام مثلین است که دو حرف مثل یکدیگر بهم برسند
چنانکه ذکر شد و ادغام متقاربین است که دو حرف که مخج
ایشان بیکدیگر نزدیک باشد بهم برسند مثل ألم فخلقتکم
در سوره والمرسلات لیکن در ابقاء صفت استعلاق و زفا
ان خالفست و هر دو وجه معمولست ذهاب و الاست یعنی ترك
ابقاء صفت استعلاق نماید و لام بل و هل و قل در و لام
و در مثل بل لتاید و قوا بل ربکم و قل لهم و هل کم و لفظا هل
در قرآن عظیم برانرسیده و از جمله ادغام متفق علیه است الف
لام تعریف و این الف لام شمسی مینامند و آن چهارده خند

که الف لام در ایشان ادغام میشوند ت ث د ذ ز ر س ش ص ض
ظ ط ل ن و چهارده حرف دیگر اند که الف لام در ایشان ادغام
نمیشود و ان الف لام را در آن هنگام الف لام قری گویند چون مگا
ان نبود ذکران نشد و از مختلف فیہ آنچه عاصم ببرد و روایت ادغام
کرده تا را در ذال در کلمه بلهث ذلک در سورۃ و بارادیم در لفظ
ارکب معنادر سورۃ هود و یون طسم دو کانه را دریم و آنچه بیک
روایت که روایت بکراست ادغام نموده یون یس را در او و القرآن
و یون ن والقلم را در او و القلم و ذال را در تا در باب خذ و ان
مثل اخذتم و اتخذتم و در باقی مسائل مختلفه اظهار کرده و امثله
مختلف فیہ که عاصم ببرد و روایت ادغام نموده برین وجه است
وان ذال ذاست نزد شش حرف تا و جیم و ذال و ز و سین
و صاد مثل اذ تبرء و اذ جاء کم و اذ دخلوا و اذ زین و اذ سمعتمو
و اذ صرفنا و ذال قد نزد هشت حرف جیم و ذال و ز و سین
و شین و صاد و ضاد و ظا مثل لقد جاء کم و لقد ذرنا و لقد
زینا و لقد سمع الله و قد شغفها و لقد صرفنا و لقد ضل لقد
ظلمک و تا تا نیت ساکن نزد شش حرف ثاء و جیم و زاء و سین
و صاد و ظا مثل کذبت ثمود و نضجت جلودهم و خبت زردناهم

وَابْتَسَعَ سَبْعَ سَنَابِلٍ وَحَصَرَتْ صَدْرَهُمْ وَكَانَتْ ظَالِمَةً وَكَانَ
هَلْ نَزْدَ سَحْرِ حَرْفِ تَاءٍ وَثَاءٍ وَنُونٍ مِثْلَ هَلْ تَعْلَمُ هَلْ تَوْبٌ وَهَلْ
نَنْتَبِهُكُمْ وَكَانَ بِلْ نَزْدَ هَفْتِ حَرْفِ تَاوِ زَاوِ سَيْنِ وَضَادِ وَطَاوِ ظَا
وَفُونِ مِثْلَ بِلْ تَايَتِهِمْ وَبِلْ زَيْنِ وَبِلْ سَوَّلَتْ وَبِلْ ضَلُّوا وَبِلْ
طَبَعَ اللَّهُ وَبِلْ ظَنَنْتُمْ وَبِلْ نَحْنُ وَبَاءَ سَاكِنِ نَزْدَ وَحَرْفِ فَاوِ يَمِ
مِثْلَ لَمْ يَنْتَبِ فَاوِ لَتَكْ وَارْ كَبِ مَعْنَا وَبِشْتِ تَرْمِذْ كُورِ شَدِ كِهْ عَا صَمِ
اين لفظ را بهر دو روایت ادغام کرده و بعد از آن من بشاء در اخير
سوره البقرة عاصم اين كلمه را ادغام ننموده و فاء ساكنه نَزْدَ بَادَرِ
كَلِمَةً مُخَسَّفَةً يَمِ در سوره سبا و ساكنه نَزْدَ لَمْ مِثْلَ وَاصْبِرْ حَكَمِ
هر جا واقع شود و لام مخمور نَزْدَ ذال مِثْلَ يَفْعَلْ ذَلِكَ هِرْ جَا بَاشْدِ
و ذال ساكنه نَزْدَ ثَاوَانِ دَرْدِ و موضع است در سوره آل عمران مِثْلَ
مَنْ يَرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَمَنْ يَرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ وَ ذال ساكنه نَزْدَ مِثْلَ
فَنَبِّئُهُمَا در سوره طه و عَذَابُ در سوره غافر و دَخَانِ وَثَاءُ كُنْثَا
نَزْدَ وَحَرْفِ تَاوِ ذال مِثْلَ لَبِثْتَ وَارْ ثَمَوْهَا هِرْ جَا بَاشْدِ وَ يَلْبِثُ
ذَلِكَ اَيْنِ لَفْظِ رَا عَا صَمِ ادغام كرده چنانكه ذكر شد و ذال ساكنه
مَلْفُوحِي در ذال در يمين موضع در اول سوره مريم مِثْلَ كَيْصَرَ
ذَكَرْ حِجْرًا بِشْتِمِ در هاء كُنَايَةِ وَ هَا كُنَايَةِ هِرْ هَائِيست كه ضمير

مفرد مذکر مغایب باشد مثل بروله و فیه بدانکه نزد قراء حال
تلفظ معتبر است نه صورت کثابت که بسیار چیز هست که ذکر
خطا هست که در تلفظ نیست پس انرا اعتباری نیست در حال
تلاوت مثل الف ناو و او و لک و بسیار چیز هست که در کتبات
نیست اما در لفظ هست مثل واود اود و یلون و تلون و یستون
و وری که در کتابت بیک و او نوشته میشود و در تلفظ بدو
و او خوانده میشود و هاء کنایه نیز از این قبیل است که در بعضی
حالات واصله میکنند و مراد از صله اینجا اشباع حرکت است
یعنی اگر هاء ضمیر مضموم باشد مثل که و اوی تو لد کند و اگر
مکسور باشد مثل بیائی تو لد کند و بساید دانست که هاء ضمیر
محکوم بچهار حکم کرد و اول هرگاه ماقبل و ما بعد هر دو متحرک
باشد مثل بران و که ذُرِیَّةٌ جمیع قراء متفق اند در
صله ان بی دیگر هرگاه ماقبل و ما بعد هر دو ساکن باشد
مثل فیه اختلاف و منه اسم نیز همه قراء متفق اند در عدم صله
سیم هرگاه ماقبل متحرک و ما بعد ساکن باشد مثل به الله
نیز هیچکس صله نکند چهارم هرگاه ماقبل ساکن باشد
و ما بعد متحرک مثل فیه هدی و علیه ان شاء هیچکس

صله نکند الا این کثیر و حفص که راوی عام است موافقت کرده
بوی در لفظ فیه ما نا در سوره فرقان و کلمه برضه کم در سوره
زمر نیز ازین جمله است زیرا که اصل او برضاه بوده بسبب حرف
شیر ط الف منقلب زیافاده برضه شد پس عام درین لفظ
صله نکند بدانکه بعضی از احکام مذکوره در بعضی از الفاظ
مخصوصه جاری نیست مثل نَوْرَه و نَصْلَه و نَوْنَه و
احوال هریک از این کلمات در جای خود ذکر خواهد شد
و هاء نفقه در سوره هود و شور و خمیر نیست بلکه از اصل
کلمه است پس در او صله نباشد و هاء لم یذنه و لم یفتنه خواه
بصیغه غیبت و خواه بصیغه خطاب هر جا واقع شود هاء ضمیر
نیست بلکه از اصل کلمه است پس درین مواضع صله نباشد بآیه
هفتم در بیان حروف مد و طریق آن بدانکه حروف مد سبعة
الف ساکن ماقبل مفتوح و واو ساکن ماقبل مضموم و یاء ساکن
ما قبل مکسور الف قال و واو قالو و یاء قیل و مثال هر سه در
و کلمه اَوْدِیْنَا و سبب مد و است همزه و سکون پس هرگاه حرف
مد و سبب مد هر دو در یک کلمه جمع شوند مثل جاء و سوء
و جمع آنرا مد متصل واجب خوانند و اگر حرف مد در کلمه باشد

وسبب رکاع دیگر مثل بما اتزل وقالوا امنا وفي انفسهم انرا مد
منفصل سنت خوانند و آنچه علماء قرائت ذکر کرده اند مد در
نوع قرار داده اند طبیعی و غیر طبیعی عبارتست از امتداد
که حاصل شود از ذات حروف مد بقدر تلفظ بایشان
بدون سببی چنانکه گویند قال وقالوا وقيل وانرا استادان این
علم يك الف مد تقدیر کرده اند و مقدار يك الف و امده طبیعی
و ذاتی و اصلی گفته اند و مد غیر طبیعی عبارتست از زیاده‌تی آن
امتداد و آن زیاده بل مد غیر طبیعی و فرعی و عرضی گویند و قصر
عبارتست از ترک این زیاده و ابقاء مد طبیعی و زیاده امتداد
و لابد است از سببی و سبب لفظی باشد یا معنوی و سبب
لفظی و چیز است همزه و سکونی که بعد از حروف مد باشد
اما سبب هرگاه همزه باشد خالی از آن نیست که مقدم باشد
بر حروف مد یا مؤخر پس اگر مقدم باشد بر حروف مد امن و اني
و اما نامدا و مخصوص است بقرائت نافع و اگر مؤخر باشد
از حروف مد خالی از آن نیست که مجتمعند در يك کلمه یا نه
پس اگر مجتمع باشند مثل جاء و شاء و عن و سوء و ان تبوء
و سئى و جوع انرا مد متصل و لبع خوانند چنانکه گفته شد و قصر

در اینجا جایز نیست ولیکن قراء بعضی نسبت به بعضی فریاده و که
کنند و عاصم مقدار چهار الف مدّ کند و اگر هجزه با حرف مدّ در
رو کلمه باشد مثل يَا اَنْتَ اَرْسَلْتَ الْوَاَحِدَ اَمَّا وَفِي اَنْفُسِنَا اگر آمد و فصل
صفت و جایز خوانند و ذکر آن کرده شد و بعضی از قراء در این مدّ
قصر کرده اند و عاصم را نیز در اینجا چهار الف مدّ باشد و اما
سبب هرگاه سکون باشد خالی از آن نیست که آن سکون لازم
باشد یا عارض و هر یک از لازم و عارض مدغم باشند یا مظهر
و سکون لازم مدغم و مظهر در هر دو حروف مقطع و غیر مقطع
میباشند و حروف مقطع حروفی را گویند که مرکب نباشد با
حرف دیگر و آن چهار ده حرفند و آن در اوایل سوره میباشند پس
هر حرفی از آن حروف که پناه هجاء ایشان بر سه حرف باشد و حرف
وسط حرف مدّ باشد و ثالث ساکن باشد مدّ باید کرد و آنچه از
حروف مقطع بر این وجه باشد مدّ در ایشان لازم باشد و آن
هفت حرفند مجتمع در ترکیب قنش که مکمل و آنچه از این حروف بر
صفت مذکوره نباشند مدّ در ایشان نباشد و آن مکتوبند در
ترکیب ده یطخ و دو حرف دیگر از این حروف که الف و عین است
اگر چه پناه هجاء ایشان بر سه حرفست و حرف ثالث ساکن است

اما چون حرف وسط حرف مد نیست بنا بر آن در ایشان خطا نیست
چنانکه تفصیل احوال هر یک درین مختصر مذکور میگردد و چون
دانستن حروف مقطع و خواندن آن خالی از اشکال نیست بنا
بر آن لازم شد که حروف مقطع را تفصیل مذکور کرد و اندک
شروع میشود بحر و فی که مد در ایشان لازمست و آن هفت فقره
چنانکه در ترکیب قسوس کمال مذکور شد کاف در اول سورۃ
و القرآن المجید میباشد و از آمد سکون لازم مظهر میگویند و
در اول سورۃ ن و القلم مذکور است و از آمد سکون لازم مظهر
مینامند بنا بر قراءت حفص مد سکون لازم مدغم میگویند بنا
بر روایت بکر زیرا که او نون ملفوظی را در حال وصل در او و
القلم ادغام میکرد و اندک سین در اوایل سورۃ طسم و کاف نه طس
و جمعی و لیس میباشد طسم و کاف نه مد سکون لازم مدغم و طسم
سکون لازم مظهر و جمعی مد سکون لازم مظهر و طس بنا
بر قراءت حفص مد سکون لازم مظهر و بنا بر روایت بکر مد سکون
لازم مدغم زیرا که او نون ملفوظی پس را در او و القرآن در حال
وصل ادغام میکند کاف در اول سورۃ که یعص میباشد و از
مد سکون لازم مظهر میخوانند صاد در اول سورۃ المص سورۃ

که بعضی و سوره ص می باشد و انرا مد سکون لازم مظهر
مینامند میم در اوایل سوره الم مطلق و حوامیم می باشد و انرا
مد سکون لازم مظهر میخوانند کلام در اوایل سوره الم مطلق می باشد
و کلام هر جا که میم بعد از او مکتوب باشد مثل الم اول سوره البقرة
انرا مد سکون لازم مدغم گویند و اگر میم بعد از او مکتوب نباشد
مثل الم اول سوره یونس انرا مد سکون لازم مظهر میخوانند و
حرف الف که در اوایل سوره الم واقع است مد در او نباشد
زیرا که حرف وسط حرف مد نیست و حرف عین که اول سوره
که بعضی و اول سوره حمسق واقع شده اگر چه بناء هجاء
او بر سه حرف هست و حرف ثالث ساکن است اما چون حرف
وسط حرف مد نیست بلکه حرف لین است در مد آن خلاف
کرده اند اما چون اکثری از علماء قراءت حرف لین را جاری
مجرای حرف مد میدانند و او مد میکنند و وجه دیگر آنست
که در میان دو مد واقع شده از آنست که او را مد مجاور گفته اند
پس جهو قرار او مد طول و توسط کرده اند و حرفی که مد
در ایشان نیست پنج اند چنانکه در ترکیب رة یطخ گفته شد
راء در اول سوره الم و الم می باشد هاء در اول سوره که بعضی

و سوره طه مذکور است یاد رابتداء سوره که بعضی و سوره
یس می باشد طاد رفا تحت سوره طه و اوایل سوره طسم دو کانه و
طس می باشد حاد و اوایل سوره حوامیم مذکور است مثال سکون
لا هم مدغم از هروف مقطع مثل آم وَالصَّ وَالْمِ چنانکه گفته
شد و از غیر مقطع مثل دَابَّةٌ وَاتَّخَذُ و لَا الضَّالِّينَ و مثلاً
سکون لا و مظهر از هروف مقطع مثل مِمْ آم وَالصَّ وَالسَّ
و حرف ص و ق که هر یک در اوّل سوره ص وَالْقُرْآنِ و اوّل سوره
ق وَالْقُرْآنِ است و از غیر مقطع مانند الآن در دو موضع مثلاً
سکون عارض مدغم مثل قال لهم والوجه ملک در قراءت ثانی
عمر و مثال سکون عارض مظهر مثل أُولَ الْأَنْبِيَاءِ شش بعین
و یوقون و در سبب ساکن هر چه لازم باشد جمیع قراءت متفقند
در مدان بطریق اشباع یعنی مد تمام و کسی در آن خلاف نیست
و آنچه عارض باشد طول و توسط و قصه در آن جایز باشد از همه
اعتبار بعارض و عدم اعتبار آن و رعایت جانبین و این سه
گاهی باشد که وقت باسکان یا باشما مکرمه باشند و اگر روم
کنند بغیر از قصر جایز نباشد زیرا که روم حکم وصل آورد چنانکه
استادان این فن گفته اند و همانند اخت چهار دانگ حرکت است

و باقی گذاشتن دود اندک آن پس در مثل کلمه تَعَيَّنَ در حال
وقف هفت وجه محتملست طول و توسط و قصر یا اسکان و
طول و توسط و قصر یا اشمام و قصر یا ر و طول مراد مد تمام
است که قدر آن بنا بر قرائت عاصم چهار الفست و توسط دو
الف و قصر یک الف اسکان ساکن کردن و انداختن حرکت
از آخر کلمه موقوف علیه که مخرب باشد اشمام مراد اینجا با ^{این} مد
نیاست بعد از اسکان تا اشاره شود بان که حرکت آخر کلمه موقوف
علیه ضمه است و روم مراد اینجا انداختن در حصه حرکت است
و باقی داشتن یک حصه حرکت چنانکه کفنه شد و اگر بجای حرکت
مد حرف لین باشد که آن و او ساکن ماقبل مفتوح و یاء ساکن
ماقبل مفتوح است پس اگر بعد از ایشان همزه باشد متصل در یک
کلمه مثل سَوْءٌ وَ بَشِيْعٌ در حالت وصل بغیر از قصر نباشد الا و ش
که را و نافعست که او در حالت وصل طول و توسط کند و در ^{حالت}
وقف طول و توسط و قصر است از برای همه قراء و اگر بعد از ایشان
ساکن باشد یا لازم خواهد بود یا عارض بر هر تقدیر یا مدغم
خواهد بود یا مظهر اما لازم مدغم در حرفست در قراءت ابن
کثیر هاتین وَاَرِنَا الَّذِيْنَ از برای وی طول و توسط باشد و لا از

مظهر حرف غیر است در دو موضع در اول سوره مریم و ابتدا سوره
شوری جمیع قراء در آن طول و توسط کنند چنانکه گفت شد
اما ساکن عارض مدغم مثل اللیل لیلًا و کیف فعلنا در
قراء ثانی عمر هر سه وجه طول و توسط و قصر در وی از روی
وی جایز باشد و ساکن عارض مظهر مثل واللیل و والیس و
والخوف و الطول و در حالتی که وقف با ساکن یا با شمام بنیاد
در آنچه اشمام جایز باشد همان سه وجه طول و توسط و قصر
از برای همه قراء جایز باشد اما سبب معنوی قصد مبالغه
در نفی و ان از برای حمزه باشد مثل مذکور در کلمه و ما کنت
بجانب لغزنی و ما کان الله لیعذبهم و لا یجرون و لا یطون
و انداین الفاظ هر جا کلمه نفی باشد جهت مبالغه در نفی مد
میکنند و ازین جمله است مد تعظیم در کلمه توحید مثل لا اله
الا الله و لا اله الا هو و لا اله الا انت که قاصران مد مفصل
نیز اینجا مد کنند بجهت قصد مبالغه در نفی که سبب معنویت
نه سبب لفظی که بعد از حرف مد همزه واقع است زیرا که از سبب
ملحوظ ایشان نیست چون که قاصر متفصلند بدانکه هر کس سبب
مد از صفت خود متغیر شود خواه همزه و خواه ساکن مد قصر

جایز باشد بنا بر اعتماد ناکردن و اعتماد دان پس هرگاه وصل کنند
آلَمُ اَوَّلُ سوره ال عمران را بلفظ الله که بعد از اوست در میم آلم
همه قراء مدّ و قصر کنند بنا بر عدم اعتبار بعراض و اعتبار آن
و تحقیق درین مقام آنست که اگر اثر سبب باقی نباشد مثل آن
جاءَ اَمْرُنَا در قرائت ابو عمر و آلم الله در قرائت جمیع قراء درین
حال قصر اولی باشد و اگر چنانچه اثر سبب باقی باشد مثل
هُوَ لَا اِنْ كُنْتُمْ در روایت بزمی و قالون مدّ اولی باشد بندا
در قرآن عظیم و فرقان کریم شش موضع است که همزه استفهام
بالف لام تغییر جمع شده و آن کَلِمَةً اَلَّذِیْنَ است در دو
موضع در سوره انعام و لفظ آلان در دو موضع در سوره
یونس و کَلِمَةً اَللّهِ در دو موضع یکی در سوره یونس و دیگری
در سوره نمل و درین مواضع مدّ لازم باشد جهت دفع التقاء
ساکنین و این مدّ را مدّ تفرقه و منقلب و مبتدل گفته اند
تفرقه جهت آن گویند که این مدّ تفرقه میکند میان همزه
خبری و استفهامی زیرا در همزه استفهام مدّ میباید شد و در
خبری منقلب مبتدل جهت آن گویند که همزه خبری منقلب مبتدل افتد و جمع
در این مواضع مدّ کنند اما همزه متفقند در ابداً با مدّ و تهلیل کالالف

باقصر و تسهیل در لغت اسان کرد ایندن است در اصطلاح
قراء همزه و امیان همزه و الف خوانند است هرگاه همزه اول
مفتوح باشد و میان همزه و واو یا خوانند است هرگاه همزه
اول مضموم یا مکسور باشد و عاصم را درین نوع مدنی چهار
الف باشد و اگر چه شیخ جریری در کتاب نشر از برای عاصم
از هر نوع از انواع مد که باشد سه الف ذکر کرده اما معمول
در میان استادان از برای عاصم چهار الف مد است و تقدیر
چهار الف نمودن خالی از اشکال نیست و بعضی گفته اند
سماعیست از استاد کامل صاحب سلیقه باید شنید و بعضی
گفته اند بعقد انکشتان معلوم میتوان کرد مثلا برای هر الف
یک انکشت عقد کند بسیار از روی هستکی و نه بسیار
از روی سرعت چنانکه حد وسط و اختیار کند علی هذا
القیاس و استادان گفته اند که هر جا مدی باشد که طول
و توسط و قصر در آن جایز باشد در طول چهار الف
و در توسط دو الف و در قصر یک الف تقدیر کنند و
گفته اند در هر مدی که طول و توسط و قصر جایز است
اگر حرف مد باشد مثل یومنون و تستعین طول و لی

از تَوَسُّط و تَوَسُّطِ اَوَّلی است از قصر و اکو جای حرف مدخ
لین باشد مثل سَوَّعَ وَشَوَّعَ قصر و لی است از تَوَسُّط و تَوَسُّطِ
اَوَّلی است از طول باب هشتم در بیان اعوذ بالله گفتن
و بسم الله خواندن بدانکه اعوذ بالله گفتن در اَوَّل تَلَاوِ
سَنَنْت و بعضی بر وجوب رفتن اند و مستند شده اند
باین کرمه فَذَاقُوا آثَاتِ الْقُرْآنِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
اما اکثر بر آنند که سننت چنانکه در کتب تفاسیر تصریح
بان شده و صیغره وی بذهب اصح اعُوْذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ است و اگر چه بصیغه دیگر اد کردن رخصت داده اند
اعُوْذُ بِاللَّهِ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و اعُوْذُ بِاللَّهِ
الْعَظِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و اعُوْذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و اعُوْذُ بِاللَّهِ الصَّمَدِ الْعَزِيزِ مِنَ الشَّيْطَانِ
اللَّعِينِ و اسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ اما اَوَّلی و انسب
انست که اکتفا بصیغه اَوَّل کند چنانکه حضرت باری تعالی
در سوره بقره مَخْلُوكٍ ذَكَرْكُمْ بِهِ بَنُو عَادٍ كَذَّبَتْ بَنُو عَادٍ
مُسْتَقْبَعِي بَاشَد بَلَنْد بَايْد كَفْت و اگر مستمع نباشد یا در نماز
خوانده است باید گفت و گفتن این مخصوص پنجشنبه یا عَشْر یا آخر

یا نصف جزوی یا جزوی یا اول سوره نیست زهرجا که شروع
بثلاوت کند سنت است عوذ بالله گفتن و وقف بر او وصل
بما بعد از قرآن خواه بسم الله و خواه غیر بسم الله جایز است
بدانکه بسم الله الرحمن الرحیم خواندن در ابتداء سوره از سوره
قرآنی ناچار است الا سوره توبه که نباید گفتن خواه ابتداء
کند و خواه وصل و یا بسوره انفال زیرا که بسم الله از برای است
و در براءه امان نیست چنانکه حضرت پروردگار جل و علا
شانه میفرماید فَاَقْلُوا الشِّرْكَ كَيْزَحِثَّ وَجَدْتُمْ وَفِرْ مِغْرًا
وَقَالُوا الشِّرْكَ كَيْزَحِثَّ كَافَرًا پس اگر ابتداء بایه یا خمس یا عشری
یا حزبی یا نصفی یا جزوی از سوره قرآنی کند محیر است و گفتن
بسم الله و ترك ان اماد را جزای براءت ترك اولیت بدانکه
پیش قراء سنت است که درده سوره بسم الله را وصل کند پنج
الحمد که سوره فاتحه الكتاب انعام والكهف السبا والملئكة
باشد ششم سوره الانبیاء هفتم سوره الرحمن هشتم القمر
هفتم الحاقه دهم القارعه و نذر سوره است که وصل بسم الله را ابتدا
منع نموده اند بلکه قطع بسم الله را اولی میدانند اول سوره
محمد ص دویم و سیم دولا اقسام چهارم و عیس بن مرید و یل المظنیر

ششم کم یکن هفتم اهلکم الثکاثر هشتم ویل لکل همزة فحم
تثبت ید ابی لیب و جمیع قراء متفقند که در اقل سوره الحمد
ابتدا بر بسم الله باید کرد اما خلاف میان دو سوره بسم الله
گفتن و قالون که راوی نافع است و کسائی و عاصم و ابن
کثیر چون از سوره فارغ شوند بسم الله میگویند و شروع بسو
دیکر مینمایند و باقی قراء و ورش که راوی دیگر نافعست و
ابن عامر و ابو عمرو و حمزه ترك بسم الله نموده اند چنانکه در کتب
قراءت مکتوبست و جمهور قرائین را پسند اند قطع اخر سوره
از بسم الله و وصل بسم الله بسوره آینده و همچنین وصل اخر
سوره بر بسم الله و وصل بسم الله بسوره و قطع اخر سوره از
بسم الله و قطع بسم الله از سوره آینده و وجه اولی وجوه
این سه وجه است اما وصل اخر سوره بسم الله و قطع بسم الله
از سوره آینده این وجه نزد قرائین منوع است باب نهم در بیان
احکام وقف و کیفیت آن بدانکه وقف در لغت بریدن و بستن
کردنست و در اصطلاح قرائین کلمه است از ما بعد و میورد
اینجا دو مطلبست مطلب اول در احکام وقف بدانکه چون
قاری را ممکن نیست که قصه را یا سوره را بیک نفس تمام کند

لا بد اختیار و وقف باید نمود جهت استراحت نفس و حسن ابتداء
بما بعد آن و وقف منقسم بچهار قسم میگردد تام و کافی و حسن
و قبیح و وقف تام آنست که کلمه موقوف علیه را تعلق بمابد
نباشد نه از روی لفظ و نه از روی معنی مثل وقف بر مالک
یوم الدین و ابتداء بایاک نعبد و وقف بر اولئک هم المظنون
و ابتداء بان الذین کفر و او تام از جهت آن گویند که سخن تمام
است و مخاطب را انظار نیست پس در اینجا وقف توان کرد
و ابتداء بما بعد توان نمود و وقف کافی آنست که کلمه موقوف
علیه را تعلق بمابد باشد از روی معنی نه از روی لفظ مثل
وقف بر عماد زقناهم بنفقون و ابتداء بر والذین یؤمنون و
وقف بر ومن قبلک و ابتداء بر و بالآخره و کافی از برای آن
گویند که وقف در روی خوبست و مخاطب را کافیست ابتداء
بما بعد آن جایز است و وقف حسن آنست که کلمه موقوف
علیه تعلق بمابد داشته باشد از روی لفظ نه از روی معنی
مثل وقف بر الحمد لله و ابتداء بر رب العالمین و حسن از جهت
آن گویند که معنی مفهومیست در نفس الامر و وقف بروی
حسن و مفید است اما ابتداء بما بعد آن بدون اعاده موقوف

علیه حسرت نیست مگر آنکه رؤسای باشد که در آن هنگام ابتدا
بما بعد آن بدون اعاده موقوف علیه توان کرد بد آنکه وقف
بر سر ایات سنت بود بنا بر روایتی که وارد شده از امام سلمه رضی الله
عنه که گفت حضرت رسول ص در حال قرائت بر سر هر آیه وقف
میکرد و وقف قبیح است که بر کلمه وقف کند که معنی مفهومی باشد
مثل وقف بر بسم از بسم الله الرحمن الرحیم یا بر ما لك از ما لك یوم
الدین و قبیح از جهت آن گویند که معنی مفهوم نکرد و فایده
از آن وقف حاصل نشود و برین قسم وقف کردن جایز نیست
مگر بضرورتی مثل انقطاع نفس و تبیین وجوه قرآنی و ابتداء
بما بعد آن توان کرد بلکه اعاده موقوف علیه باید نمود و در قرآن
عظیم هیچ جای نیست که وقف واجب باشد و هیچ موضع نیست
که وقف حرام باشد چنانکه در کتب این فن مقرر است و اینکه
علماء قرائت گفته اند که وقف بر فواصل موضع جایز نیست مراد
است که بدون اعاده موقوف علیه وقف نتوان نمود نه آنکه
وقف مطلق نتوان کرد بلکه هر گاه اعاده موقوف علیه کند
وقف توان نمود مطلقاً و نیز دو کیفیت وقف بدانکه قفلاً
در کلام عرب وجوه متعدد هست اما معمول نزد قراء سبب

اسکان و اشمام و روم اسکان انداختن حرکت آخر که موقوف
علیه است اگر متحرک باشد و این در کلمات ثلث جاویست
اشمام عبارت از اشاره بشفقتین است بحرکت موقوف علیه
بعد از آن که انرا ساکن کرده باشند پس فرق میان اسکان و
اشمام بتحرک عضو باشد که ان ضم شفتین است و از انست
که هر وجهی که دروقف با اسکان از طول و توسط و قصر جایز است
دروقف با اشمام نیز جایز است و روم عبارتست از تقویم بعضی
از حرکات موقوف علیه و چون بعضی از حرکات هست حکم
وصل دارد بغیر از قصر جایز نباشد و آنچه از استادان این فن
استماع افشاده روم انداختن چهارده انک حرکت و باقی داشتن
دود آنکست و این مخصوص کسر و جر و رفع و ضم است پس
در فتح و نصب باشد و قول نانی که در فتح مشدد جایز باشند
اعتباری ندارد و نزد قرائر دود و ناپسند است و رموزی
که شیخ سجاوندی جهمز وقف تعیین نموده شش است مط
ج ر ص لام علامت وقف لازمست یعنی البینه وقف باید کرد
که اگر وصل کنند در بعضی مواضع فساد در معنی بهم می رسد
چنانکه جمعی از قرائر اند که در بعضی از مواضع وقف لازم

گذشتن بیم کفر است هرگاه آن وصل از روی عمد باشد طاعت
وقف مطلقست یعنی مقید بیکى از لزوم و جواز و رخصت
نیست و این وقف در جائى می باشد که آخر کلام باشد که قطع
بمستحسن و صواب باشد و اگر وصل کنند معنی فاسد نشود
علامت وقف جایز است و مقصد از جایز اینست
که میتوان ایستادن و میتوان گذشتن اما ایستادن اولیست
از علامت وقف مجوز است و مراد از مجوز آنست که ایستادن
و گذشتن هر دو مجوز کرده اند اما گذشتن اولیست
از علامت وقف مخصص است و مطلب از مخصص آنست که اگر
نفس تنگى کند رخصت وقف کرده اند و اگر نفس تنگى نکند
رخصت وقف ننموده اند لا علامت لا وقفست یعنی درین
موضع وقف نباید کرد پس اگر لازمیا ایر باشد نیز وقف
نبايد کرد و اگر وقف کند اعاده موقوف علیه باید نمود و اما
اگر لازم بر سر ایر مکتوب باشد گذشتن اولیست و اگر وقف کند
نیز مخصص است بنا بر هدیثی که از ام سلمه منقولست که حضرت
پیغمبر ص بر سر هر ایر وقف مینمود پس اگر وقف بر ایر هر چند
لا مکتوب باشد احتیاج باعاده موقوف علیه نیست بلکه انباش

بان ایه میتوان نمود بدانکه صورت جرحی کرده و قرآن بسخری میسند
علامت ید است پس اگر آن جزو سخری تنها مکتوب باشد وقف کند
و اگر چیزی از علامات وقف بان ایه نوشته شده باشد بعضی از
استادان گفته اند که آن ایه تابع آن علامتست نکنه گفته اند که
فرق چه باشد میان کلمه که لا مکتوب باشد و میان کلمه که لا مکتوب
نباشد و چه گفته اند که در کلمه که لا مکتوب نباشد هیچ وجه
نتوان وقف کرد زیرا که لا در اکثر مواضع میان مبتدا و خبر
نوشته میشود مثل وقف بر والذین او و انصر و الا و ابتدا از
اولئك و ايضا میان مستثنی منه و مستثنی نوشته میشود مثل وقف
بر فنجاد الملائكة کلمه اجمعین که ابتدا از کلمه الا ایلیس علی
هذا القیاس و در کلمه که لا مکتوب نباشد در حال ضرورت
وقف توان کرد اما اعاده موقوف علیه باید نمود بدانکه
متأخرین هشت ریز دیگر چه وقف زیاد کرده اند و از اینست
سقفه وقف و قلاصل ک س وقفه هردو علامت سکنه
اند یعنی بر آن کلمه اندك وقفی با قطع صوت و حذف اعراب
بدون قطع نفس باید نمود و الحال در اکثر مصاحف لفظ
سکنه درست می نویسند وقف علامت وقف فی هذا الموضع

و در بعضی مصاحف لفظ وقف در آخر آیه تا نیت الحاق میکنند
فقره مینویسند و این وقف و فقره هر دو بمعنی امر واقع شده اند
بمعنی ایستادن اولیست از گذشتن و علامت قیل و وقت
یعنی در اینجا بنا بر قول بعضی وقف جایز است اما اولی
وصلت قلا علامت قیل و وقف است یعنی بعضی گفته اند
که درین موضع وقف نیست صل علامت قدی وصل است
یعنی درین مقام وقف هست اما وصل اولی است صل علامت
الوصل اولی من الوقف است یعنی درین موضع اگر چه رخصه
وقف داده اند اما وصل اولیست بنا برین معنی علامت صل
وصل بیکدیگر نزدیک باشند که علامت وقف كذلك است
یعنی هر وقتی که پیش ازین مذکور شد این وقف نیز همان حکم
دارد بدانکه شش و یزید هر دو صل که قلعی بر وقف ندارد
و اما در مضامین مینویسند از برای فواید چند که ذکر آن درین
مختصر کرده میشود همی خب عیب لب هم علامت پنج
ایستای علامت ده ایست هرگاه کوفی و بصری عدد
پنج آیه روده آیه متفق باشند و یا نویسند و اگر خلاف باشد
میان ایشان از برای کوفی همان ها و یا بجهت پنج آیه روده آیه

مینویسند و از برای بصری جهت پنج آیه خب مینویسند و جهت
ده آیه عب می نویسند اما تب و لب هر دو علامت ابتداء
ایده اند هرگاه اهل بصره متفق باشند در این علامت تب
نویسند و اگر اهل بصره در این متفق نباشند علامت لب نویسند
و گاه باشد که علامت پنج آیه خ و خمس نویسند و علامت د
ایع و عشر نویسند اما این مختص است در میان کتابت وی
راده و متن قرآن مینویسند و خ و خمس و ع و عشر هر کدام
اراده کنند بر حواشی مصاحف مکتوب میگردانند با خط هم
در بیان رسم الخط قرآن و کیفیت وقف بر آن بدانکه عاصم در
حال وقف تابع رسم الخط است هر کلمه که بتاء طولانی نوشته
شده باشد مثل رحمت و سنت و نعمت بتاء وقف میکند
و اگر بها مکتوب باشد یعنی بتاء مد و نوشته شده
باشد مثل وَلِي نَجْوةً وَاحِدَةً را بها وقف میکند و هر جا
نظایر این در قرآن نظر در آید برین وجه قیاس کند و دیگر
کلمه گاه این که تنوین آن بنون مکتوب است عاصم بنون وقف
میکند و ابوعمر بخلاف تنوین وقف مینماید که گاهی باشد
بدانکه طریق کیفیت رسم الخط چنانکه از استادان و علمای

این عز بنسیده و در کتب معتبره قرائت دیدن برین وجه است
اول تا نایت مختل ایچر بتاء طولانی مکتوبست مواضع
که ذکر آن کرده میشود و باقی هر بهام مکتوبست کلمه رحمت در
صفت موضع اول یحون رحمت الله در سورة البقرة و نیم
ان رحمت الله قریب رسوۀ اعرف میم رحمت الله و بركاته
در سورة هود چهار ذکر رحمت ربك عبدك زكريا ذکر
سورة مریم یحجر الى اثار رحمت الله در سورة روم ششم
يقسمون رحمت ربك هفتم و رحمت ربك خير هر دو ذکر
سورة زخرف کلمه نعمت در یازده موضع اول و اذکروا
نعمت الله علیکم در سورة البقرة دوم و اذکروا نعمت الله
علیکم اذ کنتم در سورة ال عمران سیم امنوا اذکروا نعمت الله
علیکم اذ هم در سورة مائده چهارم نعمت الله کفر ایچم و ان
نقدوا نعمت الله لا تحصوها هر دو در سورة ابرهیم ششم
و بنعمت الله یکفرون هفتم یعرفون نعمت الله هشتم و اشکروا
نعمت الله هر سه در سورة نحل نهم و فی البحر نعمت الله لیریکم
من یا انه در سورة لقمان دهم یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمت
الله علیکم در سورة فاطر یازدهم و بنعمت ربك در سورة

والطور كلمه امرات هر جا كه مضاف بزوجه باشد وان هفت
موضع است اول و قال امرات عمران در سوره آل عمران دوم
وامرات العزيز تراود سيم وامرات العزيز الان هر دو در سوره
يوسف چهارم و قال امرات فرعون در سوره قصص پنجم
وامرات نوح ششم وامرات لوط هفتم وامرات فرعون هشتم
در سوره تحریم كلمه سنث در پنج موضع اول سنث الاولين
در سوره انفال دويم الا سنث الاولين سيم فلي تجد سنث الله
تخويلي حيا ولين تجد سنث الله نبديلا هر سه در سوره فاطر پنجم
وسنث الله التي در سوره غافر و پنجم در سوره فتح واقع شده
سنث الله التي در او خلافت كلمه لعنت در دو موضع اول
فنجعل لعنت الله على الكاذبين در سوره آل عمران دويم و
الخامسة ان لعنت الله در سوره نور كلمه معصيت در دو
موضع اول ومعصيتك لرسول واذا جاؤك رويتم ومعصيتك
الرسول و ثانيا هر دو در سوره مجادله كلمه كلمت در پنج
موضع اول وتمت كلمت ربك در سوره انعام دويم و تمت
كلمت ربك الحسين در سوره اعراف سيم كذلك حققت كلمه
ربك على الذين چهارم وان الذين حققت عليهم كلمت

رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ هَرْدُودَ سُورَةُ يُونُسَ نَجْمٌ وَحَقٌّ كَلِمَتُ رَبِّكَ
عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا دَرُودُ سُورَةُ مُؤْمِنٌ كَرِهُنَا نَزْلًا مَّا الْيُحْزَنُ دَرُودُ
يُونُسَ وَمُؤْمِنٌ اسْتِخْلَافٌ كَرِهَ اَنْدَ كَلِمَةُ قُرْآنٍ دَرِ بِيكُوضَعُ قُرْآنٍ
عَيْنِ دَرِ سُورَةِ قَصَصِ كَلِمَةُ اِبْنَتِ دَرِ بِيكُوضَعُ مَرْيَمُ اِبْنَتِ دَرِ
سُورَةِ تَحِيْمِ كَلِمَةُ فَطْرَتِ بِيكُوضَعُ فَطْرَتِ اللَّهِ دَرِ سُورَةِ رُومِ كَلِمَةُ
شَجَرَتِ بِيكُوضَعُ اَنْ شَجَرَتِ الرُّقُومِ دَرِ سُورَةِ دُخَانِ كَلِمَةُ جَنَّتِ
بِيكُوضَعُ وَجَنَّتِ نَعِيمٌ دَرِ سُورَةِ اِذَا وَقَعَتْ كَلِمَةُ بَقِيَّتِ بِيكُوضَعُ
بَقِيَّتِ اللَّهِ دَرِ سُورَةِ هُودِ كَلِمَةُ غِيَاثِ دَرِ مَوْضِعِ اَوَّلِ فُغْيَاثِ
الْجَبِّ يَلْتَقِطُهُ دَوْمٌ وَفِي غِيَاثِ الْجَبِّ اَوْ حِينَا هَرْدُودُ دَرِ سُورَةِ
يُوسُفَ كَلِمَةُ اَيْتِ دَرِ مَوْضِعِ اَوَّلِ اَيْتِ السَّائِلِينَ دَرِ سُورَةِ
يُوسُفَ دَوْمٌ وَاَيْتِ مِنْ رَبِّهِ دَرِ غَنَبُوتِ كَلِمَةُ يَا اَيْتِ دَرِ هَرَجَا
كَوْاقِعِ شُورِ كَلِمَةُ زَاثِ دَرِ هَرَجَا كَرِهَ شُورِ كَلِمَةُ بَيْتِ
بِيكُوضَعُ فَهَمٌ عَلَى بَيْتِ مِنْ رَبِّهِ دَرِ سُورَةِ فَاطِرِ كَلِمَةُ ثَمَرَاتِ دَرِ
بِيكُوضَعُ مِنْ ثَمَرَاتِ مِنْ اَكْثَمَا دَرِ سُورَةِ فَصْلَتِ كَلِمَةُ غَرَفَاتِ دَرِ
بِيكُوضَعُ فِي الْغَرَفَاتِ مَنُونٌ دَرِ سُورَةِ سَبَا كَلِمَةُ جَالَتْ دَرِ
بِيكُوضَعُ جَالَتْ صَفَرُ دَرِ سُورَةِ وَالْمُرْسَلَاتِ كَلِمَةُ اللَّاتِ دَرِ
بِيكُوضَعُ اَفْرَاتِيمُ اللَّاتِ وَالْعَزَّى دَرِ سُورَةِ وَالنَّجْمِ كَلِمَةُ هِيْهَاثِ

در دو لفظیهات هیهاث لما تو عدون در سورہ مؤمنون
کلمہ لاٹ در یک موضع ولاٹ حین مناص سورہ ص کلمہ
مرضاٹ در سر موضع اول نفسہ ابتغاء مرضاٹ اللہ دوقم و
اموالکم ابتغاء مرضاٹ اللہ هر دو در سورہ نساء سیم تبغی
مرضاٹ از واجک در سورہ تحريم و هر کلمہ از کلمات مذکورہ
مثل ایاٹ و ثمرات و جمالات کہ بصیغہ جمع نوشته میشود بناء
طولا فی مکتوب میگردد و اگر بصیغہ مفرد نوشته شود بهما مکتوب ^{معد}
بود و دیگر از جمله رسم الخط حروفی یا کلماتی اند کہ مقطوع ^{شده}
میشوند و ان لام چاره است در چهار موضع اول فال هؤلاء
القوم در سورہ نساء و ما لهذا الکتاب در سورہ کھف سیم ما
لهذا الرسول در سورہ فرقان چهارم فاما الذين کفروا قبلک
مہ طعین در سورہ معارج عاصم درین مواضع بر لام چاره
وقف میکند نربما بخلاف ابی عمرو و کسانی کلمہ یا ایها در
سر موضع بی الف مکتوبست اول ایہ المؤمنون در سورہ نور
دوم یا ایہ السّاحر ادع لنا در سورہ زخرف سیم سنفرغ لکم
ایہ الثقلان در سورہ الرحمن عاصم درین سر موضع بی الف
وقف میکند بخلاف ابی عمرو و کسانی کلمہ ویکان ویکانہ

عاصم درین دو موضع در اقل برنون وقف کند و در ثانی برها
بر یا بخلاف کسانی و نه بر کاف بخلاف ابو عمر کلمه ایاما ندعوا
عاصم بر ما وقف میکند نه بر یا بخلاف حمزه و کسانی کلمه عم و
فیم و لو فیم و فیم درین پنج لفظ عاصم بر میم وقف میکند نه بر یا
ها و وقف مینماید بخلاف بزئی که روی داد درین مواضع دو وجه
کلمه آنادر رسم الخط بالف مکتوبست و در حال وصل جمیع قراء
بی الف خوانند اند و در حال وقف بالف وقف نموده اند کلمه
لکن اهو الله در سوره کهف رسم الخط ان بالف مکتوبست
بجهت آنکه اصل وی لکن انا بوده است جمیع قراء در حال وصل
بی الف میخوانند غیر این عامر و در حال وقف هم بالف وقف
میکند و دیگر کسانی چند هستند که رسم الخط ایشان بواو
الفست باقی هم بالف و او مکتوبست کلمه الملواد و چهار موضع
اقل فقال یا ایها الملوذین کفر و در سوره مؤمنون دویم
یا ایها الملوذین سیم یا ایها الملوذین و چهارم یا ایها الملوذین هر سه
در سوره نمل کلمه اشواء یک موضع و فی اموالنا ماشوا در سوره
هود کلمه انبواء یک موضع انبواء ما کاف و در سوره انعام کلمه
شکواء در دو موضع شکواء لقد تقطع در سوره انعام دو

ام لهم شركاء در سوره شوری کلمه شفعوا در دو موضع اول
شفعوا ما کانوا در سوره روم دو شفعوا ما کانوا در سوره
شعرا کلمه الضعفاء در دو موضع اول الضعفاء در سوره
ابرهیم دوم فیقول الضعفاء در سوره مؤمن کلمه علوآء
در دو موضع اول علوآء بنی اسرائیل در سوره شعرا دوم من عبدا
العلوآء در سوره فاطر کلمه بلوآء در دو موضع اول هو البلوآء
در سوره الصافات دوم بلوآء مبین در سوره دخان کلمه
دُعَوَاءٌ یک موضع و ما دُعَوَاءُ الکافرین در سوره مؤمن کلمه
بُرْأًو یک موضع انا برأؤ و منکم در سوره معجنه و دیگر بعضی از
افعال اند که در بعضی از مواضع رسم الخط ایشان بواو و
الف مکتوبست کلمه یتفیئوا در سوره نحا کلمه اتوکوا در سوره
طه کلمه تظلموا نیز در سوره طه کلمه یدرؤا در سوره نور
کلمه یعبؤا در سوره فرقان کلمه ینشؤا در سوره زخرف کلمه
ببدؤا الخلق هر جا که بیاید کلمه ینبؤا الذین هر جا که بیاید
غیر سوره برآءه نبأ الذین کفروا که بالف مکتوبست کلمه
جزاؤا در چهار موضع بواو و الف مکتوبست بخلاف اول
اتما جزاؤ و دوم و ذلك جزاؤ الظالمین هر دو در سوره مائده

سیم جزا و سیم در سوره شوری چهارم و ذلک جزا و الظالمین
در سوره حشر و در موضع دیگر است که در آن خلافت
اول جزاء الحسنی در سوره کهف دویم و جزاء من توتی در سوره
طه کلمه یدعوا و تدعوا و ادعوا و یرجوا و یتکلموا و یسألوا
و اشکروا و لیربوا و لیعفووا هر جا که بیابید این کلمات همه با و
و الف مکتوبند با آنکه صیغه واحد اند غیر آن یعفونهم
در سوره نساء که بی الف مکتوبست کلمه جاؤ و یاؤ و فاء و
و شأؤ با اینکه صیغه جمع اند بی الف مکتوبند کلمه سَعَوْ در سبأ
و عَوَّاد در سوره فرقان و تَبَوَّعُوا الدَّارَ و الايمان در حشر بی الف
اند کلمه اولو هر جا بیاید با و و الف مکتوبست و در بعضی
از کتب قرائت مذکور است که ذو با الف مکتوبست هر جا باشد
مگر شش موضع که بی الف مذکور است اَوَّلُ لَدُنْوَ عِلْمِ دُرِّ
یوسف دَوْمَ ذُو الْعَرْشِ در سوره مؤمن سیم لَدُنْوَ مَغْفِرَةِ
چَهَامِ و ذُو عِقَابِ هَرَمِ و در سوره حم سجده پنجم اِنَّ اللّٰهَ ذُو
الْفَضْلِ الْعَظِيمِ در سوره حدید ششم ذُو الْعَرْشِ الْحَمِيدِ در
سوره بروج کلمه اَوَّلَکَ و اَوَّلُوا و اَوَّلِ و اَوَّلَاتِ پیش از لام
و او مکتوبست مآبی و او خوانده میشود کلمه مَجْوَهْ یَمْوُضِعُ الْجَنَّةَ

در سورة مؤمن بواو مکتوب است کلمه صلوة و زکوة و حيوۃ
و مشکوة هر جا واقع شوند بواو مکتوبند مگر آنکه مضایق ضمیر
باشند که درین هنگام مکتوب بالف خواهند بود مثل
صلواتهم و بصلواتک و صلواتی و حیانتا و حیاتکم و حیاتی
زیرا که هرگاه مضایق بغیر ضمیر باشند مثل صلوة الفجر و صلوة
العشاء درین حال مکتوب بواو خواهند بود کلمه یدنوّم
یکوضع یا بنوّم در سورة طه بواو مکتوب است و دیگر کلمات
چند هستند که در رسم الخط بیکی و او مکتوبند و در تلفظ
بد و او خوانده میشوند و در بعضی مصاحف بعضی کلمات
انرا بد و او سیاهی نیز مینویسند و هر دو وجه مستحسن و معقول است
اما جمعی و او سرخی بواو سیاهی در بعضی مواضع الحاق میکنند
و آن مستحسن و پسندیدنی نیست زیرا که خلاف رسم الخط و
خلاف طریقه استادانست از جهت آنکه رسم الخط اینکلمات
بیکو او است و طریقه استادان انست که در جایی که خلاف
میان استادان یا راویان باشد یک روایت را بسیاهی مینویسند
و روایت دیگر را بر سرخی علامت میکنند و در نیمه قاف خلافت
نیست بلکه همه استادان و راویان متفقند که در تلفظ

بد و او خوانده میشود و در رسم الخط بیکو او مکتوبست پس
 الحاق کردن و او سرخی بیفایده و بیوجاست و ان کلمات است
 دَاوُدَ وَيْلُونَ وَوَرَى وَالْفَاوَنَ وَيَسْتُونَ وَتَسْتَوُا وَفَاوَا
 و دیگر کلمات چند هستند که رسم الخط ایشان بیاء زائده
 یا او زائده است یعنی در تحت همزه بیاء زائده و او زائده
 نوشته میشود و ان مواضع اینست اَوَّلَ مِنْ نَبَأِ الْمُرْسَلِينَ
 در سوره انفصام دَقَمَ مِنْ تَلْقَائِ نَفْسِي در سوره یونس سَمِ
 وَاِتْبَاعِ الْقُرْبَى در سوره نخل چهار م و من اِنَّا اِلَکِیْلُ در سوره
 طه پنجم و من و راءِ حجابِ در سوره شوری ششم قُلْ اَوْثَقْتُکُمْ
 همزه ثانیه مکرر و او دارد هفتم اَوْ نَزَلَ عَلَیْهِ در سوره ص
 هفتم اَوْ لَقِیْ الَّذِکْرَ عَلَیْهِ فَرْدُ رَهْدِ و موضع همزه ثانیه را نکر
 و او مینویسند هفتم سا و ریکم ایانی در سوره اعراف خلاف
 کرده اند که مکرر همزه او و او مکتوبست یا بغیر او و دهم و لا
 تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ در سوره کهف بالف زائده پیش از یا مکتوبست
 کَلِمَةً اَنْتُمْ بِهَا مکتوبست در چهار موضع اَوَّلَ اَنْتُمْ کُمْ
 لتشهدون در سوره انفصام د و مِائَتُکُمْ لتاتون در سوره
 نمل سیم اَنْتُمْ لتاتون الرِّجَالِ در سوره عنکبوت چهارم

تکمله تکفرون در سوره شمس سجده و در غیر این سوره ها کوفه
بی یا مکتوبست کلمه اثنا بیست در دو موضع اول اثنا
آخر چون در سوره نمل دو و اثنا التارکواد در سوره الصافات
کلمه ائذ در یک موضع بیست و شش میشود کی در سوره واقعه
است و در غیر این صورت بغیر یا مکتوبست کلمه آفان مکه
بیست و غیر سوره ال عمران اما در کلمه آفان مکه
در سوره انبیا خلاف کرده کلمه اثن در سوره شعرا بیست
و در سوره اعراف بی یا مکتوبست اما در کلمه اثن ذکرتم
در سوره یس و انفکاد و الصافات خلاف کرده اند و
دیگر از افعال کلماتی چند هستند که لام ایشان بسبب
اجتماع ساکنین افتاده است و در کتابت نیز نمی نویسند
و ان در پنج موضع واقع شده است اول یدع الانشاد و
و یح الله الباطل هر دو در سوره بنی اسرائیل سیم و یدع
الداع در سوره قمر چهارم و یدع الزبانی در سوره علوق
پنجم بنج المؤمنین در سوره یونس اما در کلمه یوم یا ث
لا تکلم در سوره هود حذف لام فعل کرده اند با آنکه
اجتماع ساکنین نشده است و دیگر سه کلمه است که بصورت

همزه مکتوبست اول ملء الارض سورة ال عمران دویم فیها
دفت در سورة نحل سیم یخرج الخباء سورة نمل ماد رکعة
لا لا فهم در سورة قمرش بیک همزه بی در رسم الخط مکتوب
است و در حال قراءت با یا خوانده میشود و دیگر کلمات
چند هستند که بعضی زایشان ذوات الواو اند و بعضی ذوات
الیا یعنی الفی که منقلب زوا یا از یا باشد بیان میشود
برین وجه اما ذوات الواو بر دو نوعند اول آنکه با الف
مکتوبست مثل دعا وعفا وتلا عملا دویم آنکه مرسوم است
وان در نه کلمه است ضحی وضحها والقوی ورجیها وتلیها
وطیها و سحی و زکی و ذی و ذوات الیا نیز بر دو نوعند اول
آنکه مرسوم بیاست مانند رمی وانی واستهدی دویم آنکه
مرسوم بالفست وان در هفت موضع است اول ومن عصیا
در سورة ابرهیم دویم الی المسجد الاقصا الذی در سورة بنه
اسرا شل سیم من تولا در سورة حج چهارم اقصا المدينة
در سورة قصص پنجم اقصا المدينة در سورة یس ششم
سیما هم در سورة فتح هفتم طغادر سورة والنازعات
رضا بطه در الانشق ذوات الواو و ذوات الیا انش

هر کلمه فعل متصل گردانند بضماثر بحركات و سکناات معلوم گردد
مثل دعوت و رمیت و زخوت و مضیت و درانهم به تنثیه
گردانیدن معلوم میشود مثل هدیان و سمیان و عصوا
و قودان و الفاظ این امثله غیر قرآنست و باقی را برین قیاس
باید کرد و لفظ ابی و ای هر جا باشد بیا مکتوبست و دیگر
کلمات مقطوعه در رسم الخط بنوعیست که مذکور میکرد
کلمه امین مقطوعست در چهار موضع اول امین یکون
علیه در سوره نساء دو مقام من استس نیاندر دو صورتوبه
سیم ام من خلقنا در سوره الصافات چهارم ام من یاک
امنا در سوره شجره کلمه آن که در ده موضع اول حقیق
علی ان لا اقول دو مان لا اقول و ان لا یقولوا هر دو
سوره اعراف سیم ان لا ملجأ در سوره توبه چهارم ان لا اله
الا هو پنجم ان لا تعبدوا الا الله هر دو در سوره هود ششم
ان لا تشرك بشیء در سوره حج هفتم ان لا تعبدوا الشیطان
در سوره یس هشتم و ان لا تعلو علی الله در سوره دخان نهم
ان لا یشرک بالله شیء در سوره ممتحنه دهم ان لا یدخلها الیوم در
سوره ن کلمه یوم هم در دو موضع اول یوم هم بارز و ن در

در سوره مؤمن در دوم هم علی التار در سوره و الذاریه
کلمه عتو عن مادر یک موضع فلما عتوا عن ما هو اعند در سوره
اعراف کلمه عن من در دو موضع اول عن من يشاء در سوره
هود دوم عن من تولى در سوره و النجم کلمه ان ما یکسر همزه
یک موضع ان ما توعدون لاث در سوره النعام کلمه ان ما
بفتح همزه در سه موضع اول و ان ما توعدون در سوره حج
دوم و ان ما توعدون سیم و لو ان ما فی الارض هود و در
سوره لقمان کلمه این مادر هشت موضع اول این ما تکنونوا
در سوره بقره دوم این ما تفتنوا در سوره آل عمران سیم
این ما تکنونوا در سوره نساء چهارم قالوا این ما کنتم
تدعون در سوره اعراف پنجم این ما کنتم در سوره مریم
ششم این ما کنتم تشکون در سوره مؤمن هفتم این ما کنتم
در سوره حدید هشتم این ما کانوا در سوره مجادله کلمه فی ما
در باره موضع اول فی ما فعلن فی انفسهن من معروف
در سوره بقره دوم فی ما اتیکم در سوره مائده سیم فی ما
اوحی الی چهارم فی ما اتکم هردو در سوره انفصا پنجم فی ما
اشتهت انفسهم در سوره انبیاء ششم فی ما افضم در سوره

نور هفتم فی ماهیهنا در سوره شعرا هشتم فی ما رزقنا که در
سوره روم نهم فی ما هم فیہ دهم فی ما کانوا همرد و در سوره
زمر یازدهم فی ما لا تقبلون در سوره واقعه کلمه کلتا در
پنج موضع اول کل ما رد واد در سوره نساء دوم کلتا خلب
در سوره اعراف سیم من کل ما سالتوه در سوره ابرهیم
چهارم کل ما جاء امر پنج کل ما الی فی در سوره ملک و کلمه
که در سوره ابرهیم است متفق علیه است و چهار موضع دیگر
مختلف فیہ است و در بعضی کتب مذکور است که کلمه کل ما
خبت در سوره بنی اسرائیل نیز مقطوع است اما در بعضی
مقطوع و موصول هر دو می نویسند کلمه لبش ما در پنج موضع
اول لبش ما شر واد در سوره بقره دوم لبش ما کانوا یعملون
سیم لبش ما کانوا یصنعون چهارم لبش ما کانوا یفعلون
پنجم لبش ما قدمت هر چهار در سوره مائده کلمه ان ما
در یک موضع و ان ما نریک در سوره رعد کلمه حیث ما کنتم
در دو موضع هر دو در سوره بقره کلمه من ما در دو موضع
اول من ما ملک در سوره نساء دوم لکم من ما ملک
در سوره روم و دیگر بعضی از کلمات موصوله هستند که

ذکر آن از جمله ضروریات کلمه آن لن در سه موضع اول
آن لن بجمیل لکم در سوره کهف و قرآن لن تخصوه در
سوره مزمل سیم آن لن بجمع عظام در سوره قیامت اما در
سوره اضع مذکوره خلاف کرده اند بعضی موصول و بعضی
مقطوع گفته اند و جمعی بر آنند که کلمه آن لن تخصوه در سوره
مترمل موصول است با خلاف و در دو موضع دیگر مقطوع است
بی خلاف کلمه لکیلا در چهار موضع اول لکیلا مخبر نوادر
سوره ال عمران دوم لکیلا یعلم در سوره حج سیم لکیلا
یکون علیک حج در سوره احزاب چهارم لکیلا تا سواد
سوره حدید کلمه الا اصل آن لا بوده است در پنج موضع
اول الا تفعلوه در سوره انفال دوم الا تکن فتنه سیم الا
تضروه هر دو در سوره توبه چهارم الا تغفر لی در سوره هود
پنجم الا نصرف در سوره یوسف کلمه فاکم نیک موضع فاکم
یستجیبوا لکم در سوره هود کلمه تم و ممن و عم در تمام قرآن
متصل اند و چون موصول درین مواضع اقل بود ذکر آن بی
و دیگر بعضی از مواضع رسم الخط که ذکر آن نشد زیرا که اگر
ذکر میکرد این مختصر سبب تطویل و ملال میشد و چون آن

مواضع ضرور نبود مذکور نکرد بد آنکه چون در وقت تصحیح
مقابلہ قرآن حک فی فایده و اصلاح بیرون از قاعده میشد بنا
برین بخاطر فاتر رسید که انچه از استادان کامل و قاریان صاحب
تأمل و علماء دین مبین شنیده و در کتب معتبره دیده ذکر آن
کند و بر اهل علم و دانش مبرهن و روشنت که رسم الخط را
در خط چندان در قراءت نیست و تخلف از آن ضرری و نقص
بثواب تلاوت غیر ساند چنانکه این داعی حقیقی مدت سی
سال تتبع علم قراءت کرده و استادان بسیار را خدمت نمود
و هیچ یک از ایشان نگفته که اگر کسی رعایت رسم الخط نکند در
تلاوت بی جر خواهد بود یا خللی در معنی قرآن بهم میرسد از آن
جمله جاؤ و شأؤ و یاؤ که صیغه جمعند موافق الف و عریض است
که بعد از او جمع الف نوشته شود و در رسم الخط بی الف
مذکور است و همچنین تدعوا و یرجوا و یبدؤ الخلق با اینکه
صیغه مفردند و صیغه مفرد باید بی الف نوشته شود مع
هذا در رسم الخط با الف مکتوبست پس ولی و انسب آنست
که اگر در صیغه جمع مثل جاؤ و امثال آن الف نوشته باشند
حک نکنند و خود را زحمت بیفایند ندهند و قرائن را از مالیت

بیرنگ نبرند و اگر نوشته باشند رعایت رسم الخط نموده
نویسند و در مثل تدعوا و مانند آن که صیغه مفردند اگر
الف نوشته باشد احتیاج بنوشتن نیست و اگر نوشته باشند
در رعایت رسم الخط کرده حک نکنند و همچنین در کلمات مثل
شُكْرًا وَ شُفْعَاءً وَ ضَعْفَاءً و مانند آن که رسم الخط بواو است
اگر با الف نوشته شده باشد فسادی در معنی بهم نمی رسد پس
اولی و انسب آنست که این کلمات نظایران بجهت نوع که کتابت شده
باشد بحال خود بگذارند و احتیاج بجکت و اصلاح نیست اما
کلماتی که مقطوعند مثل کل ما و لبش ما و این ما و الفاظی که
موصولند مانند من و من و من و من اگر رعایت مقطوع و موصول
کنند بیفایده نخواهد بود و همچنین کلمه رحمت و سنت و نعمت
که بتاء طولانی در رسم الخط مکتوبست اگر بتاء طولانی
نویسند بهتر است و ایضا کلمه صلوٰة و زکوٰة و لی فحجة که مرهون
بتاء مدّ و راست اگر بجاء کتابت کنند احسن است زیرا که عا
در وقف تابع رسم الخط است پس کسی که عارف بعلم قرایت
باشد در حال وقف رعایت مقطوع و موصول خواهد
نمود و تاء طولانی را بتاء و تاء مدّ و تاء و تاء خواهد

کرد و هر کلمه از کلمات قرآن را از روی علم و دانش را خطه
نموده بنوعی که فساد معنی و خلل بنظم قرآن بهم نرسد
وقف خواهد کرد و در سنه خمس و اربعین بعد از الف
که از الطاف یزدی و عنایات لم یزلی بشرف خاله بوسی
استان مقدس عرش و جثمان الائمه الاطهار سلام الله
علیه و علی بانه الاخیار مشرف گردید قرب جوار سده
سینه آنحضرت حاصل شده بود و این قلیل الاستطاعه
تردد در خدمت والا ئمه کل کلبستان جلالت و سیادت
نهال بوستان افاضت و افادت منبع زلال فضال دانش
و پیش مطامع انوار کمال افرینش کشف رموز دقایق مفکرات
کنوز حقایق خلاصه اولاد سید المرسلین زبد افقاده
المعصومین وارث علوم مصطفوی شمع دود مام رضوی
امیر محمد زمان الرضوی روح الله روح الشریف بروایح
الجنان بمنه وجوده و کرمه و الرضوان می نمود و خود را از
جمله تلامذه ایشان می شمرد و مسائل ضروری بن خود را
از ان بزرگ دین فرا میگرفت و در ایام ماه مبارک رمضان
بمقابله صحیفه و قرآن اشتغال میداشتند و قاری مجلس

مقابلہ استاد فقیر زین القراء و تاج القدماء المستغرق فی بحار
رحمة الله الباری حاجی محمد رضا قاری حافظ روضہ متبرکہ
ہشت نشان فردوس مکان بود روزی در اثناء مقابلہ
گفتگو از رسم الخط در میان امدانچہ از استاد مبرور و مغفور
مشافہتہ شنید این بود کہ رعایت رسم الخط در کتابت و قرائت
ضروریست کہ البتہ دھلک و اصلاح ان کوشش تمام نمایند
و نیز سید جلیل القدر عظیم الشان الواصل الی جوار رحمة الله
الملک المشان فرمودند کہ حدیثی درین باب نظر فرسیدہ کہ
اگر کسیہ در کتابت تلاوت رعایت رسم الخط نکند اجر و ثم خواہد
بود باب یازدہم در بیان اختلافات راویان عاصم و کیفیت
وقف و وصل ایشان و انرا در اصطلاح قراء فرش گویند و فرش
در لغت کسرت رن و پھن کردن است چون الفاظی کہ در میان
دو راوی اختلاف واقع شدہ سورہ بسورہ منتشر و واضح میگردد
ازین جهت فرش گویند بدانکہ قرآن حمید و فرقان مجید در اکثر
بلاد بقراءت عاصم نوشتہ شدہ و بروایت عاصم خوانندہ میشود
بنابران ضرور شد ذکر روایتین راویان عاصم و اختلافات
ایشان از اول قرآن تا آخر قرآن نماید پس در ہر کلمہ کہ خلافتی

حَفْصٌ وَبَكْرٌ كَشَعْبٍ نَزَّ كَوْنُهُمْ بِأَشَدِّ رَوَايَةٍ حَفْصٌ لِسِيَاهِ شَيْئِهِ
مِثْلُ وَرَقٍ وَبَكْرٌ لِسِرْجِي عِلَامَتُ كُنْزِهِ مِثْلُ وَرَقٍ چنانکه سوره
بِسُورَةِ مَذْكَورٍ خَوَامِدُهَا انْشَاءُ اللَّهِ تَعَالَى وَتَقْدِيسُ سُورَةِ الْبَقَرَةِ
ثُمَّ اتَّخَذَتْ حَفْصٌ بَاطِنًا وَبَكْرٌ بَاطِنًا زَالِ دُرِّهَا مِثْلُ وَرَقٍ
وَهَيْجِنٌ اخَذَتْ وَاخَذَتْ وَاتَّخَذَتْ وَاتَّخَذَتْ هَرَجًا يَأْتِي حَفْصٌ
بَاطِنًا زَالِ خَوَامِدُهَا وَبَكْرٌ بَاطِنًا زَالِ دُرِّهَا مِثْلُ وَرَقٍ
عَذَّتْ وَعَذَّتْ وَنَبَذَتْ وَنَبَذَتْ وَأَمَّا هَذَا فَمِنْهَا عَصَمٌ بِهَرَجٍ وَ
رَوَايَةُ بَاطِنًا وَخَوَامِدُهَا هَزْزٌ وَحَفْصٌ دَلِيلُ فَوْضٍ وَهَرَجٌ جَاكِبٌ
بَوَاوِقْرَاءَتِ كَرْدَةٍ وَبَكْرٌ بِهَزْمَةٍ رَوَايَةُ مِثْلُ قَلِّ اتَّخَذَتْ بَاطِنًا
زَالِ زَبْرٍ حَفْصٌ وَدَغَامُ زَالِ دُرِّهَا زَبْرٌ بَكْرٌ كَرْدٌ شَدِيدٌ
هَزْمَةٌ قَلِّ اتَّخَذَتْ مَفْتُوحَةٌ زَبْرٌ كَرْدٌ هَزْمَةٌ اسْتِفْهَامٌ اسْتِ
اسْتِفْهَامٌ مَفْتُوحٌ مِثْلُ حَفْصٍ هَزْمَةٌ اسْتِفْهَامٌ دَاخِلٌ فِي هَذِهِ
شَدِيدٌ وَصَلٌ كَرْدٌ هَزْمَةٌ فَعْلٌ بَاطِنًا دُرِّهَا زَبْرٌ افْتَادَ وَدُرِّهَا
كُنْزٌ نِزَارٌ اخَذَتْ قَلِّ اتَّخَذَتْ شَدِيدٌ وَدُرِّهَا زَبْرٌ عَظِيمٌ وَفَرْقَانٌ
كَبِيرٌ هَفْتُ مَوْضِعٌ اسْتِ كَرْدٌ هَزْمَةٌ اسْتِفْهَامٌ بِرِسْ فَعْلٌ دَلِيلُ شَدِيدٌ
مَوْضِعٌ مَتَّفِقٌ عَلَيْهِ اسْتِ كَرْدٌ قَلِّ اتَّخَذَتْ دُرِّهَا سَوْرَةٌ دُرِّهَا
اطَّلَعَ الْغَيْبُ اتَّخَذَتْ دُرِّهَا سَوْرَةٌ مِيرَمٌ هَزْمَةٌ اطَّلَعَ هَزْمَةٌ اسْتِفْهَامٌ

سَيِّمِ افتری علی الله کذباً در سور سباجها مصطفی البک
در سوره و الصافات پنجم است کثرت ام کنت در سوره ص
ششم سواء علیهم استغفر لہم در سوره منافقین هفتم
که مختلف فید است انخذناهم سخیراً نیز در سوره ص اعظم
و نافع و ابن کثیر و ابن عامر هفتم استفهام خوانده اند و ابو عمرو
و حمزه و کسائی هفتم و صل روایت کرده اند عتما تملون اولئک
حفص تبا خوانده و بکر یا میخواند شتم انخذتم مذکور شد الحیریل
و جبریل درین دو موضع و هر جا که بیاید حفص یکسر جم و سکون
با و کسر را بر وزن حرفیل خوانده و بکر بفتح جم و سکون با و فتح را
و هفتم مکسوره بدون یا بر وزن حجرش میخواند میکائیل درین
موضع و هر جا که بیاید حفص بالف بعد از کاف بر وزن فیعال
قرئت کرده و بکر بالف بعد از کاف و هفتم مکسوره و باء ساکنه
بعد از هفتم بر وزن فیعال لیل روایت مینماید عھدی اظالمین
حفص بسکون یا خوانده و بکر بفتح یا میخواند یعنی للظانفین حفص
بفتح یا روایت کرده و بکر بسکون یا قراءت مینماید ام تقولون
ان ابرھیم حفص تبا خطاب خوانده و آخر ابر و مخن له مخلصون
را وصل کنند و علامت کلابسیاھی نویسند و بکر بیاء غیبت

می خواند و در آخر آیه مذکور وقف مطلق کند
و علامت ط بسخری گذارند لرؤف رحیم حفص دین موضع
و هر جا که بیاید بجزه و واو ساکنه بعد از هجره قرائت کرده
و بکر بجزه بدون و او روایت میکند خطوات حفص دین
موضع و هر جا که مذکور شود بضم ط خوانده و بکر بسکون طا
میخواند لیس البر حفص بضم و اقراءت کرده و بکر بفتح و اقراءت
میکند من موص حفص بضم میم و سکون و او و تخفیف صا
خوانده و بکر بضم میم و فتح و او و تشدید صا میخواند و تکملو
حفص بضم تا و سکون کاف و تخفیف میم قراءت کرده و بکر
بضم تا و فتح کاف و تشدید میم روایت نمود هان تا و البیوت
و ائو البیوت حفص دین دو موضع و هر جا که بیاید بضم با
خوانده و بکر بکسر با میخواند و الله رؤف رحیم گذشت و لا
تتبعوا خطوات ذکر شد حتی یطهرن حفص بسکون طا و
تخفیف هاء مضموم روایت کرده و بکر بفتح طاء مشدده
و تشدید هاء مفتوحه قراءت کرده هر و مذکور شد قد رة
و علی المقیر قد رة حفص دین دو موضع بفتح دال خوانده
و بکر بسکون دال میخواند و صیه کاف و اجیم حفص نصباء

منوناً خوانده و بکر برفع تاء منوناً روایت نموده و در کلامه
از واجات وقف جائز و اولی وصل است و علامت ج وصل
بسرخی مینویسند و بعضی کمان برده اند که حفص و بکر
درین کلام در وقف و وصل خلاف کرده اند و این توهمیت
که کرده اند بلکه هر دو در وقف و وصل متفقند و بلیسط
حفص بسین و صاد هر دو خوانده و اکثر استادان برانند
که اصح سینه است و بکر صاد میخوانند جزّا حفص بسکون را
روایت کرده و بکر بضم ز اقراءت میکند فنعما هی دین سور
و نعما یعظم در سوره نساء حفص بکسر عین خوانده و بکر
باختلاس کسر عین میخواند یعنی کسر عین را اخفا میکند چنانکه
یکد انک از حرکت را حذف کنند و دود انک باقی دارند و تلفظ
باین کلمه بر تو بکر خالی از اشکال نیست بلکه باید مشافهت از استا
بشنوند یکقر حفص بباء قرائت کرده و بکرونون روایت میکند
و در کلامه خیر لکم که در سابق روایت هر دو را وی وقف مطلق
نموده اند و علامت ط بسرخ می نویسند فاذا نوا حفص بفتح
فاو سکون همزه و فتح ذال خوانده و بکر بفتح فا و الف ممدوده
بعد از فا و کسر ذال میخواند سورة ال عمران رضوان هر جا که واقع

شود غیر يك لفظ كه ان من اتباع رضوانه است در سوره مانده
كه عاصم دین كمال هر دو روایت بكسر را خوانده و در بابی خفض
بكسر را خوانده و بكر بضم را میخواند و همچنین خفض بفتح یا قرائت
كرده و بكر بسكون یا روایت میکند من المیت و يخرج المیت
خفض دین دو لفظ و هر جا كه بیاید بكسر را مشدده خوانده
و بكر بسكون یا مخففة میخواند و روف كفته شد و ضعت
بفتح عین و تاء ثانیه ساكنه قرائت كرده و در كمال انشای كرده
قبل وی است وقف مطلق و علامت طبعیاهی نویسند و بكر
بسكون عین و تاء مضمومه كه صیغه متكلم باشد روایت میکند
و كمال مذكوره را وصل کند و علامت لا بسیجی گذارند و گفته ها
و ذكر یا خفض بقصر خوانده و بكر بمد و همزه مفتوحه میخواند
و ذكر یا الخ باب خفض بقصر قرائت كرده و بكر بمد و همزه
مضمومه روایت میکند دعا ذكر یا ربه خفض بقصر ثلاث
كرده و بكر بمد و همزه مضمومه روایت مسند بیوتكم گذشت
فیوقیهم خفض بیا غیبت قرائت كرده و بكر بنون روایت میکند
یؤذیه الیک خفض زرد و موضع بكسر وصله ها خوانده و بكر
بسكون و غیره ها میخواند اخذتم ذكر شد بیعون و یرجعون

حفص درین دو کلمه بیاء غیبت روایت کرده و بکریاء
خطاب قرائت مینماید حج البیت حفص بکسر حا خوانده و بکر
بفتح حا میخواند و ما یفعلوا فلن یکفروه حفص درین دو
موضع بیاء غیبت تلاوت نموده و بکریاء خطاب قرائت
مینماید قرح فقد مثل القوم قرح حفص درین دو لفظ و
هر جا که بیاید بفتح قاف قرح خوانده و بکریضم میخواند نوئه
در دو موضع حفص بکسر و صله ها قرائت کرده و بکریسکون
و عدم صله ها روایت مینماید فی بیوتکم گذشت بجمعون
حفص بیاء غیبت خوانده و بکریاء خطاب میخواند و رضوان
در دو موضع حکم آن ذکر شد الفرج که در مابین دو رضوان
واقعست حکم آن ذکر شد وَلَتَبْلُغُنَّ^{وَلَتَبْلُغُنَّ} وَلَا تَكُنَّ^{وَلَا تَكُنَّ} مَوْنَةً^{مَوْنَةً} و احفص
درین دو لفظ بتاء خطاب قرائت نموده و بکریاء غیبت
روایت مینماید سوره النساء سیصلون حفص بفتح یا خوانده
و کلمه نارا که در مقابل و یست وصل کند و علامت لایسها
نویسند و بکریضم یا میخواند و در کلمه مذکوره وقف مطلق
کند و علامت ط برخی گذارند و در نسخه مصحح بنظر در
امده که وقف مطلق را از برای حفص و وصل از برای بکر

مذکور بود اما مشهور قول اول است یوصی حفص بکسر حاء
قراءت کرده و بکر بفتح صادر روایت مینماید و در کلمه میگوید
وصیته یوصی بها حفص و بکر هر دو متفق اند البتة ذکر شد
میباشد حفص بکسر یا قراءت کرده و بکر بفتح یا روایت نموده
احل حفص بضم همزه و کسر حاء بصیغه مجهول خوانده و در کلمه
علیکم که در مقابل و لیست وقف جایز کند و علامت ج بسیا
نویسند و بکر بفتح همزه و فتح حاء بصیغه معلوم میخوانند و لفظ
علیکم را وصل کند و علامت لا بسرخ گذارند احسن حفص
بصیغه مجهول روایت کرده و بکر بصیغه معلوم روایت
مینماید نعا گذشت که تکی حفص تاء خطاب قراءت کرده
و بکر بیاء غیبت روایت مینماید توله و نصیله حفص در
هر دو موضع بکسر وصله ها خوانده و بکر بسکون و عدم وصله
ها میخوانند یا خلون حفص بصیغه معلوم که از باب اول
ثلاثی مجرد باشد قراءت کرده و بکر بصیغه مجهول دامنماید
سوف یوتیم حفص بیا خوانده و بکر بنون میخوانند سوف
المائدة رضوانا مذکور شد شنان قوم ان صد و کمر و شنان
قوم علی ان تعدوا حفص دین دو موضع و هر جا بیاید بفتح

نون روایت کرده و بکر بسکون نون قرائت میکند ارجلکم
حفص بفتح لام خوانده و بکر بکسر لام میخواند من اتبع رضوانه
درین کلمه در کسر یا هر دو را و متفقند و در سوره آل عمران نیز
مذکور شد بواسطه یدعی حفص بفتح یا خوانده و بکر بسکون یا
میخواند هُوَاد و لفظ حکم آن ذکر شد و سالت حفص بفتح تا
و ضم هاء قرائت کرده که مفرد باشد و بکر با ف بعد از لام و کسرتا
و هاء روایت میکند که جمع باشد عقْد ثم حفص بتشديد فاء
خواند و بکر بتخفيف میخواند استحق و احفص بصیغه معلوم
والا و لیان را بصیغه تشبیه قرائت کرد و بکر کلمه اول را بصیغه
مجهول و ثانی را بصیغه جمع که اولین باشد روایت مینماید
الْعِیُوب درین سوره در دو موضع و هر جا که بیاید حفص
بضم غین خوانده و بکر بکسر غین میخواند و اَحْمٰی حفص بفتح یا
قرائت کرده و بکر بسکون یا روایت مینماید سوره الانعام
یصرف حفص بصیغه مجهول خوانده و بکر بصیغه معلوم که
از باب دو در ثلاثی مجرّد باشد میخواند فَعَلْتُمْ حفص بفتح تاء
ثانی قرائت کرده و بکر بضم تاء ثانی روایت مینماید
ولا تَلْدَب و نکلون حفص بنصب حرف اخیر این دو کلمه خوانده

و بکر بر فتح حرف اخیر این دو کلمه میخوانند اَنَّا لَكَ قَتْلُونَ حفص بقاء
خطاب قراءت کرده و بکر بقاء غیبت روایت مینماید و لَقَسْتَيْنِ
حفص بقاء خطاب خواند و بکر بقاء غیبت دامینماید خُفْيَةً
حفص بضم خا خواند و بکر بکسر خا میخواند رَأَى آدِرِينَ سُوْرَهُ
جا واقع شود حفص بفتح را و فتح همزه قرائت کرده و بکر با ما له
را و اما له همزه قرائت مینماید اما له میل دادن فتح است بجا
کسر و این لازمست که از استاد مشافهت بشنوند اما هرگاه
بعد از راحون ساکنی باشد مثل رَأَى الْقَمَرُ وَ رَأَى الشَّمْسُ و
این دو کلمه نیز درین سوره واقع شدند حفص در حالت قون
و وصل بفتح را و فتح همزه خواند و بکر در حالت وصل با ما له
را و فتح همزه میخواند و اما له همزه نیز میخواند و اگر وقت کند
با ما له راء و اما له همزه میخواند و پس وجهی حفص بفتح یا و پیش
کرده و بکر بسکون یا روایت میکند زکریا حفص بقصر خواند
و بکر بمید و همزه مفتوحه میخواند لتذرح حفص بقاء خطاب
قراءت کرده و بکر بقاء غیبت قراءت میکند بینکم حفص
بفتح نون روایت کرده و بکر بضم نون روایت میکند مِنْ
الْمَيْتِ وَ تَخْرِجَ الْمَيْتَ ذکر کرده شد آنجا حفص بفتح همزه خواند

و کلمه و مایشعر که را که در مقابل وی است وصل نمایند و علامت
لا بیاهی می نویسند و بگرد و وجه میخوانند یکی بفتح همره و کلمه
و مایشعر که را وصل میکنند و درین حال از برای آن همان لا
بشیاهی می نویسند و وجه دیگر بکسره همره روایت میکنند و در
حال در کلمه مذکوره وقف مطلق کند و علامت طبرخی
نویسند منزل حفص بفتح نون و زاء مشدده خوانند و بگرد
بسکون نون و زاء مخفیه میخوانند حُرْم حفص بصیغه معلوم
روا کرده و بگرد بصیغه مجهول روا میکنند رسالت حفص بصیغه مفرد
و بگرد بصیغه جمع روایت مینمایند چنانکه گذشت حُرْم حفص
بفتح را خوانند و بگرد بکسر را میخوانند یَصْعَدُ حفص بفتح صاد
مشدده و فتح عین مشدده خوانند و بگرد بفتح صاد مشدده
و الف بعد از صاد و فتح عین مخفیه میخوانند و یَوْمَ حَشْرِهِمْ
حفص بیاء غیبت قرائت کرده و بگرد نون روایت مینمایند
مکانهم حفص بغیر الف بصیغه مفرد خوانند و بگرد بالف
بعد از نون بصیغه جمع خوانند و آن یکنُمِئَةً حفص بیاء
غیبت قرائت کرده و بگرد بیاء خطاب قرائت میکند خطوات
مذکور شد قل آلاء کثرین در دو موضع بابدال و تسهیل

است از برای جمیع قراء چنانکه در بحث مذکور شد و همزه
برخی مقدم یا مؤخر بر همزه سیاهی نوشتن در بیفهامی
ندارد زیرا که برخی علامت خلافت و در اینجا خلافت نیست بلکه
همه قراء دو ابدال و تسهیل این متفقند پس الف برخی
نوشتن عبث و بیفایده باشد و اگر چه مکان بیان آن نبود
اما جهت آن ذکر شد که بر روی اشتباهی که بر بعضی شده نمایند
و چیزی که عبث و بیفایده است در قرآن ننویسند تَذَكَّرُونَ
حَفْصٌ يَفْقَهُ زَالَ مخفف خوانده و بکر یفتح زال مَشْدَدٌ میخواند
سُورَةُ الْأَعْرَافِ تَذَكَّرُونَ مذکور شد قَالَ لَا تَبْنَاهُمْ أَنْفُسَنَا
بکر و نون أَنْفُسَنَا سکته میکند و حفص سَكَنَ میخواند و لکن
لَا تَقُولُونَ حفص بتاء خطاب خوانده و بکر بباء غیبت میخواند
يُفْسِحُ الییک حفص بسکون غین و کسر شین مخفف قراوت کرده
و بکر یفتح غین و کسر شین مَشْدَدٌ قراءت مینماید خَفِيَّةٌ حفص ضم
خاوه ایت کرده و بکر بکسر خاوه ایت مینماید مَيِّتٌ گذشت يَذَكَّرُونَ
مذکور شد بَسْطَةً حفص بسین خوانده و بعضی از استادان سین
و صاد هر دو از برای حفص ذکر کرده اند اما سین را اصح دانسته اند
و بکر بصاد میخواند چنانکه گفته شد بقیه مذکور شد أَنْكُمُ حفص

بیک همره مکسوره قرائت کرده و بگوید و همره اول مفتوحه
ثانی مکسوره روایت میکند معی حفص بفتح یا روایت
کرده و بگوید بسکون یا قرائت میکند ان حفص بیک همره
مکسوره خوانده و بگوید و همره اول مفتوحه و ثانی مکسوره
میخواند تلفظ حفص بسکون لام و تخفیف قاف و قاف
کرده و بگوید بفتح لام و تشدید قاف قرائت مینماید آنتم حفص
بیک همره مدوده خوانده و بگوید و همره اول استفهام
و ثانی مدوده میخواند یعنی بشون حفص بکسر ر قرائت کرده
و بگوید ضم را روایت مینماید کلمه متبر بفتح باء موحده
مکتوبست نه بفتح باء را چون بعضی اوقات کتاب تغییر
در اعراب و تشدید میدهد جهت آن ذکر شد قال ابن اُمّ
حفص بفتح میم قرائت کرده و بگوید بکسر میم روایت میکند معدنه
حفص بفتح تا منو نا خوانده و بگوید برفع تا منو نا میخواند بکسر
حفص بفتح با و کسر همره و باء ساکنه بروزن رئیس قرائت
کرده و بگوید این کلمه را بدو وجه خوانده یکی بفتح با و سکون
یا و فتح همره بروزن جعفر میخواند و وجه دیگر موافق حفص
قرائت میکند تعقلون حفص بتاء خطاب روایت کرده و

بکریاء غیبت قرائت میکند یسکون حفص بفتح میم و کسر سین
مشدده خوانده و بکر یسکون میم و کسر سین مخففه میخواند اوله
یتفکر و ابکر یسکوت را خوانده و حفص یسکوت میخواند شرکاء
حفص بضم شین و فتح را و فتح کاف الف بعد از کاف و همزه
مفتوحه بر وزن قد ماء قرائت کرده و بکر بکسر شین و سکون
را و فتح کاف منوناً که شرکاء بر وزن خبر قرائت میکند سورة
الانفال رمی حفص بفتح میم خوانده و بکر بامال میم میخواند
مُؤْمِنِينَ كَيْدًا الْكَافِرِينَ حفص بضم نون و کسر دال روایت کرده
و بکر بضم نون منوناً و فتح دال روایت میکند و آن حفص
بفتح همزه خوانده و کلمه ولو کثرت را که در مقابل وی است
وصل کند و علامت لا بسیاهی نویسند و بکر بکسر همزه میخواند
و در لفظ ولو کثرت وقف مطلق کند و علامت ط برخی
نویسند مَنْ حَيٍّ حفص بادغام روایت کرده و بکر بفکاد غاء
که حَيٍّ باشد روایت میکند و لا یحسبن حفص بیاء غیبت
قرائت کرده و بکر بیاء خطاب روایت میکند لِلْسَّامِ حفص
بضم سین خوانده و بکر بکسر سین میخواند اخذتم اطهار دال
انبرای حفص و ادغام دال در تا از برای بکر مذکور شد

سوره التوبه رِضْوَانُ گذشت کلمه لَا يَسْتَوْنَ بِيكَ وَاو
در رسم الخط مکتوبست و بدو وا خوانده میشود و در باب
رسم الخط ذکر شد و مذکور شد که وا و زیاده بی سرخی بیفایده
و عجبت است ننویسند زیرا که سرخی علامت خلافت و رد
اینجا خلاف نیست عشره تکه حفص بصیغه مفرد خوانده و
بکر بصیغه جمع میخواند و در هر روایت بضم تا خوانده میشود
و بیضل حفص بصیغه مجهول قرائت کرده و بکر بصیغه معلوم
که از باب دوم ثلاثی مجرد باشد قرائت میکند رِضْوَانُ در
دو موضع الْفَيَّوْتُوبِ یک موضع ذکر این کلمات شد معی بدل و معی
عَدَّ و احفص هر دو را بفتح یا خوانده و بکر بسکون یا میخواند چنانکه
مذکور شد صلواتك حفص بفتح تا بدون الف بعد از او قرائت
کرده که مفرد باشد و بکر بکسر تا و الف بعد از او قرائت میکند
که جمع باشد رِضْوَانُ حفص بفتح جیم و سکون وا خوانده و بکر بفتح
جیم و همزه مضموم بعد از جیم و و اساکه بعد از همزه میخواند
رِضْوَانُ ذکر شد جوف ها حفص بضم و ا و فتح ها روایت کرده و بکر
بسکون را و اما له ها روایت کرده تقطع حفص بفتح تا خوانده
و بکر بضم تا میخواند نیز فتح حفص بیاء غیبث قرائت کرده

و بکربنا خطاب قرائت میکند رقف در دو موضع ذکر آن
شد سور یونس الر حفص بفتح را خوانده در اوایل سوره را
واقع شود و بکربا مال را میخواند تذکره و تخفیف ذال از برای
حفص و تشدید ذال از برای بکر مذکور شد یفصل حفص بیاء
غیبت قرائت کرده و در کلمه بالحق که در مقابل وی است
وقف جایز میدانند و علامت ج بسیاهی نویسند و در جای
بنظر رسید که وصل میکند و علامت لا بسیاهی می نویسند
و ظاهر اینست که وجه اولی و انبست و بکربنون قرائت
میکند و در لفظ بالحق وقف مطلق کند و علامت ط برخی
نویسند و کلمه تلقائی در رسم الخط بیای زایده در تحت
همزه مکسوره مکتوبست اما بتلفظ در نمی آید و لا ادزکمه
حفص بفتح را روایت کرده و بکربا مال را روایت میکند متاع
حفص بفتح عین میخواند و کلمه علی انفسکم را که در مقابل
وین وصل میکند و علامت لا بسیاهی نویسند و بکر بر رفع عین
میخواند و در کلمه مذکور وقف مطلق کند و علامت ط برخی
گذارند من المیت و پنج المیت حکم آن گذشت امّن لایه دی
حفص بفتح یا قرائت کرده و بکر بکسر یا قرائت میکند و یوم

يُحْشَرُهُمْ حَفْصُ بِيَاءِ غَيْبِثِ رَوَايَتِ كَرْدِه وَبَكْرِبُونِ رَوَايَتِ
مِيكَنْدِ كَلِمَةُ الْآنَ بَابِدَالٍ وَتَهْمَلُ از برای جمیع قراء ذکر شد و
در این مقام همزه بسرخ میفایده و عبت نویسند چنانکه
وَالَّذِينَ ذُكِّرُوا بِهَذَا حُكْمُ اللَّهِ هَٰذَا حُكْمُ اللَّهِ الَّذِي
وَالْآنَ دارد از جمیع جهات اجری حفص و یمن موضع و هر جا
ببیاید بفتح یا خوانده و بکر بسکون یا میخواند بپوتا و بپوتکم
گذشت مدالان درین مکان همان حکم دارد که سابقا مذکور
شد وَجَعَلَ الرَّجُلَ حَفْصُ بِيَاءِ خوانده و بکر بیون میخواند
تُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ حَفْصُ بسکون نون ثانی و جیم مخففة قرائت
کرده و بکر بفتح نون ثانی و جیم مشدده روایت میکند و اکثر
قراء بر آنند که در رسم الخطابی یا مکتوبست سورَةُ هُودِ الْوُ
ذکر شد تذکرون مذکور شد فَعَبِثَ حَفْصُ بِيَاءِ عَيْنِ و
کسر میم مشدده خوانده و بکر بفتح عین و کسر میم مخففة میخواند
اجری کفنه شد افلاتن تذکرون مذکور شد مِنْ كُلِّ حَفْصِ
بکسر لام منونا قرائت کرده و بکر بکسر لام بدون تنوین روایت
میکند بحرها حفص بفتح میم و اما له را خوانده و بکر بضم میم
و فتح را میخواند و حفص در جمیع قرآن بغیر از این موضع اما له

ندارد اجرای گذشت و آن شود حفص دین سوره و هر جا
 بیاید بفتح دال بی تنوین قرائت کرده و بکر نیز دین سوره
 و هر جا مذکور شود بفتح دال متون را روایت میکنند مگر و شود
 و ما ابقی که در سوره و التیم واقعت هر دو را وی دین
 موضع بغیر تنوین خوانده اند رأی مذکور شد یعقوب حفص
 بنصب یا خوانده و کلمه و بشرناها با سحر را که در مقابل
 و یست وصل میکنند و علامت لا بشیا مینویسند و بکر بفتح
 یا میخوانند و در کلمه مذکوره وقف مطلق کند و علامت
 ط بشرخی میگذارد اَصْلُكَ حفص بفتح لام بغیر الف خوانده
 که مفرد باشد و بکر بفتح لام و الف زایده بعد از او میخوانند که
 جمع باشد و هر دو روایت بضم تا خوانده میشود و آنخذ تموم
 اظهار ذال از برای حفص و ادغام ذال در تا از برای بکر
 مذکور شد مکان تکم حفص بفتح نون بدون الف زایده
 خوانده که مفرد باشد و بکر بفتح نون و الف بعد از نون
 میخوانند که جمع باشد چنانکه گفته شد سَعِدَ حَفْصٌ بِصِغَةِ
 مجهول روایت کرده و بکر بصیغه معلوم روایت میکند که زبنا
 سیم ثلاثی مجرد باشد و آن کَلَّ حَفْصٌ بفتح نون مشدده خوانده

و بکر بسکون نون میخواند مکاتبتکم گذشت بر جمع حفص بصیغه
 مجهول قرائت کرده و بکر بصیغه معلوم که از باب و مثلاً
 مجزء باشد روایت میکند عما تعملون حفص بتاء خطاب
 خوانده و بکر بیا غیبت میخواند سوره یوسف آل ذکر شد
 یا بَنیَّ حفص بفتح یا خوانده و بکر بکسر یا میخواند لا تأمنا باخفاء
 حرکت نون اول در ثانی با اشمام و یا باد غام نون اول در ثانی
 با اشمام از برای جمیع قراء معمولست الا ابو جعفر که او باد غام نون
 بغیر اشمام خوانده چنانکه در بحث ادغام مذکور شد آن را
 برهان فلک را ای قصه ذکر آن کرده شد یوسف عرض عَزَّوَجَلَّ
 بکردر لفظ هذا سکنه غوده و حفص بی سکنه میخواند ابا حفص
 بفتح همزه خوانده و بکر بسکون همزه میخواند لغتیا نه حفص بفتح
 یا و الف بعد از یا و فون مکسوره قرائت کرده که جمع باشد و بکر
 بفتح یا بغیر الف و کسرتاء مشناه من فوقی روایت میکند که مفرد
 باشد حافظا حفص بفتح حا و الف بعد از حا و کسرتاء بروزن
 قائل خوانده و بکر بکسر حا و سکون فا بغیر الف بروزن جر میخواند
 فَلَمَّا أَتَوْهُمُ قَالَ اللَّهُ بکردر لفظ قال سکت کند و
 حفص بی سکت میخواند نوحی حفص ضم نون و کسر حا روایت

کرده و بکریاء غیبت و فتح حا ادا میکند سورة الزعد المر
 مذکور شد یُعْشَى اللَّيْلُ حَفْصٌ بِسُكُونٍ غَيْنٍ وَكَسْرٍ شَيْنٍ
 مخفّقه خوانده و بکر بفتح غین و کسر شین مشدده میخواند
 بنوعی که مذکور شد وَزَعٌ وَخَيْلٌ حُنُوءٌ وَغَيْرُ حُنُوءٍ
 حَفْصٌ بَرَفْعٍ عَيْنٍ وَلامٍ وَنُونٍ اِنْ سَدَ كَلِمَةً مَنُونًا وَرَفْعٍ غَيْرِ
 بغير تنوین خوانده و بکر بفتح عین و لام و نون منونا و جر غیر
 بغير تنوین میخواند اَفَا تَخَذْتُمْ ذِكْرَ شَدَامَ هَلْ تَسْتَوِي حَفْصٌ تَاءً
 خطاب قرائت کرده و بکریاء غیبت قرائت میکند یوقدون
 حَفْصٌ بِيَاءٍ غَيْبَتٍ رَوَايَتٌ كَرِهَةٌ وَبَكْرِيَاءٍ خَطَابٍ رَوَايَتٌ
 میکند ثُمَّ اتَّخَذْتُمْ كَفَنَةً شَدَّ سُوْرَةُ اِبْرَاهِيْمَ الرَّذْكَوْشَدَا
 کَانَ لِي حَفْصٌ بَفَتْحٍ يَا خَوَانِدَةً وَبَكْرٍ بِسُكُونٍ يَا مِخْوَانِدَةً سُوْرَةُ
 الْحَجْرِ الزَّيَادُ كَرِهَةٌ شَدَّ مَا بَشَّرَكَ الْمَلَكَةُ حَفْصٌ نُونٍ وَكَسْرٍ
 زَا وَنَصْبٍ تَاءً الْمَلَكَةُ تَخَوَانِدَةً وَبَكْرِيَاءٍ وَفَتْحٍ زَا وَرَفْعٍ تَاءً
 الْمَلَكَةُ مِخْوَانِدَةً جَزَاءً حَفْصٌ بِسُكُونٍ زَا قَرَأَتْ كَرِهَةٌ وَبَكْرٍ ضَمٍّ
 زَا مِخْوَانِدَةً وَعَمِيونَ ضَمٍّ عَيْنٍ اِزْبَرَايَ حَفْصٌ وَكَسْرٍ عَيْنٍ اِزْبَرَايَ
 بَكْرٍ ذَكَرْ كَرِهَةٌ شَدَّ قَدْرًا حَفْصٌ بَفَتْحٍ دَالٍ مَشْدُودَةً خَوَانِدَةً
 وَبَكْرٍ بَفَتْحٍ دَالٍ مَخْفَفَةً مِخْوَانِدَةً يُوْتَا وَيُوْتَا مَذْكَوْرٌ شَدَّ

سورة النحل لرؤف گفته شد بابت حفص بيا غيت خواند
و بکريون ميخواند و الجوم مسخرات حفص برفع ميم و رفع
تا منونا قرائت کرده و در کلمه والقمر که مقدم بر ايشانست
وقف مطلق کند و علامت ط بسياهي نويسند و بکر
بنصب ميم و جر تا منونا قرائت ميکند و کلمه مذکوره را اول
کند و علامت لا بسرخي گذارند افلاتن کرون ذکر شد
نوحی حفص بکسر ها و نون روايت کرده و بکري يا و فتح حا
روايت ميکند لرؤف گفته شد يتقيوا صيغة مفعلة
بلا اشباع خوانده ميشود اما در رسم الخط بواو و الف بعد
از واو نوشته ميشود چنانکه در باب رسم الخط بيان آن
کرده شد نسقي که حفص بضم نون خوانده و بکري بفتح نون ميخواند
بيوتا مذکور شد يعر شون حفص بکسر را قرائت کرده و بکر
بضم را قرائت ميکند محمد و ن حفص بيا غيت روايت
کرده و بکري باء خطاب روايت ميکند کلمه هل يستون
در رسم الخط بيک واو کتابت ميشود و در تلفظ بد و واو
خوانده ميشود و پيشتر مذکور شد که درين کلمه احتياج بود
سرخي نوشتن نيست زيرا که سرخي از براي خلافت و دايما

خلاف نیست من بیوتکم و بیوتکم مذکور شد و اذرا الذین در
دو موضع بیان وجوه ان مذکور شد و کله ایتائی در رسم الخط
بیاء زائده نوشته می شود و همره مکسوره بدون اشباع خوانده
میشود تذکرون ذکر شد سوره بنی اسرائیل لیسوا حفص بضم
همزه و اشباع خوانده که صیغه جمع باشد و بکر بفتح همزه میخواند
که صیغه مفرد باشد و این کلمه در رسم الخط بیک و او مکتوبست
و در اکثر مصاحف نیز یکوا و می نویسند و واو سرخی درین
مقام نیز نوشتن بیوجراست ^{اف} ف حفص بکسر فامونا قرائث
کرده و بکر بکسر فابغیر تنوین میخواند بالقسطاس حفص بکسر
قاف قرائث کرده و بکر بضم قاف قرائث میکند کما یقولون
حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بتاء خطاب میخواند تسبیح لہ
السموات حفص بتاء خطاب روایت کرده و بکر بیاء غیبت
روایت میکند و رجلاک حفص بکسر جیم خوانده و بکر بسکون
جیم میخواند اعظمه در دو موضع درین سوره حفص بفتح میم
روایت کرده و بکر با ما له میم قرائث میکند خلافاً ف حفص
بکسر خا و فتح لام و الف بعد از لام خوانده و بکر بفتح خا و سکون
لام میخواند و نا بجانب حفص بفتح همزه روایت کرده و بکر

با باله مزه روایت میکند کلمه نقره در رسم الخط بواو شسته
شده و در تلاوت بدون اشباع خوانده میشود سورة الکاف
کلمه عوجاً را حفص در حالت وصل سکنه کرده و همچنین در
کلمه من مرقداً در سورة یس و در نون من راقی در سورة
قیامت و در لام بل ران و در سورة مطففین نیز سکنه
کرده و بگرد این مواضع سکنه نمیکند و مراد از سکنه درین
مقام قطع صوت است بدون قطع نفس باندیک زمانی چنانکه
در کتب معتبره بنظر و آمده که اگر امتداد و طولی بهم رسد
سکنه نخواهند گفت بلکه مد خواهند نامید من کذاً حفص
بضم دال و سکون نون بی شام خوانده و بگرد سکون دال و
کسر نون وها با الشام و صله‌ها میخواند و مراد از الشام اینجا
بهم آوردن بهمهاست نزد دال بعد از اسکان یورقکم حفص
بکسر راء ث کرده و بگرد سکون راء ث میکند کلمه بالندق
در رسم الخط بواو مکتوب است و در قراءت عام بفتح غین و
الف خوانده میشود و در قراءت ابن عام بضم غین و سکون
دال و فتح و او تلاوت میشود کلمه لکننا و رسم الخط ان بالف
است و جمیع قراء در حال وقف بالف وقف کرده اند و در

حال وصل بدون الف وصل مینمایند الا این عام کرده اند و در
 وصل و وقف بالفت میخوانند و اصل لکنا لکن انا بوده کثر
 همزه را بنون نقل کردند و همزه را حذف کرده اند لکننا شد
 نون اول را ساکن کردند و در ثانی ادغام کردند لکننا شد
 این اعلال جماعی از قراء کرده اند و قبل ازین ذکر شد را الجون
 ذکر شد همزه گذاشت لَمْ يَكُنْ لَكُمْ حفص بکسر لام خوانده و بکر بفتح
 لام میخواند انسانیه حفص بضم هاء روایت کرده و بکر بسکون
 هاء روایت میکنند می در دو موضع حفص بفتح یا قرائت
 کرده و بکر بسکون یا قرائت میکنند نکر حفص بسکون کاف قرائت
 کرده و بکر بضم کاف قرائت میکنند لَدُنِّي حفص بضم دال
 و کسر نون مشدده بی اشمام خوانده و بکر بسکون دال و کسر
 نون مخفضه با اشمام میخوانند لَا اتَّخَذَتْ مذکور شد حمزه
 حفص بفتح حا و کسر میم و فتح همزه بعد از میم قرائت کرده و بکر
 بفتح حا و الف بعد از حا و کسر میم و فتح یا بغير همزه قرائت میکند
 نکر اکفنه شد جزاء الْحُسْبَى حفص بنصب همزه منونا خوانده
 و بکر برفع همزه بدون تنوین میخواند السَّيِّئِينَ وَ السَّاءِ
 حفص این دو لفظ را بفتح سین روایت کرده و بکر بضم

سین روایت میکند رَفَمَا اَتُوْنِي حَفْصُ هَمْزَةٍ قَطْعٍ خوانده
وقفا و وصل و بکر هَمْزَةٍ وصل میخواند و هرگاه وصل کند
رَفَمَا را هَمْزَه رَا ساکن میگرداند و نون تنوین را حرکت
بکسر میدهد و جَنْزَ رَفْعِ التَّقَا سَاکنین و اگر در رد ما وقف
کند هَمْزَه اَوَّلِ بکسر و ثانی را بیاء ساکن میخواند که ایتوْنی
باشد اَلصَّدَقَتَيْنِ حَفْصُ بَفَتْحِ صَادٍ وَفَتْحِ دَالٍ رَوَا کرده
و بکر بضم صَادٍ و سکون دَالٍ روایت میکند قَالَ اَتُوْنِي
حَفْصُ هَمْزَةٍ قَطْعٍ روایت کرده وقفا و وصل و بکر هَمْزَه
وصل قرائت میکند و هرگاه قال را وصل کند دو وجه میخواند
اَوَّلِ هَمْزَه ساکن و ثانی هَمْزَه قطع مثل حَفْصُ و اگر در قال
وقف کند نیز دو وجه میخواند اَوَّلِ هَمْزَه قطع و ثانی هَمْزَه وَاو
را بکسر و هَمْزَه ثانی را بیاء ساکن قرائت میکند که ایتوْنی
باشد هُرُوْا حَفْصُ بَوَاو خوانده و بکر هَمْزَه میخواند چنانکه
گفته شد سوره میریم کَهْمِ عَصٍ حَفْصُ بَفَتْحِ هَاو یا خوانده
و بکر با ماله هُرُوْا و میخواند عِبَادُ زَكْرًا حَفْصُ بَدَوْنِ هَمْزَه
خوانده و بکر هَمْزَه مَفْتُوحَه میخواند یا زَكْرًا اِنَّا نُبَشِّرُكَ حَفْصُ بَقَصْرٍ
قَرَأَتْ کرده و بکر هَمْزَه مَرْفُوعَه قَرَأَتْ میکند عَتِيًّا حَفْصُ

بکسر عین خوانده و بکر بضم عین میخوانند مت حفص بکسر
 میم روایت کرده و بکر بضم میم روایت میکند نسبتاً حفص
 بفتح نون خوانده و بکر بکسر نون میخواند من تحتها حفص بکسر
 میم و کسر تا قرائت کرده و بکر بفتح میم و فتح تا قرائت میکند
 ثباتاً حفص بضم تا و تخفیف سین و کسر قاف خوانده
 و بکر بفتح تا و تشدید سین و فتح قاف میخواند یک خلون
 حفص بصیغه معلوم روایت کرده و بکر بصیغه مجهول
 روایت میکند حیثاً عتياً صلیاً حیثاً حفص دین چها
 لفظ بکسر حرف اول خوانده و بکر بضم حرف اول میخوانند
 یتفطرن حفص بفتح تاء مشنات فوقانی و فتح طاء مشدده
 قرائت کرده و بکر بنون ساکنه بعد از یاء و کسر طاء مخفقه
 قرائت میکند که یتفطرن باشد سوره طه حفص طاء و
 ها خوانده و بکر با ماله همد و میخواند اذ گذشت کلمه انوکوا
 صیغه مفرد است در رسم الخط با و و الف بعد از و او مکتوب
 و در حال تلاوت بجز مرفوع بدون اشباع خوانده می شود
 ولی حفص بفتح یا خوانده و بکر بسکون یا میخواند سو حفص
 بفتح و او صونا خوانده و بکر با ماله و او میخواند در حال

وقف و در حال وصل مثل حفص قرائت میکند فیحکم حفص
بضم یا و کسر حاقرائت میکند و بکر بفتح یا و فتح حاقرائت میکند
ان هذان حفص بنون ساکن خوانده و بکر بفتح نون مشدده
میخواند تلفف حفص بیکون لام و فتح قاف مخففه روایت کرده
و بکر بفتح لام و قاف مشدده روایت میکند آمنت حفص بضم
ممدود میخواند و بکر بضم استفهام مقدم بر هززه عمده و ده
میخواند حملنا حفص بضم حا و کسر میم مشدده قرائت کرده و بکر بفتح
حا و میم مخففه قرائت میکند یا بنو حفص بفتح میم خوانده
و بکر بکسر میم میخواند اناک حفص بفتح هززه روایت کرده و کلمه
لا تقری را که در مقابل است وصل میکند و علامت بسا
نویسند و بکر بکسر هززه روایت میکند و در کلمه مذکور هززه
مطلق کند و علامت ط بشرخی گذارند کلمه لا تقطوا صیغه
مفرد است در رسم الخط با و و الف بعد از او و مکتوب میشود
و در تلاوت هززه مرفوعه بدون اشباع خوانده میشود
ترضی حفص بصیغه معلوم خوانده و بکر بصیغه مجهول میخواند
و لکن تأیید حفص تاء خطاب خوانده و بکر بیاء غیبت میخواند
سورة الانبیاء قال حفص بصیغه فعل ماضی خواند و بکر

بصیغه امر میخواند که قل باشد نوحی حفص بضم نون و کسر حا
قرائت کرده و بکر بضم یا و فتح حا قرائت میکند معی گذشت
ونوحی مذکور شد میت و ز و ه و ز و آ و آیت بیان آنها باشد
لِخُصْمِكُمْ حفص تا خوانده و بکر بنون میخواند نَجِّ الْمُؤْمِنِينَ
حفص بد و نون اول مضموم و ثانی ساکنه و کسر حیم مخفیه
خوانده و بکر بیکنون مضموم و کسر حیم مشدده میخواند و
رسم الخطابی یا مکتوبیت و ز گریه حفص بقصر روایت
کرده و بکر بهمزه مفتوحه بعد از الف روایت میکند حرام
حفص بفتح حا و فتح راء و الف بعد از را خوانده و بکر بکسر حا
و سکون را بغیر الف میخواند که حرم باشد للکتاب حفص بصیغه
جمع قرائت کرده و بکر بصیغه مفرد قرائت میکند که للکتاب
باشد قال حفص بصیغه ماضی خوانده و بکر بصیغه امر
میخواند که قل باشد پیش از این بیان این کلمه شد سوره الحج
وَلَوْ لَوْا حفص دریتوضع و هر جا که بیاید بضم لام و سکون هم
روایت کرده و بکر بضم لام و سکون را و روایت میکند و سوره
حفص بفتح ه ه ه متونا خوانده و بکر بضم ه ه ه متونا میخواند
بدی حفص بفتح یا قرائت و کرده و بکر بیکنون یا روایت میکند

وَلْيُوقُوا حِفْضَ بَضْمٍ يَاسْكُونُ وَارَوْضَمَ فَاءً مُخَفَّفَةً خَوَانِدَ وَبِكَرٍ
بَضْمٍ يَافُتَحُ وَارَوْضَمَ فَاءً مُشَدَّدَةً يَخَوَانِدُ يَقَالَتُونَ حِفْضَ صِيغَةٍ
بِجَهْلٍ رَوَايَتُ كَرْدِهِ وَبِكَرٍ صِيغَةً مَعْلُومَ رَوَايَتِ مِيكَندَ كَرَزِيَا
مِفَاعِلُهُ بَاشَدُ ثُمَّ اتَّخَذَ ثُمَّ اتَّخَذْتُمْ ثُمَّ أَخَذْتُمْ أَخَذْتُمْ أَخَذْتُمْ وَأَرَامَايْدُ عَوْنُ
حِفْضِ بِيَاءِ غَيْبَتِ خَوَانِدَ وَبِكَرٍ بِيَاءِ خَطَابِ مِيَخَوَانِدَ لَرَوْفَ
مَذْكُورِ سُورَةِ الْمُؤْمِنِينَ عِظَامًا فَكُسُونَا الْعِظَامَ حِفْضِ
دَرِينِ دَوَاضِعِ وَهَر جَا كِه بِيَايِدَ بِكَسَرِ عَيْنِ وَفَتْحِ طَاوَالِفِ بَعْدِ
از ظَايِرِ وَزَنِ قِيَالَا خَوَانِدَ وَبِكَرٍ بَفَتْحِ عَيْنِ وَسَكُونِ طَايِرِ وَزَنِ
نَحْدَا مِيَخَوَانِدَ شَقِيكُمُ حِفْضِ بَضْمِ نُونِ قِرَائَتِ كَرْدِهِ وَبِكَرٍ بَفَتْحِ نُونِ
قِرَائَتِ مِيكَندَ مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ حِفْضِ بَكْسَرَامِ مَنُونَا خَوَانِدَ وَبِكَرٍ
بَكْسَرَامِ بَغِيرِ تَوْنِ مِيَخَوَانِدَ مَنَزَلَا حِفْضِ بَضْمِ مِيمِ وَفَتْحِ زَارِ رَوَايَتِ
كَرْدِهِ وَبِكَرٍ بَفَتْحِ مِيمِ وَكَسَرِ زَارِ رَوَايَتِ مِيكَندَ مِيمُ وَفَتْحِ حِفْضِ دَرِينِ
دَوَاضِعِ بِكَسَرِ مِيمِ خَوَانِدَ وَبِكَرٍ بَضْمِ مِيمِ مِيَخَوَانِدَ تَدَكَّرُونَ مَذْكُورِ
شَدَّ عَالِمِ الْعَيْبِ حِفْضِ بَكْسَرِ مِيمِ قِرَائَتِ كَرْدِهِ وَكَلِمَةِ يَصْرِفُونَ رَاكِهِ
دَوَاقِبِ وَبِئِست وصل مِيكَندَ وَعَالَمَتِ لَا بَسِيَا هِي نَوِيسِنْدَ
وَبِكَرٍ بَرْفَعِ مِيمِ قِرَائَتِ مِيكَندَ وَدَرِ كَلِمَةِ مَذْكُورِهِ وَقِفْ عَطْلُو كِنْدَ
وَعَالَمَتِ طَبَسْرِخِي كَذَارِنْدَ وَأَتَّخَذْتُمْ مَوْهُمَ أَظْهَارِ وَادْعَامِ ذَالِ

در سجده کور شد سورة النور تذکره کن ذکر شد احدی از ربع
شها ذات حفص برفع عین خوانند و بکر بنصب عین میخوانند
و کلمه یزد و اصیغه مفرد است در رسم الخط با و و الف بعد
از و نوشته میشود و یغیر و خوانند میشود و الخامسة
حفص بنصب تا خوانند و کلمه الکاذبین که در مقابل و لیست
وصل کند و علامت لا بسیاهی نویسند و بکر برفع تا میخوانند
و در کلمه مذکوره وقف مطلق کند و علامت ط بسرخ
گذارند و رُفَّ حُطَوَاتٍ یُوتَا بَیُوتَکُمْ تَذْکَرُونَ این کلمات
مذکور شدند ا و الشایعین غیر حفص بکسر را قرائت کرده و بکر
بنصب را روایت میکند و جَوَّهْرٍ حفص بضم جیم قرائت
کرده و بکر بخلاف عنه بکسر جیم روایت میکند و مِیْنَانِ حفص
بکسر یا خوانند و بکر بفتح یا میخوانند و رُفَّ حفص برفع یاء
مشدده متواتر روایت کرده و بکر یاء ساکنه و هَمْز مرفوعه
مَتَوَاتِرًا میخواند که دُرِّی باشد یوقد حفص یاء
غیدت خوانند و بکر یاء خطاب میخوانند فی یُؤْتِ کذشت
بُیِّنْ حفص بصیغه معلوم که از باب تفعیل باشد قرائت
کرده و کلمه و الاصال را که بعد از و لیست وصل کند و علامت

لابسیا نویسند و بکر بصیغه مجهول روایت میکند و در کلمه
مذکوره وقف مطلق کند و علامت ط بسخری گذارند مُبْنِیَاتِ
گذشت و بقیه حفص سکون قاف و کسره هابی صله خوانده و بکر
بکسر قاف و سکون ها میخواند کَمَا اسْتَخْلَفَ حفص بصیغه معلو
خوانده و بکر بصیغه مجهول میخواند و لَسْبَدَلْنَا هم حفص بضم یا
و فتح باء موحد و دال مشدده قرائت کرده و بکر بضم یا و
سکون باء یک نقطه و دال مخففة قرائت کرده ثلث برفع ثاء
مثلث روایت کند و در کلمه العشاء که در مقابل و یست
وقف مطلق کند و علامت ط بسیا نویسند و بکر بنصب ثا
روایت میکند و کلمه مذکوره را وصل کند و علامت ط بسخری
گذارند مِنْ بُيُوتِكُمْ و هشت کلمه بیوت و یک لفظ بیوتاً که در
آخر این سوره مکتوبند حفص در جمیع این کلمات بضم باء مؤخ
خوانده و بکر بکسر باء یک نقطه میخواند چنانکه مذکور شد سوره
الفرقان و بجعل حفص بلا مجزومه خوانده و کلمه الْأَنهَارُ که در
مقابل و یست وصل میکند و علامت لابسیا می نویسند و بکر
برفع لام میخواند و در کلمه مذکوره وقف مطلق کند و علامت
ط بسخری گذارند و بِئْسَ مَا يَشْرَهُ حفص بیاء غیبث قرائت

کرده و بکربون قرائت مینماید فَمَا اسْتَطَاعُوا حَفْصَ بَاءِ
خَطَابِ خوانده و کلمه تَقُولُونَ که ماقبل و بیست وصل کند
و علامت لابسیا نویسند و بکربیا غیبت میخواند و در کلمه
مذکوره وقف مطلق کند و علامت ط بسخی گذارند
بِالْيَتَنِ اتَّخَذَتْ وَ تَوَدَّ وَ هَرَوَا این کلمات مذکور شدند
يُضَاعَفُ حَفْصَ بَاءِ مجزوم قرائت کرده و کلمه اَثَامًا را که در
ما قبل و بیست وصل کند و علامت لابسیا می نویسند و
بفاء مرفوعه قرائت میکند و در کلمه مذکوره وقف مطلق
کند و علامت ط بسخی گذارند و يَخْلُدُ فَيَرِ حَفْصَ بَاءِ مجزوم
و کسره هاء با صله خوانده و بکربیا ل مرفوعه و کسره هاء بغیر صله
میخواند و در باب هاء کنایه مذکور شد و ثَابِتًا حَفْصَ بَيْعِ
جمع روایت کرده و بکرب بیعته مفرغ روایت مینماید که ذَرَبْنَا
بِأَسَدٍ وَيَقُولُونَ حَفْصَ بَيْعٍ یا و فتح لام و فتح قاف مشدده قرائت
کرده و بکرب بفتح یا و سکون لام و فتح قاف مخففة قرائت میکند
سورة الشعراء طسم حَفْصَ بَيْعٍ ط خوانده و بکربا ما ل ط امین خوانند
و نون ملفوظی سین را بهر دو روایت در میم ادغام میکنند و
بیان آن مذکور شد لکن اتَّخَذَتْ گفته شد تَقَفُ حَفْصَ

بسکون لام وفتح قاف مخففة قرائت کرده و بکر بفتح لام وفتح قاف
مشدده قرائت میکند قال اَمَنْتُمْ حَفْصٌ بِهَمْزَةٍ مَمْدُودَةٍ رَوَايَتِ
کرده و بکر بهَمْزَةٍ اسْتِفْهَامِ مَقْدَمِ بِهَمْزَةٍ مَمْدُودَةٍ رَوَايَتِ میکند
إِنْ مَعِيَ إِنْ أَجْرِي إِنْ مَعِيَ وَمَنْ مَعِيَ إِنْ أَجْرِي وَعُيُونُ إِنْ أَجْرِي
بُيُوتَانِ إِنْ أَجْرِي إِنْ أَجْرِي حَفْصٌ لَفْظًا عُيُونٍ وَبُيُوتٍ رَابِضٌ
عَيْنٍ وَبَاءٍ وَمَعِيَ وَاجْرِي رَابِضٌ يَأْخُذُ وَبُيُوتٍ وَبُيُوتٍ
بِكُسْرَيْنِ وَبَاءٍ وَمَعِيَ وَاجْرِي رَابِضٌ يَأْخُذُ وَبُيُوتٍ وَبُيُوتٍ
بِالْقِسْطِ اسْحَفْصٌ بِكُسْرٍ قَافٍ قَرَأْتُ كَرِهَ وَبِكَرٍ بَضْمٌ قَافٍ قَرَأْتُ
مِيكُنْدُ كِسْفًا حَفْصٌ بَفَتْحٍ سَيْنِ رَوَايَتِ كَرِهَ وَبِكَرٍ بِسْكَونِ سَيْنِ
رَوَايَتِ مِيكُنْدُ نَزَلَ بِرِ الرُّوحِ الْأَمِينِ حَفْصٌ بَفَتْحٍ زَاءٍ مَخْفُوفٍ
رَفْعِ حَاوٍ رَفْعِ نُونٍ خَوَانَدَ وَبِكَرٍ بَفَتْحٍ زَاءٍ مَشْدُودَةٍ وَنَضْبِ حَاوٍ وَنَضْبِ
نُونٍ مِيخَوَانَدُ وَدَرِ بَعْضِ نَسَمِ مَكْتُوبِ اسْتِ كِه حَفْصٌ بِرِ رِبِّ الْعَالَمِينَ
كِه دَرِ مَا قَبْلَ اِيْنِ كَلِمَاتِ وَقِفْ مَطْلُوقِ كُنْدُ وَعِلَامَتِ طَبَسِيهَا
نُوسِيْنْدُ وَبِكَرٍ رِبِّ الْعَالَمِينَ رَا وَقِفْ كُنْدُ وَعِلَامَتِ لَا بُدَّ خِي كُنْدُ
سُورَةُ النَّهْلِ طَس حَفْصٌ بَفَتْحِ طَا خَوَانَدَ وَبِكَرٍ يَامَا لِه طَا مِيخَوَانَدُ
رَاهَا مَذْكُورُ شَدَّ مَا حَفْصُونَ وَمَا تَهْلِكُونَ حَفْصٌ دَرِ يَدِ وَنَضْبِ
بِتَاءِ خَطَابِ قَرَأْتُ كَرِهَ وَبِكَرٍ دَرِ يَدِ وَكَلِمَةِ بِيَاءِ غَيْبِ قَرَأْتُ

کرده **فَمَا أَتَيْنِي اللَّهُ** حفص بفتح یا خوانده در حال وصل اما در
حال وقف دو وجه میخواند اول آنکه بایسا کنه وقت میکند
که آنانی باشد دو قرآن کنی یا وقف میکند که آنانی باشد و بکر
باسقاط یا میخواند وقفا و وصل را از ذکر شد **هَكَذَا** حفص
بکسر لام قرائت کرده و بکر بفتح لام قرائت میکند **يُؤْفِقُ** کفنه
شد قدر نا حفص بفتح دال مشدده روایت کرده و بکر بفتح
دال مخففة روایت میکند کلمه **اللَّهُ** دو متد ابدال و تسهیل آن
جميع قراء متفقند و الف بدخی درین مقام نوشتن بی وجه است
چنانکه کفنه شد مانند **كَرُونَ** گذشت **أَنَّهُ** حفص بجزءه مفتوحه
و فتح تا خوانده و بکر بجزءه مدوده و ضم تا میخواند **عَمَّا تَعْمَلُونَ**
حفص بتاء خطاب قرائت کرده و بکر بباء غیبت قرائت میکند
سُورَةُ الْقَصَصِ قسم حفص بفتح ط خوانده و بکر باماله ط
میخواند و نون مافوظی سین را بجزءه روایت در میم ادغام
کرده اند **رَأَاهَا** ذکر شد **مِنَ الرَّهْبِ** حفص بفتح ر ا قرائت کرده
و بکر بضم ر ا قرائت میکند معنی کفنه شد **لَحَسَفَ** حفص بصیغه
معلوم اد کرده و بکر بصیغه مجهول اد می نماید **سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ**
أَوَّلُ و **حَفْصٌ** بباء غیبت خوانده و بکر بتاء خطاب میخواند

اتَّخَذَ ثُمَّ نَكَرَ شَدَّ مُوَدَّةً يَنْبَغِي كُمْ حَفْصٌ يَفْتَحُ تَاءً
 بِغَيْرِ تَنْوِينٍ وَكَسْرٍ نُونٍ قَرَأْتَ كَرَمَهُ وَبَكَرَ يَفْتَحُ تَاءً مَنُونًا
 وَفَتْحُ نُونٍ رَوَايَتٌ مَيِّكُنْدُ اِيَنَّكُمْ كَتَانُونَ الْفَاحِشَةُ
 حَمَصٌ بِيَكْ هَمْزٌ مَكْسُورَةٌ وَخَوَانِدُ وَبَكَرِدُ وَهَمْزٌ كَرَامَةٌ تَوْحَرُ
 وَثَانِي مَكْسُورَةٌ مَيِّخَوَانِدُ مَنَجُونٌ حَفْصٌ يَفْتَحُ نُونٍ وَضَمٌّ جِيمٌ مَشْدُودٌ
 قَرَأْتَ كَرَمَهُ وَبَكَرَ لِسُكُونِ نُونٍ وَضَمٌّ جِيمٌ مَخْفُفَةٌ رَوَايَتٌ مَيِّكُنْدُ
 وَتَمُودٌ حَفْصٌ يَفْتَحُ دَالٌ بِغَيْرِ تَنْوِينٍ رَوَايَتٌ كَرَمَهُ وَبَكَرَ يَفْتَحُ دَالٌ
 بَاتَنْوِينٍ رَوَايَتٌ مَيِّكُنْدُ الْبَيُّوتُ كَقَرَأْتَ اَيَّاتِ حَفْصٌ بِصِيغَةٍ
 جَمْعُ قَرَأْتَ كَرَمَهُ دَرِيْخَالُ بَتَاءٌ طَوَّلَانِي بَايْدُ نَوْشْتُ وَبَكَرَ
 بِصِيغَةٍ مَقْرُوءَةٍ قَرَأْتَ مَيِّكُنْدُ وَهِيَ اَكْثَابُ بَايْدُ نَوْدُ كَرَامَةٌ اِيَّةُ اَبَدُ
 تَرْجَعُونَ حَفْصٌ تَاءُ اَخْبَابُ خَوَانِدُ وَبَكَرَ بِيَاءُ غَيْبَتٌ مَيِّخَوَانِدُ
 سُورَةُ الرُّومِ تَرْجَعُونَ حَفْصٌ تَاءُ اَخْبَابُ خَوَانِدُ وَبَكَرَ بِيَاءُ
 غَيْبَتٌ مَيِّخَوَانِدُ وَدَرِيشُ مَعْتَبَرِي بِنَظَرٍ وَامِدُ كَرَمٌ اِيْنُ اِيْدُ
 وَصَلٌ مَيِّكُنْدُ مِنَ الْيَسْرِ وَجُجُجُ اَلْيَتِ ذَكَرَ شَدَّ اَلْكَافُ اَلْيَتِ حَفْصٌ
 بَكْسَلَامٌ قَرَأْتَ كَرَمَهُ وَبَكَرَ يَفْتَحُ لَامٌ قَرَأْتَ مَيِّكُنْدُ اَنَارُ حَفْصٌ
 بِالْفِ مَعْدُودَةٌ وَفَتْحُ تَاءُ اَلْفِ بَعْدَ اَوَّلِ خَوَانِدُ وَبَكَرَ يَفْتَحُ
 هَمْزٌ وَفَتْحُ تَابِي اَلْفِ مَيِّخَوَانِدُ كَرَامَتُهُ اَشْرُ اَبَدُ ضَعْفٌ سَدُّ مَوْضِعٍ

حَفْص بضم ضاد روایت کرده و بکر بفتح ضاد روایت می کنند
و آنچه در کتب قراءت مذکور است آنست که حفص درین
سر لفظ دو وجه است اول بضم ضاد چنانکه شیخ قرائت
ثانی بفتح ضاد موافق قرائت بکر و بعضی گفته اند که حفص
ضم را از عاصم روایت نکرده بلکه از فضیل بن مرزوق روایت
میکند پس قرائت عاصم بفتح ضاد باشد و پس چنانکه در
تیسیر اشاره بان نموده و در بعضی از کتب قرائت مستطور
است که هرگاه ضم ضاد ضعف از برای حفص نقل میکنند
بعبارت خلاف عنده ذکر نمایند سوره لقمن و یخزنها
حفص بنصف ال خوانده و کلمه یغیر عالم را وصل میکند و
علامت لا را بسپاهی نویسند و بکر بر رفع ذال میخوانند
و در کلمه مذکوره وقف قیل کند و علامت ق بسحر کنند
هَزُو لَکْذِشَبَّ یَا بُنَّیَّ سر موضع حفص درین سر لفظ
بفتح یا خوانده و بکر بکسر یا میخواند یَعْمَهُ و حفص بکسر نون
و فتح عین باهاء ضمیر قرائت کرده که جمع باشد و بکر بکسر
نون و سکون عین و فتح تا منوناً قراءت میکند که نعمه
باشد یا یَدْعُوْنَ حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بیاء

خطاب میخواند سورة السجده و هم لا یستکبرون دین ایه
 سجده واجبست و میانہ حفص و بکر دین سورہ خلافت
 سورة الاحزاب الظنوناً حفص بفتح نون بی الف در حال
 وصل خوانده و در حال وقف بالف و می کند و بکر بفتح نون
 والف بعد از نون میخواند وقفاً و وصلاً الامقام کم حفص
 بضم میم قراءت کرده و بکر بفتح میم قرائت میکند و این خلاف
 در میم اولست بیوتاً ذکر شد رأ المؤمنین مذکور شد مبتدئ
 حفص بکسر یاء روایت کرده و بکر بفتح یاء روایت میکند بیوت کن
 دو لفظ گفته شد ترجی حفص بکسر جیم و سکون یا خوانده و بکر
 بکسر جیم و همزه مضمومه بغیر میم میخواند بیوت البی کذشت
 الرسول السبیل حکم این دو کلمه حکم الظنوناً دارد سورة سبأ
 الیم حفص بضم میم منوا خوانده و بکر بکسر میم منوا میخواند کسفاً
 حفص بفتح سین قرائت میکند و بکر بسکون سین قرائت کرده
 و سکیمان الریح حفص بفتح حاء روایت میکند و بکر بضم راء
 کرده فی مسکنهم حفص بصیغۀ مفرد خوانده و بکر بصیغۀ
 جمع میخواند که مساکنهم باشد کلمه سئل العیر بفتح عین و
 کسر یاء خوانده میشود چون بعضی کتاب تغیر در اعراب مید

و مکرراً جمعی شنیده که سبک العزم بکسر عین و فتح را غلط خوانده
اند بنا بر آن ذکر شد و مثل نجازی الا الکفور حفص بن نمون
و کسزاء معجمه و نصب راء مصله قراءت کرده و بکسر بیاء مضموم
و فتح زاء نقطه دار و رفع راء بی نقطه قرائت میکند بفتح هم
جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ حَفْصُ بْنُ دُرَّاهِمٍ بَيَّانُ غَيْبِ رَوَايَتِ كَرِهَ
و بکر در هر دو لفظ بنون روایت میکند ثُمَّ تَتَفَكَّرُ ابْرَکَر
بسکنه را خوانده و حفص بن سکنه میخواند اَجْرِي الْعَيُوبِ ذِکْر
شد التناوش حفص بن نمون و او قراءت کرده و بکسر هزه مضموم
قراءت میکند سُوْرَةُ فَاطِرٍ اِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ ثُمَّ اتَّخَذَتْ
وَلَوْ لَوْ اِنْ کلمات مذکور شدند بکسر بیاء حفص بن نمون
بِالْفِ بَصِيغَةً مَفْرُوحًا و بها نوشته میشود و بکر بفتح
نون و الف بعد از نون بَصِيغَةً جمع بکسرات میخواند و بتاء
طو لانی نوشته میشود سُوْرَةُ لَيْسَ لَيْسَ حَفْصُ بْنُ يَحْيَى
و بکر بابا له یا میخواند و نون ملفوظی سین را در واو
و القرآن ادغام با غنه میکند تَنْزِيلُ حَفْصُ بْنُ نَسَبِ لَام
قراءت کرده و بکر برفع لام قراءت میکند سَنَادٌ و لفظ
حفص بن دُرَّاهِمٍ و موضع بفتح سین خوانده و بکر درین دو کلمه

بضم سین میخوانند فَعَزَّ نَا حَفْص بفتح زاء مشدده قرائت
کرده و بکر بفتح زاء مخففة قرائت میکند مِنْ الْخِيُونِ حَفْص
بضم عین خوانده و بکر بکسر عین میخوانند عَلِمَتْهُ حَفْص
بهاء ضمیر بعد از تاء تانیت ساکن روایت کرده و بکر
بتاء تانیت ساکن بی هاء ضمیر روایت میکند کلمت
باشد و حَفْص کلمه مِنْ ثَمَرَةٍ را وصل میکند و علامت که
بسیاهی نویسند و بکر در کلمه مذکوره وقف مطلق کند
و علامت ط بسرخ کنانند و در نسخ معتبری وقف مطلق
از حَفْص و وصل از برای بکر مذکور بود و در بعضی از
کتب قرائت مذکور است که وقف و وصل درین کلمه
از برای هر یک از حَفْص و بکر جائز است درنون مرقدان
حَفْص سکنه کرده و بکر بی سکنه میخوانند مَكَانَهُمْ جِئْتُهُمْ
و جمع از برای حَفْص و بکر مذکور شد سورة الصافات
الْكَوَاكِبِ حَفْص بکسر باء خوانده و بکر بنصب باء میخوانند
لَا يَسْمَعُونَ حَفْص بفتح سین مشدده و فتح میم مشدده
قرائت کرده و بکر بسکون سین و فتح میم مخففة قرائت کند
مِثْلَهُ مَوْضِعَ فَرَّاهُ یکموضع مذکور شد نَدَا يَابْنَ حَفْص

بفتح یا روایت کرده و بکسر یا روایت میکند الله ربکم و رَبَّ
حفظ نصب ها و نصب باء ربکم و نصب باء رب خوانند و کله
احسن الخالفین بواصل میکند و علامت لا بسیاهی نویسند
و بکر بر رفع ها و رفع باء ربکم و رفع باء رب میخوانند و در کلام
مذکوره وقف مطلق کند و علامت ط بسخری گذازد اف لا
تَذْکُرُونْ مذکور شد سوره ص و الح حفظ بفتح یا خوانند
و بکر بسکون یا میخوانند و غَشَّاق حفظ بفتح سین مُشَدَّدَه
قرائت کرده و بکر بفتح سین مخففه قرائت میکند ما کان لا یفتح
یا از برای حفظ و سکون یا از برای بکر مذکور شد سوره البقره
مَکَانَتِکُمْ ذکر شد بِمَکَانَتِکُمْ حفظ بفتح زاء الف خوانند و بکر
بفتح زاء الف بعد از میخوانند سوره المؤمن جم حفظ بفتح
حَاقِرَاتِ کرده و بکر با ماله عار وایت میکند فَاخَذَتْهُمْ ذِکْر
شد و اَنْ یُظْهِرَ الْفَسَادَ حفظ بضم با و کسر ها و نصب ال الفسا
خوانند و بکر بفتح یا و فتح هاء و رفع ال الفساد میخوانند فَاظْلَع
حفظ بنصب عین قرائت کرده و بکر بر رفع عین قرائت کند
یَدْخُلُونَ حفظ بصیغه معلومه خوانند و بکر بصیغه مجهول
میخوانند اَدْخِلُوا حَفْصَ بفتح هزه و کسر خا بصیغه امر خوانند و

هرگاه وصل کند بفتح همره خواهد خواند زیرا که همره همره قطع
نه همره وصل و اگر در مقابل وقف کند نیز بفتح همره ابتدا خواهد
کرد و بکر ضم حاء بصیغه امر از باب اول ثلاثی مجرد میخواند هرگاه
وصل کند همره در درج می افتد زیرا که همره همره وصل است
نه همره قطع و اگر در مقابل وقف کند همره مضمومه ابتدا خواهد
کرد سید خاؤن حفص بصیغه معلوم قرائت کرده و بکر بصیغه
مجهول قرائت میکند شیوخا حفص ضم شین روایت کرده
و بکر بکر شین روایت میکند سوره سجد حم حفص بفتح حاء
خواند و بکر با ماله حاء میخواند ارنا الذین حفص بکر قرائت
کرده و بکر بسکون را قرائت میکند سجده واجب در آیه ان کنتم
ایاه تعبدون است و قولی که گفته اند سجده در آیه وهم لا یستأذنون
است نزد بعضی از علماء معتبر نیست و بنا بر قول بعضی احضار
انست که مرتبه دیگر بقصد قرینه سجده کند تا از عهد خلاف
بیرون آمده باشد انجمی حفص بتحقیق همره اول و تسهیل
همره ثانیه کالاف قرائت کرده و بکر بتحقیق همره تین قرائت
میکند من ثم قرائت حفص بصیغه جمع خواند و بتاء طولانی نشسته
میشود و بکر ثمره بصیغه مفرد میخواند و بها کتابت میشود

سوره الشوری جمع حق حفص بفتح حاء خوانده و بکر با ماله خا
میخواند یَتَقَرَّنْ حفص بفتح یا و فتح تاء مشان فوقانی و فتح
طاء مشدده خوانده و بکر بفتح یا و نون ساکنه و ک طاء مخففه
میخواند نَوْنَه حفص بکسره تا و کسره هاء با صله قرائت کرده و بکر
بکسره تاء و سکون ها قرائت میکند مَا تَفْعَلُونَ حفص بباء
خطاب خوانده و بکر بیاء غنیه میخواند سوره الزخرف حم
حفص بفتح حاء خوانده و بکر با ماله حاء میخواند جُرْ حفص
بسکون زاء قرائت کرده و بکر بضم زاء قرائت میکند یُنشِئُوا
حفص بضم یا و فتح نون و فتح شین مشدده روایت کرده و بکر
بضم یا و سکون نون و فتح شین مخففه روایت میکند و در
رسم الخط با و و الف بعد از و او نوشته میشود و بغیر اشباع
خوانده میشود زیرا که بصیغۀ مفرد است نه جمع قَالَ حفص
بصیغۀ ماضی قرائت کرده و بکر قل بصیغۀ امر قرائت میکند
لَبِیْوَنَامٍ و لفظ ذکر شد جاء تا حفص بصیغۀ مفرد خوانده
و بکر جاء انا بصیغۀ تنثیه میخواند اَسْوَرَه حفص بفتح همزه
و سکون سین قرائت کرده و بکر بفتح همزه و فتح سین و الف
بعد از سین اَسَاوَرَه قرائت میکند یا عباد حفص بکسره و الف

بدون یا روایت کرده و بکر بکسر دال و یاء مفتوحه روایت
 کند کَشْتَهْمِیْرَ الْاَنْفُسِ حَفْص بکسر هاء اول و یاء ساکنه و کسر
 هاء ثانیه خوانده و بکر کَشْتَهْمِیْرَ الْاَنْفُسِ بکسر هاء اول و یاء
 ساکنه که در حال وصل ساقط و در حال وقف ثابت است
 حذف هاء ثانیه میخواند سورة الدخان حم حَفْص بفتح حاء
 خواند و بکر باماله میخواند کَا الْمُهْلِ یَغْلِی حَفْص بياء غیبت
 قرائت کرده و بکر بياء خطاب قرائت میکند عِیُونَ بضم عین
 از برای حَفْص و کسر عین از برای بکر مذکور شد سورة
 الجاثیه حم حَفْص بفتح حاء خواند و بکر باماله میخواند یَوْمَئِذٍ
 حَفْص بياء غیبت قرائت کرده و بکر بياء خطاب قرائت میکند
 هَزْوَا ذَکَرُشَد مِّن رَّحْمٰنِکُم حَفْص برفع میم منونا خواند و بکر
 بختض میم منونا خواند و در حال وصل هر دو را وی تقوین
 حرکت بکسر میدهند چنانچه رفع التَّائِبَاتِ کُنِینِ سِوَاء حَفْص
 هنزه منونا خواند و کلمه و عَلِمُوا الصَّالِحَاتِ را که در مقابل
 ویت وصل کند و علامت لا یَسْمَعُونَ بکسر برفع هنزه
 منونا میخواند و در کلمه مذکوره وقف مطلق کند و علامت
 ط بصرخی گذارند اَفَلَا تَذَکَّرُوْنَ اَتَّخَذْتُمْ مِّمَّنْ ذُکَرِیْ

سورة الاضاف هم حفص بفتح حا خوانده و بکر یا ما له حا میخواند
نَتَقَبَّلُ الْحَسَنَ وَنَتَجَاوَزُ حَفْصَ بَفَتْحِ نُونٍ مَتَقَبَّلُ وَنَضَبِ نُونٍ
اَحْسَنَ وَفَتْحِ نُونٍ تَجَاوَزُ قِرَاءَتِ کَرْدِه و بکر بضم یاء یَتَقَبَّلُ
وَرَفْعِ نُونٍ اَحْسَنَ وَضَمِّ یاءِ تَجَاوَزُ قِرَاءَتِ مِیکنَد اَتِ مذکور
شد سورن محمد قتلوا حفص بصیغه مجهول خوانده و بکر
بصیغه معلوم از باب مفاعله قاتلوا میخواند اَسِرَ اَهْمَفُ
حفص بکسر هَمْزِ قِرَاءَتِ کَرْدِه و بکر بفتح هَمْزِ قِرَاءَتِ مِیکنَد
رَضُوا نَهْ مذکور شد و کُنْ بَلَوْ کُمْ حَتّٰی نَعْلَمَ وَتَبَلَّوْا خَبَارَكُمْ
حفص درین سه کلمه بنون خوانده و بکر در هر سه موضع یاء
غیبت میخواند اِلَی السَّلَامِ حفص بفتح سین خوانده و بکر بکسر
سین میخواند سورة الفتح علیه الله حفص بضم هاء خوانده
و بکر بکسر هاء میخواند رَضُوا نَا مذکور شد سورة الحجرات
درین سوره میان حفص و بکر خلا فی نیست سورة ق مِثْنًا
حفص بکسر مِیمِ خوانده و بکر بضم مِیمِ میخواند چنانکه گفته شد
نَقُولُ لِحِجَّتْمْ حفص بنون قِرَاءَتِ کَرْدِه و بکر یاء غیبت
قِرَاءَتِ مِیکنَد سورة الذاریات عِیُّونِ حفص بضم عین
خوانده و بکر بکسر عین میخواند چنانکه گفته شد مثل حَفْصِ

لام خوانده و بکر بر فع لام میخوانند تذکرُون مذکور شد سوره
الطَّورِ لَوُاْ مذکور شد الْمُصِطَرُّونَ حفص بصاد خوانده
و بکر بسین میخوانند که الْمُصِطَرُّونَ باشد و بعضی از علماء
قرئت گفتند اند که حفص دین کلمه بصاد و بسین هر دو خوانند
و بکر بصاد میخواند و بس و قول اول که بکر بسین خوانده میآید
و استادان معمول نیست سوره النجم مَارَاهُ و لَقَدْ رَاَهُ و لَقَدْ رَاَ
این کلمات مذکور شدند و مَوْفَا ابْقَى دین سوره و بس
هر دو را وی با اتفاق بغیر تنوین خوانده اند سجده واجب در آخر
این سوره مکتوب است سوره القمر عِيُونًا حفص بضم عین
خوانده و بکر بکسر عین میخواند چنانکه گفته شد سوره الرحمن
الْوُؤْمُدُ مذکور شد الْمُنْشَاتُ حفص بفتح شین خوانده و بکر
بکسر شین میخواند سُوْاْ اِلَواْ اُفَعَتْ اَلْوُؤْمُدُ مذکور شد عُرْبَا
حفص بضم را خوانده و بکر بسکون را میخواند مِثْنًا تذکرُون ذکر
شدند انا حفص بکسر هاء مکسوره خوانده و بکر بدو همزه میخواند
که اول مفتوحه و ثانی مکسوره باشد سوره الحديد اَلِدَّيْهَ لَوْ ذُکِرَ
شد نزل حفص بفتح زاء مخفیه خوانده و بکر بفتح زاء مشدده
میخوانند اَلْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ حفص دهم موضع بفتح

ماد مشدده خوانده و بگرد هر دو کلمه بفتح صاد مخففه میخواند
 وَضَوَانٌ وَضَوَانُ اللَّهِ حفص بکسر باقرائت کرده و بکسر بضم واء
 قرائت میکند سوره الجادله اذا قبل انشروا فانشروا حفص در
 هر دو لفظ بضم شین خوانده و هرگاه در ماقبل وقف کند همزه را
 بر تبعیت عین الفعل مضموم کرده اند و اگر ماقبل را وصل کنند
 همزه چون همزه وصل است در درج می افتد و بکسر که درین دو
 کلمه دو وجه است اول کسر شین و هرگاه در ماقبل وقف کند
 همزه را نیز مکسور گردانند ثانی بضم شین موافق حفص و اگر
 وقف کند در ماقبل همزه را تبعیت عین الفعل مضموم گردانند
 و اگر وصل کنند جمیع احوال همزه در درج می افتد زیرا که صیغه
 صیغه امر است و همزه همزه وصل سوره الحشر یوتیتم و وضوانا
 رؤف مذکور شدند سوره الممتحنه درین سوره میانده حفص
 و بکسر خلا فی نیست کلمه بر آوردین سوره رسم الخط ان بواولت
 والف بعد از او مکث و بیرون اشباع خوانده میشود و این
 صیغه جمع است و مفرد او بری است که صفت مشبهه باشد
 چنانکه فقراء جمع فقیر آمده است و علماء نیز برین وزن است سوره
 الصف من بعدی اسم حفص بکسر ذال بغیر یا خوانده و بکسر یا

منتوج میخواند متیم توره حفص بضم میم ثانی بغیر تنوین و کسر را
و کسر هاء قرئت کرد و بکر بضم میم منون و فتح را و ضم هاء قرئت میکند و تنوین
الجمع میان حفص و بکر درین سوره خلا فی نیست سوّم المّا فوّ
بما تَعْمَلُونَ حفص بتاء خطاب خوانده و بکر بیا عیدیت میخواند
سُورَةُ التَّغَابُنِ میان حفص و بکر درین سوره خلا فی نیست
سورة الطّٰلِفِ مِنْ یُوثَیْمِیْنِ ذکر شد میبینه کسر یا از برای حفص
و فتح یا از برای بکر مذکور شد بالبع امیره حفص بضم غین بغیر
تنوین و کسر را و کسر هاء خوانده و بکر بضم غین یا تنوین و فتح را و ضم هاء
میخواند بکر احفص بسکون کاف قرئت کرده و بکر بضم کاف قرئت
میکند میبینه کسر یا از برای حفص و فتح یا از برای بکر
گذشت سورة النّٰحِیْ جبریل مذکور شد نَصُوْحًا حفص بفتح نو
خوانده و بکر بضم نو ن میخواند و کُتِبَهِ حفص بصیغ جمع خوانده
و بکر بصیغه مفرد میخواند سُورَةُ الْمَلٰٓئِکَةِ و مِنْ مَّعٰی حَفْص
بفتح یا خوانده و بکر بسکون یا میخواند سورة الْقَلَمِ حفص نو ن
ملفوظی ت و الْقَلَمِ رَا بَاطِلًا خوانده و بکر نو ن
ملفوظی ر ا د ر و ا و الْقَلَمِ ب ا د غ ا م با غنه میخواند اِنْ
كَانَ حَفْصٌ بِکَ هَمْزٌ مَفْقُوحٌ خوانده که خبر باشد

و کلمه زیم لا ط را که در مقابل و بست وصل کنند و لا بسیاهی
نویسند و در کلمه نبین لا ط را که در مابعد و بست وقف مطلق
کند و علامت ط بسیاهی گذارند و بکران کان بد و همن
میخوانند که هر دو مفتوح حرا باشند و در لفظ زیم وقف مطلق کند
زیرا که هزء اول هزء استفهام است و هزء استفهام در صد
کلام واقع میشود و علامت ط بسرخ نویسند و کلمه نبین را
وصل کنند و علامت لا بسرخ گذارند سُورَةُ الْحَاقَّةِ وَمَا أَزَلَّتْ
وَلَفْظُ حَفْصٍ رَيْنِدُ و موضع و هر چا که بیاید بفتح را خوانده
و بکر یا مال را میخوانند تَدَّكَرُونْ تخفیف ذال از برای حفص و
تشدید آن از برای بکر مذکور شد سُورَةُ الْمَعَارِجِ نَرَاعَةُ
حَفْصٍ نصب تا منونا خوانده و کلمه لظی لا را که در مقابل
و بست وصل کنند و علامت لا بسیاهی نویسند و بکر بر رفع تا
منونا میخوانند و در لفظ لظی وقف جایز میدانند و علامت ج
بسرخ گذارند بِشْهَادَاتِهِمْ حفص بصیغه جمع قرائت کرده و بکر
بِشْهَادَاتِهِمْ بصیغه مفرد قرائت میکند نَضْبِ حَفْصٍ بضم نون
و ضم صاد خوانده و بکر بفتح نون و سکون صاد میخواند سُورَةُ
بَيْتِي حَفْصٍ بفتح یا خوانده و بکر بسکون یا میخواند سُورَةُ الْحَجْنِ

وَأَمَّا دَرِین سوره باد وازده لفظ دیگر حفص بفتح همره خوانده
و کلمه ما قبل را وصل کند و علامت که بسیاهی نویسند و بکر آنرا
باد وازده لفظ دیگر بکسر همره میخواند و در ما قبل وقف مطلق کند
و علامت ط بسیخی گذارند و آن مواضع اینست وَأَنَّهُ تَعَالَى
وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ وَآثَابُنَا إِن لَّنْ وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ وَأَنَّهُمْ ظَفُوفًا
وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ وَآثَاكُنَا وَآثَا لَانْدَرِي وَآثَامِنَا الصَّالِحُونَ
وَأَنَّا ظَنَنَّا أَن لَّنْ نُفَجِّرَ اللَّهَ وَآثَا مَا سَمِعْنَا وَآثَامِنَا الْمُسْلِمُونَ
وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ وَدِرْكَهٌ وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ مِثْلَ حَفْصٍ وَبِكَر
خلاف نیست زیرا که خلاف در جائیست که آن متصل ضمیر باشد
مثل أَنَّهُ وَأَنَا وَأَنَّهُمْ و لفظان که در کلمه أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ مذکور
است متصل ضمیر نیست از اینست که حفص و بکر هر دو در این موضع
متفقند و هر دو بفتح همره خوانده اند و اگر چه در کلمات مذکوره
وصل از برای حفص و وقف مطلق از برای بکر گفته شده اما در
بعضی از کتب سجای و مذکور است که وقف درین مواضع از برای بکر جایز نیست
و از برای حفص نیز تجویز وقف کرده اند زیرا که سرهای آیه است و بنابر
حکای ام سلمه که آنحضرت ص بر سرهای آیه وقف میکردند پس وقف از برای
هر یک از حفص و بکر در این مواضع جایز باشد و در بعضی از مصنفان

قدیمه رمز سجاوندی ز برای حفص و بکریم بسخی نوشتند
وقید لابیگا و ط بسخی نکرده اند سورة المزمل رَبُّ الْمَشْرِقِ
حفص برفع باخواند و در کلمه تَبَّتْ لِطَّالُطْ که در مقابل است
وقف مطلق کند و علامت ط بسیاهی نویسند و بکریم بحر با
میخواند و کلمه مذکوره را وصل کنند و علامت لابسخی گذارند
سُورَةُ الْمَدَّثَرِ وَالْحَجْرِ حفص بضم را خواند و بکریم بسرا میخواند
اَزْ دَلْكَ مذکور شد اِذَا اذ بَر حفص بسکون ذال مجهم و فتح
همزه بعد از ذال و سکون دال ممله قرائت کرده و بکریم اِذَا دَبْ
بفتح ذال مجهم و الف بعد از ذال و فتح دال ممله قرائت
میکند سُورَةُ الْقِيَمَةِ حفص در نون کلمه مَن رَاقِ سکنه
کرده با اظهار و بکریم سکنه نمیکنند و باد غام میخواند و بیت
سکنه و شرح ان مذکور شد اما در بعضی مصاحف علامه
سکته واس منیوینند و در بعضی لفظ سکنه را درست
میکذارند چنانکه ذکر شد سُدَّیْ حفص بفتح دال
منقون باخواند و در حال وصل و در وقف تنون را با الف
بدل میکند و بکریم در حال وقف الف تنون را با ماله
میخواند و در حال وصل مثل حفص قرائتی میکند پس

در حال وصل میان ایشان خالف نباشد یعنی حفص بیا
تذکیر خواند و بکبر بآیات میخواند سوره الذکر سلاسل
حفص در حال وصل بفتح لام بی تنوین و بغير الف قرائت کرده
بود در حال وقف دو وجه میخواند بالف وقف میکند و بغير
الف نیز وقف مینماید و بکبر سلاسل در حال وصل بفتح لام منون قرائت
در حال وقف بالف وقف میکند و بس قواریق قواریق حفص در هر کلمه
در حال وصل بفتح را بغير تنوین روایت کرده و در حال وقف
دو لفظ اول بالف وقف میکند و در ثانی ب الف وقف
مینماید و بکبر در هر دو موضع در حال وصل بفتح را منونا
روایت میکند و در حال وقف در هر دو لفظ بالف وقف
مینماید **لَوْ لَوْ** اگر شد **خَضِرَ حَفْصٌ** ضم را منونا خوانده و بکبر
بکسر را منونا میخواند **سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ** و نذر حفص بسکون نال
خواند و بکبر ضم نال میخواند **اِنَّكَ مَذْكُورٌ** شد **حَالَهُ** حفص
بصیغه مفرم قرائت کرده و بها کتابت میشود و بکبر **حَالَاتُ**
بصیغه جمع قرائت می کند و بآیات طولانی کتابت میشود **عِیُونَ**
ضم عین از برای حفص و کسر عین از برای بکر مذکور شد **سُورَةُ**
النَّبَا غَسَا قَا حفص بسین مشدد خوانده و بکبر بسین مخففه

میخواند سوره النازعات آخره حفص بفتح نون و غیر الف قرائت
کرده و بکر ناخره بفتح نون و الف بعد از نون قرائت میکند
سوره عبس درین سوره میان حفص و بکر خلافت نیست سوره
التکویر سقرت حفص بعین مشدده خواند و بکر بعین مخفیه
میخواند راه مذکور شد سوره الانفطار و ما ادرک شعرا
ما ادرک حفص بفتح را خوانده و بکر با ما له را میخواند چنانکه
گفته شد سوره المطفین بک را ان حفص و لفظ بل سکت
نموده و بفتح را بعین ما له خوانده با اظها و بکر لا مبل را در را
ادغام میکند و الف را ان را ما له مینماید و ما ادرک دو وضع
حفص بفتح را خوانده و بکر با ما له میخواند فاکهین حفص بفتح فا
و غیر الف خوانده و بکر فاکهین بفتح فا و الف بعد از فا میخواند سوره
الانشاق ازین سوره تا آخر قرآن چون اختلاف چندانی نبود
بنابران سوره بسوره ذکر نکرد و اکثفا نمود با نچه در هر سوره
اختلافی که باشد بیان آن کلمه کند و اسم آن سوره را نیز مذکور
نماید و ما ادرک در سوره الطارق حفص بفتح را خواند
و بکر با ما له را میخواند تضحی در سوره الفاشه حفص بفتح تا
روایت کرده و بکر بضم تار وایت میکند و ما ادرک در سوره

البلد حفص بفتح راقرائث کرده و بکر یا مال را قرائث میکند
 مَوْصَدًا ایضا در سورة البلد حفص بضم میم و همزه ساکنه بغیر
 و او خوانده و بکر بضم میم و او ساکنه بدون همزه میخواند رَأَاهُ
 در سورة العلق فُتِحَ از برای حفص و اما له از برای بکر مذکور شد
 سجده واجب ایضا در اخر سورة العلق مذکور است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ
 در سورة القدر یک موضع و در سورة القارِعَةُ دو موضع و در
 سورة الهمزة یک موضع حکم آن مذکور شد مَوْصَدًا ایضا در سورة
 الهمزة حفص بضم میم و همزه ساکنه بغیر و او خوانده و بکر بضم میم
 و او ساکنه بدون همزه میخواند عَمَّا ایضا در سورة الهمزة حفص
 بفتح عین و فتح میم قرائث کرده و بکر بضم عین و ضم میم قرائث
 میکند و لی در سورة الكافِرُونَ حفص بفتح یا خوانده و بکر
 بسکون یا میخواند کَفَّوْا در سورة الْاِخْلَاصِ حفص بفتح و او
 منون را روایت کرده و بکر بفتح همزه منون را روایت میکند بدانکه
 چون سورة وَالصَّحْحِ را تمام کند تکبیر بگوید و بعد از هر سورة
 تکبیر بخواند تا آنکه در اخر قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْاَشْأِ گفته شود و اگر
 در اوّل سورة وَالصَّحْحِ گفته باشد در اوّل قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْاَشْأِ
 نیز خواهد گفت و بس و تکبیر در اصل سنت اهل مکّه پوره نبرد

ختم قرآن و چون ابن کثیر امام اهل مکه بوده از منقول گفته
هر دو روایت اما شهرت از بزرگی یافتند و بعضی از برای همه قراء
تکبیر نقل کرده اند و جمعی از اول قرآن تا آخر قرآن در آخر هر سوره
تکبیر گفتند و سبب نزول تکبیر چنانکه در کتب قرائت ذکر
شده است که روزی مشرکان از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله التماس نمودند که بگو روح چیست و قصه ذی القربین
و اصحاب کهف چگونه است آنحضرت فرمودند که فردا بگویم
و کلام انشاء الله نکفت پس غیرت الهی در حرکت آمد مدتی و
منقطع شد تا غایتی که مشرکان گفتند که خدای محمد صلی الله علیه
و آله را که و خاطر مبارک آنحضرت از این غمناک شد تا آنکه
جبرئیل ع سوره الضحی را آورد و آنحضرت شکرانه الهی بجا
آورد و تکبیر گفت و صورت صیغۀ تکبیر برین نوع است لا اله
الا الله و الله اکبر و در روایت دیگر مذکور است که آنحضرت
بعد از تکبیر و لله الحمد می گفتند پس بجز آنست که میان هر دو
روایت جمع کنند لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد بگویند
و بعضی از قراء احتیاط کرده اند بعد از ختم قرآن بقرائت عام
تکبیر نگفتند و این احتیاط بیفایده است زیرا که تکبیر عاصف

و در عادر وسط سوره و آخر سوره رخصت کرده اند چنانکه
در روایت وارد شده که بعد از آیه رحمت طلب رحمت
و مغفرت از حضرت و اهب العطا یا نماید و بعد از آیه
عذاب عذاب پناه بغفار الذنوب و ستار العیوب برد
از عذاب آتش و وزخ و در حدیث وارد شده در سون الرحمن
بعد از هر آیه فَیَا یَیُّ الَّا رَبِّکُمْ اُنْکَذِّبَانِ لَا شَیْءَ مِنْ اِلَهِکَ
رَبِّ اَلْکَذِبِ بگوید و بنابرین دلایل هر چند تکبیر از عاصم
منقول نباشد بعد از قرائت عاصم در آخر هر سوره تکبیر
گفتن فسادى و ضررى بقرائت و ثواب و تلاوت غیر نشاء
و با آنکه در کتب معتبره قرائت مذکور است که تکبیر از همه
قرآن منقول است و این وجه بسیار مستحسن و پسندیده
است چنانکه اشاره بان شد و طریقه ختم قرآن آنست که
چون قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ را تمام کند الحمد را با سوره که
تأیه اول اِنَّکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ بخواند بعد از آن دعای ختم قرآن
کند و مطالب بخواند و در روایت واقع شده از ابی بن
کعب که حضرت پیغمبر چون ختم قرآن کردی بعد از قرائت
از قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ فتسبح بالحمد کردی و بعد از خواندن

الحمد ابتداء بالکر دی تا اَوَّلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ قراوت نمودی
بعد از آن شروع بدیه ای ختم قرآن کردی و در همین دعا بر پا
خواستی و جهت تواضع بر پا دعا خواندی و گفتند اندک آنحضرت
صلوات الله علیه و الله بعد از ختم قرآن این دعا قرائت می نمود
اللَّهُمَّ ارْحِنِي بِالْقُرْآنِ وَاجْعَلْ لِي إِمَامًا وَنُورًا وَهَدًى وَرَحْمَةً
اللَّهُمَّ ذَكِّرْنِي مِنْهُ مَا نَسِيتُ وَعَلِّمْنِي مِنْهُ مَا جَهِلْتُ وَارْزُقْنِي
فِيهِ الْوَسِيلَةَ إِنَاءَ اللَّيْلِ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ وَاجْعَلْ لِي حُجَّةً يَارَبَّ
العَالَمِينَ وَنَزِيرًا كَفَشْتَهُ اللَّهُمَّ إِنِّي فِي الدُّنْيَا حَاسِتَةٌ وَفِي
الْآخِرَةِ حَاسِنَةٌ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
باب پنجم در بیان اختلافات قراء سبعه در فاتحه الكتب
و اخلاص بدانکه سوره فاتحه هفت ایه است بخلاف و در تعیین
ایه خلاف کرده اند جماعتی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را یک ایه
گفته اند و صراط الذين أنعمت علیهم غیر المغضوب علیهم
و لا الضالین این مجموع را یک ایه گفته اند و بعضی دیگر بِسْمِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ این مجموع را یک ایه
گفته اند و صراط الذين أنعمت علیهم را یک ایه شمرده اند
و این سوره مد نیست و بعضی مکی گفته اند و جماعتی برانند

که مکتبی و مدنیست و این سوره دو مرتبه نازل شده
و این سوره را فاتحه الکتاب و ام القرآن و سبع المثانی و سوره
الحمد گفته اند و این سوره صد و چهل و دو حرفست و در یکی
از کتب معتبره مکتوبست که این سوره صد و بیست و چهار
حرفست و مجموع پیغمبران صد و بیست و چهار هزارند هر که
این سوره را بخواند حضرت و اهل عطا یا ثواب صد و
بیست و چهار هزار پیغمبر با و کرامت کنند اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا وَ احْشُرْنَا
مَعَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ و چون این سوره سبب
صحبت نماز است باید که سعی کند که هر حرفی را از مخارج مقرر
خود اخراج کند و رعایت تشدید و انحراف را بنماید و پیروی
صفات نیز آنقدر که حروف از یکدیگر ممتاز شوند کند و زعمای
وقف و نظم قرآن نماید و آنچه مذکور شد از روی وجوب بجا
آورد و بعضی از استادان گفته اند که بر خواننده قرآن لازم است
که هر کلمه را که بوصل باید خواند مثل قُلِ اللَّهُمَّ وَرَسُولُ اللَّهِ
بوصل خواند و هر کلمه را که بوصل نباید خواند حروف آن کلمه را
در حال تلاوت در آن کلمه تمام کند بعد از آن شروع کند بکلمه
دیگری یعنی چنان بخواند که حرف اخیر کلمه گذشته را قطع کند

و جزء اول کلمه ایسم سازد مثل یوق شح نفسیه واقشع خواند
و لؤمه لا یم را تلام کومید و مؤده بیکم را تبیکم قراءت کند
و امثال اینها و باین نوع تلاوت کردن پیش قراءت مذموم و ناپسند
است چنانکه جمعی از قراء گفته اند که اگر باین طریق تلاوت
کند هفت موضع است در سوره الحمد شباهت با اسم شیطان دارد
اول دُلّ دَوْم هَرَب سیم کیو چهارم کَنع پنجم کَنس ششم تَعَل
هفتم جَل مراد از این کلمات آنست که دال را از آخر کلمه الحمد
قطع نکند و جزء کلمه لله نکند که دُلّ شود و هار از لله جدا
نکند و بیرب وصل نکند که هَرَب شود و کافر از مالک قطع نکند
و جزء اول یوم الدین نکر داند که کیو شود و کاف را از ایاک
جدا نکند و باول تعبد بچسباند که کَنع شود و کاف را از ایاک
قطع نکند و بیربست تعین بچسباند که کَنس شود و ناء را از انعمت
جدا نسازد و بیرب علیم بچسباند که تَعَل گردد و بار از غیر الغضوب
قطع نسازد و بیرب علیم وصل نکند که بعل شود و هرگاه درین
صور مذکورہ چنین خواند که دُلّ و هَرَب شود گفته شباهت
باسم شیطان بهم میرساند با اینکه اسم شیطان در سوره حمد
مکتوب نیست و گویا این تاکید و مبالغه است از علماء قرائت

که چون صحت نماز بخواندن فاتحه الکتاب است کمال احتیاط در
تلاوت آن بجای آورد که فساد نماز نشود و هم چنین بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ
را از مخارج خود که میان هر دو لب است اخراج کند و باید که از قوت
لب که داخل لب است اخراج کند که اگر از خشکی لب که میریزد لب است
ادا شود مشتبه به بای فارسی شود چنانکه فارسی زبانان
گویند پدر و پسر یا مشتبه به یم شود چنانکه در وقتی که بیما لفظه
خواند بِسْمِ اللَّهِ مِسْمِ اللَّهِ شود و سین را رعایت صغیر کند تا
بکماله از مخارج ادا شود و لفظ جلاله که ماقبل او مکسور است
توقیف بجای آورد و ملاحظه نماید که در راء مشدده تکریر نشود
و هر جا حرف مشددی باشد حرف سابق را با او نزنند تا شدت
بفعل آید و هر حرفی که ساکن باشد متحرک نسازد و متحرک را
ساکن نکرده اند و ضمّه دال الحذف را اشباع نکنند و کسر ها و
فتحهائی که درین سوره است و در قرآن هر جا باشد بنوعی ادا
کند که اشباع نشود که از کسره یا از فتحه الف قولد نکند و کسر
هاء لله و کاف مالت را بنوعی بخواند که یا قولد کند و در
کاف فشارش و صوت زیادی بهم رسد که از مخارج بگردد و
در محل اخراج کاف احتیاط تمام بکند که بکاف فارسی مشتبه

نشود و کسر همنه اِيَاكَ وَاِيَاكَ را اشباع نکند که یا تولد کند
و همنه را بیاء اِيَاكَ در هر دو موضع بزنند که شدت یا
بفعل آید و فتحه کاف اِيَاكَ وَاِيَاكَ را اشباع نکند که
الف تولد کند و در کلمه فَسْتَجِبْنِي رعایت صفت صغیر
در سین و هسن و تا و استفال در هر دو بجا آورد تا سین
بصاد و تا بطناب بدل نکرد و کلمه الصراط و صراط را در هر
دو موضع رعایت صفت استعلا و اطباق صاد و ط
نماید تا صاد بسین و ط با تا بدل نشود و نون انفت را
اظهار کند و صفت استعلا و اطباق ضاد که درین سوره
در دو موضع واقعست بجا آورد و صفت استطاله لغت
تمام نماید تا از خرج ظا اخراج نشود و صغیر بجا نیارد تا
مشتبیه بر آن گردد بد آنکه عاصم و کسانی مالک با ثبات
الف خوانده اند که اسم فاعل باشد و باقی قراء بحذف الف میخوانند
که صفت مشتبیه باشد و ابو جهم و ادغام کرده میم الرحیم را
در میم مالک و مخیر است در مدیک الف و د و الف و شه
الف و باقی قراء باظهار خوانده اند و حمزه لفظ اِيَاكَ و
اِيَاكَ را در وقف بتحقیق و تسهیل کالیا خوانده و باقی قراء

در وقت و وصل بتحقیق میخوانند و حمزه نیز در حال وقف
مثل باقی قراء بتحقیق روایت میکند و قبل که راوی این
کثیر است لفظ الصراط و صراط را بسین خوانند و باقی
قراء غیر حمزه بصاد خالص میخوانند و خلف که راوی حمزه است
کلمه الصراط و صراط را با شمام خوانند یعنی خلط کرده صاد را
بزا چنانکه نه صاد صریح باشد و نه زای صریح و خلط کرده را و
دیگر و پست الصراط را با شمام کرده و صراط را بصاد خالص
خوانند و حمزه علیهم السلام را در هر دو لفظ بضم ها خوانند و قفا
و و صلات و باقی قراء بکسر ها میخوانند و این کثیر و قالون بخلاف
عند بضم میم علیهم السلام در هر دو وضع میخوانند و اشباع میکنند
چنانکه راوی از ضمه میم تولد کند و باقی قراء با سکان میم
خوانند بدان آید که الله تعالی که سوره اخلاص مکی است
و بعضی بر آنند که مدنیست و نوزده کلمه است و شصت و شش
حرف است و این سوره نزد مدنی و عراقی چهار ایه است و نزد
مکی و شامی هر یک یک ایه است و باقی هر یک دو ایه است و هر
یک ایه گفته اند و تجوید این سوره بطریق است که در سوره
حمد گذشت پس باید هر حرفی را از مخارج خود با صفات مقرر

اخراج کند چنانکه مذکور شد و چون اکثر اوقات در نماز
خوانده میشود احتیاط تمام در خواندن این سوره بکند
تا نماز صحیح باشد و رعایت عراب و تشدیدان نماید و چنان
قرائت کند که حرف ساکن را متحرک نشازد و متحرک را کینا
نکرداند و لفظ جلاله را اگر وصل کند نون تنوین را کسره
دهد و بتریق خواند و اگر در کلمه احد وقف کند و ابتداء
بلفظ الله نماید درین حال بتفخیم قرائت خواهد کرد و الفاظ
که در آخر ایشان حرف دال مکتوب است قلقله باید کرد و در
حال وقف قلقله زیاده باید نمود و نون لم یکن را در لام
له را و غام بی غن از برای جمیع قراء باید نمود و حفص که راوی
عاصم است کفوا بضم فاو فتح و او منون را خوانده و بکر که راوی
دیگر عاصم است و باقی قراء بضم فاو فتح همزه منون را بجای او
میخوانند و حمزه بسکون فاو همزه خوانده در حال وصل و در
حالت وقف نقل میکند حرکت همزه را بغا و حذف همزه
میکند که کفوا باشد و نیز در وقف بدل میکند همزه را بواو
مفتوحه که بعد از وی الفی باشد بدل از تنوین یا ساکن
فا که کفوا باشد و خلاف که راوی حمزه است بسکون فاو همزه

منونه خوانده و قفا و وصلا و باقی قراء بضم فاء و همزه منونه
 میخوانند فایده بدان و فقه الله تعالی که چون علماء تجویز
 کرده اند حمد و سوره را بقرائت سبعة در نماز خواندن
 بنابر این لازم شد ذکر اختلافات قراء سبعة در فاتحه و اخلاک
 لهذا بیان آن نمود تا هر که در نماز هر قرائت را خواهد اختیار
 نماید و داند بچه طریقی ادای آن قرائت نماید و چون بیان قرائت
 سبعة نمود ضرورت شد ذکر قراء سبعة و راویان ایشان و در
 اسماء استادان و شاگردان ایشان اسماء قراء نافع مدنی ابن
 کثیر از مکر بوعمر و زبیر و ابن عامر از شام پس عاصم و حمزه و کسائی
 کوفی اسماء را و یان قالون و ورش قبل و بزی و دوری و سوس
 هشام و ابن زکوان شعبه و حفص و خلف و خلاد ابوالحارث
 و دوری و اسماء استادان و شاگردان ایشان بترتبی است که

مذکور شد چنانکه از هر صغیر مفهوم میگردد در هر صغیر

الف نافع با قالون جیم و ورش	دال ابن کثیر صابری ز قبل
ح ابوعمر و طاد وری یا سوسی	کاف ابن عامر لام هشام میم ابن زکوان
نون عاصم صاد شعبه عین حفص	فضا فاحمه ضاد خلف قاف خلاد
را کسائی سین ابوالحارث تاد وری	ز کبیر صمیم شعبه حمره و کسائی

صحاب حفص و حمزه و کسائی عم نافع و ابن عامر سما
نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و حق ابو عمرو و ابن کثیر و نصر
ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر حرمی نافع و ابن کثیر حصن حمزه
و کسائی و نافع و عاصم و فرمتوسط عاصم و حمزه و کسائی
و فرشت قاری بغیر از نافع و ابن عامر و عاصم و حمزه و کسائی
فا ابن کثیر و عاصم و حمزه و کسائی غ ابو عمرو و عاصم و حمزه و کسائی
ش حمزه و کسائی خاتمه در بیان لحن بدانکه لحن
دو لغت خطاء و قرائت است و در اصطلاح علماء این فن
لحن بر دو نوع است جلی و مخفی جلی آنست که در کلمات قرآن یا
در اعراب تغییر یافته واقع شود و این همه کس لم معلوم کرد و خواه
قاری و خواه غیر قاری و لحن مخفی آنست که حرف از مخفی
خود بکماله ادان شود یا خلل در صفای او بهم رسد یا مد زیاده
و کم شود و آن معلوم نکرد و مگر کسی را که در علم قرائت ماهر
و درین فن کامل باشد پس احراز تمام باید نمود که در حال
تلو و تحنی نشود تا بمقصد و مطلبی که او در برسد و الله
الهادی الی الرشاد تتمه برضا یرضا فی باب دانش و اصحاب
بینش پوشیده و مخفی نماید که اصلاح کار و مؤمنان و رعایت خواطر

ایشان نزد اهل عرفان اعظم ارکان ایمانست و بر قبائح پرده
پوشی و بر فضائح خموشی دآب صلحا و متقیانست فلما هذا
التماس این فقیح حقیر این مدلل کثیر التقصیر است که اگر سهوی
یا نا ملائمی در الفاظ یا در قواعد تجویدی واقع شده باشد
و بران مطلع شوند بذیل عفو می پوشند و در اصلاح امتیاز
وسع بکوشند و مراد از تالیف این رساله آن بود که چون جمعی
که از دانش قواعد تجوید قرآن و خواندن موافق قرائت قاریان
عاری بوده باشند با سهل و جمی بران مطلع شوند و از آن
انفعالی و ذخیره باشد از برای روز یوم لا ینفع مال ولا بنون الا
من اٰتی الله بقلب سلیم و اگر نه مطلب دیگر در نظر نبود و تالیف این
مختصر بعد از مجاوره مکمل معظم زادها الله شرفا و تعظیما در سنه
سبع و ستین بعد از الف در بین المحمدين اتفاق افتاد افتتاح
در حرر محترم الطی و اختتام در حرر مکرم رسالت پشما
واقع گردید الحمد لله اولاً و آخر اوظاهر و باطناً
وصلی الله علی سید المرسلین محمد و آله

المعصومین برحمتک یا ارحم
الرحیمین ۱۳ الشیخ محمد بن محمد
کتاب ابو طالب بصری

خاتمة الطبع بدانکه افضل جمیع اعمال و اشرف همه عباد بعد از ایمان
بخداوند عالم و اعتقاد بر سالت حضرت خاتم الانبیاء و امامت
ائمّه هدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نماز است چنانکه
ان را از او کان دین شمرده اند و باعث قبولی سایر عبادات است
که هرگاه نماز مقبول نشد جمیع عبادات قبول نمیشود و در روز
قیامت و چیزی که محسنا انرا میکنند نماز او صحیح نمیشود و
بد وجه قبول نمیرسد مگر بشرایطی چند که از انجمله است صحیح
قرائت اقوال ان باخراج حروف از مخارج مقررّه خود و رعایت
تشدید و مدّ و اعراب و حرکات و سکونات کلمات همچنانکه
علماء دین طال الله بقا هم در رساله های عملیه خود بیان فرموده اند
و فرموده اند که تعلم نماز واجب فوریست که شخص مکلف همّا
و زاول بلوغ واجب آنرا یاد بگیرد و تصحیح قرائت ان نماید و اگر
تاخیر کند عاصی گناه کار است و همچنین ثواب خواندن قرآن
موقوفست بر تصحیح قرائت ان که هرگاه انرا غلط بخواند اجر و ثواب
برای شخص نخواهد بود بلکه در حدیث وارد شده است
کسیکه قرآن غلط بخواند بدو ن عذر کو یا پیغمبری را بقتل
رسانیده پس هر کسی که طالب راه نجات باشد باید بهیچ

از علم تجوید تحصیل نماید و چون کتاب تحفة القراء
بانهایت اختصار و ایجاز کتابی است بسیار مبارک و
شیرین و جامع مسائل و نکات علم تجوید و بکار خواص و
عوام هر دو میاید و صاحب بهر و خط وافی کافی میشدند
رجوع کنند کان بان لهذا بیاری خداوند عالم و بیکرت
قرآن شریف و من اتزل علیه بحجة تهلیل عالمین و طالبین
خیر دنیا و دین و در دار الشرف مطبع الاسلام حرسه الله عن
الافات و الحدثان بمکئی بزبور طبع درآمد بانهایت سعی

و کمال دقت در تصحیح ان امید که عالمین

و قارئین مؤسسون و محققین و مصححین را بدعا

خیر نمایند و کان اتمام طبع ذلك

الكتاب في يوم الجمعة

بتاريخ بیست و چهارم

شهر شوال المکرم

مطابق و موافق

سنة ۱۳۰۰

مطبع



